



گواهی‌ها و اسناد دربارهٔ یک مزدور نفوذی

ایرج مصدقی

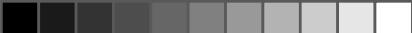
سازمان مجاهدین خلق ایران

۱۳۹۹





گواهی‌ها و اسناد درباره یک مزدور نفوذی
سازمان مجاهدین خلق ایران
تاریخ انتشار: اسفند ۱۳۹۹



فهرست

یک خائن پشت پرده لاجوردی - فریدون ژورک.....	۵
موضع گیری سخنگوی مجاهدین.....	۷
مرجان و بازهم معتادان به خیانت.....	۱۱
اطلاعیه کمیسیون امنیت و ضد تروریسم - درمورد دژخیم بازداشت شده در سوئد	۲۳
اطلاعیه کمیسیون قضایی شورا درمورد حمید نوری - ۱۳۹۹ تیر.....	۳۳
اطلاعیه کمیسیون امنیت و ضد تروریسم - نارضایتی اطلاعات از سپاه	۴۳
انزجارنامه ننگین ایرج مصدقی نسبت به مجاهدین	۴۹
بیانیه زندانی سیاسی شاهد قتل عام ۱۳۶۷	۵۳
گزارش کمیسیون قضایی شورای ملی مقاومت (شماره ۲۰) - ۱۳۹۹ آذر ۲۵.....	۶۵
بیانیه زندانی سیاسی - اسفند ۹۹ ۱۵۰۰	۹۵

مقالات و گواهی‌ها

ماوراء رذیلت مزدور مصدقی در هتاکی به... - منصوره گالستان	۱۸۵
شارلاتانیسم ایرج مصدقی، یک شاگرد دژخیم - اکبر صمدی.....	۱۹۹
افشاگری درباره ایرج مصدقی - امیر پرویزی	۲۱۳
خشم و جنون یک خودفروخته مفلوک (ایرج مصدقی) - نصرالله مرندی	۲۲۳
استیصال یک مزدور نفوذی - نصرالله مرندی	۲۴۷
صدقی و اپیزود پیانی دائمی جان ناپلئون حسین پویا	۲۵۵
فرخوان به دادخواهی یا جبهه‌گیری سیاسی - زینت میرهاشمی	۲۶۱
کلخ انداز را، پاداش، سنگ است - عبدالعلی معصومی	۲۶۷
وقتی که وجودان مرده، زنده می‌شود - رحمان کریمی	۲۷۷
خشم وکین یک مزدور دهندریده علیه دکتر هزارخانی - پرویز خزایی.....	۲۸۳
شرحی کوتاه بر یک پیوند ۴۵ ساله و جیغ بنفس لشکر زاغ و زغن - حمیدرضا طاهرزاده	۲۹۱
کسب اعتبار نداشته از خون شهیدان مجاهد - مسعود کلانی	۳۰۹





فریدون ژورک زندانی سیاسی—کارگردان و فیلمساز

یک خائن پشت پرده تنظیم و نگارش کتاب‌های لاجوردی

کتاب کارنامه سیاه مناظره زندانیان اوین

از انتشارات دادستانی انقلاب اسلامی مرکز—تابستان ۱۳۶۲

● لاجوردی در حسینیه اوین جلسات متعدد (مثلاً مناظره) تشکیل داد تا زندانیان را رودرروی هم قرار دهد. در این جلسات خائنان و بریدگانی مثل قاسم اثنی عشری به شرح خاطرات خود می‌پرداختند و زندانیان مقاوم دیگر را به مباحثه و مناظره دعوت می‌کردند. خلاصه پرونده‌های تهیه شده توسط قاسم اثنی عشری و رضا کیوان زاد پس از تایپ توسط محمد رضا یزدی زاده به دفتر شعبه هفت ارسال می‌شد تا در اختیار نویسنده کتاب‌ها قرار بگیرد.

● چندی بعد برایم چهره پشت پرده تنظیم و نگارش این کتاب‌ها روشن شد. نام این خائن پشت پرده ایرج مصدقی بود. او بر اساس متن‌های ارسالی خارج از مجموعه شروع به تحریر متن کتاب‌ها می‌کرد. اگر هم نیازی به بحث حضوری و یا بررسی مطالبی در خصوص پرونده پیش می‌آمد (که چندین مورد پیش آمد) این ملاقات در دفتر بند ۳۱۱ انجام می‌گرفت. این جلسه با حضور ایرج مصدقی و قاسم اثنی عشری و رضا کیوان زاد و یکی از مسئولان شعبه، که اکثراً بازجوی سفاکی به نام فاضل، هماهنگ کننده جلسه بود، تشکیل می‌شد.

● تنها جلسه‌ای که در بند ۳۱۱ تشکیل شد و من (فریدون ژورک) حضور داشتم، جلسه‌ای بود با حضور مصدقی و به سربرستی رحمانی... که بعداً شنیدم که نام اصلی اش محمد داوود آبادی است و به محمد مهرآین هم معروف بود. او یکی از سفاک‌ترین و کثیف‌ترین سربازجوها بود که در زمان شاه به اتهام ارتباط با مجاهدین، دستگیر شده و شخص محمد حنیف‌نژاد با پذیرفتن مسئولیت کارهای او راه آزادشدن را باز کرده بود. هدف جلسه بررسی فیلم‌نامه (توابان) بود که بر اساس طرح و نوشته‌ای از مصدقی توسط من به صورت فیلم‌نامه تنظیم شده بود. فیلم‌نامه مورد تأیید مسئولان دادستانی قرار نگرفته بود و علت آن، عدم درک واقعی من از قصد ساختن چنین سریالی اعلام شد. به همین جهت طرح نوشتاری مصدقی به سازمان تبلیغات اسلامی که مدیریت آن را حاج آقا زم عهده‌دار بود، ارسال شد که بعداً به صورت یک فیلم سینمایی تولید و در سینماهای سراسر کشور به نمایش در آمد.

فریدون ژورک (۱۸ تیر ۱۳۹۹)







موضوعی سخنگوی مساجد

مقاله سرفصلی آقای فریدون ژورک درباره مزدور نفوذی ایرج مصدقی فصل الخطاب و یک گواهی ماندگار و تاریخی از به اصطلاح «عملیات پیچیده چندوجهی» دادستانی ارجاع در زمان لاجوردی، و سپس اطلاعات آخوندها در زمان دژخیم فلاحتیان و دژخیم حجاریان (معاون وقت وزیر اطلاعات آخوندها) است که از بردن مزدور به گشت‌های دادستانی و بودن بر سر پیکرهای سردار خیابانی و اشرف رجوی آغاز شده و تاکنون ادامه دارد.

اطلاعات آخوندها به گفته کارشناسانش در سال ۱۳۷۰ به این نتیجه رسید که: «راهکار انحلال سازمان در انجام عملیات و ضربه زدن نظامی نیست هر چه بیشتر به آنها ضربه بزنند، هم منسجم‌تر می‌شوند و هم نیروی بیشتری می‌توانند جذب کنند و فعالیت آنها تشدید می‌شود، مگر این که سراغ عملیات روانی بروید که عمدتاً باید روی جداسده‌ها متمرکز شود... در عملیات روانی هم بسیار کار کردیم که شاید امکان بیان آنها خیلی نباشد». (رضوی-کتاب استراتژی و دیگر هیچ صفحه ۲۰۷ و ۲۰۹).

از این‌رو شاگرد جلال اوین سعید شاهسوندی، به گفته خودش توسط حجاریان توجیه و با مأموریت اعلام شده «محاکمه مسعود رجوی» به اروپا فرستاده شد. هم‌زمان مزدور ایرج مصدقی در خرداد ۱۳۷۰ آزاد و با مأموریت به زیرکشیدن رهبری مقاومت «از عرش به فرش» برای نفوذ در مناسبات مجاهدین به خارج اعزام شد. او هم مانند امیر سعدونی بمبگذار ویلپنت که ۱۲ سال به عنوان سلول خفته به هوازی از مجاهدین تظاهر می‌کرد، به مدت دو دهه به ایفای نقش پرداخت و مراحل دگردیسی خود را طی کرد.

اما اکنون فریدون ژورک با گواهی صادقانه خود، در پیوند و وفای به عهد با مرjan شورشگر، برای هر کس که قصد فهم ترفند‌های رژیم را داشته باشد، نقطه پایان گذاشت و «دیگر تمام است ماجرا...».

با درود به بیش از ۱۰۰۰ ازندانی از بندرسته و بعضاً دربند، که پیشاپیش براساس تجارب عینی خود در شکنجه‌گاه‌های دشمن ضدبشر بر این ماجرا اشراف داشتند و آن را با هموطنان و نسل جوان در میان گذاشتند» (۲۰ تیر ۱۳۹۹).





مرجان و باز هم معتادان به خیانت

فریدون ژورک





مرجان و بازهم معتادان به خیانت

ایرج مصداقی یک خائن پشت پرده تنظیم و نگارش کتاب‌های لاجوردی

کتاب «کارنامه سیاه مناظره زندانیان اوین»

از انتشارات دادستانی انقلاب اسلامی مرکز- تابستان ۱۳۶۲

فریدون ژورک

سخن گفتن از مرجان و خودم، آن‌هم بعد از پرواز مرجان، بسیار سخت و سنگین است. به‌واقع مرجان در تمام سال‌های زندگی مشترکمان برای من نه تنها همسری مهربان و یگانه که یار و همسفری مصمم بود که در هر فرازو فرود زندگی به من امید می‌بخشید و درس وفا می‌آموخت. اما آنچه که مرا وادار کرده است تا در این باره دست به قلم ببرم دو علت است:

اول سپاس بی‌دریغ از همه هموطنانم که مرگ مرجان را با اندوه، به من تسلیت گفتند و دوم دینی است که بعد از مرجان بر عهده خود پذیرفته‌ام.

باید اقرار کنم که در این روزهای پردریغ خود را تنها احساس نمی‌کنم، خود را در کنار انبوه یاران و هموطنانی می‌دانم که در یک مقاومت گسترده مردمی، پرچم پرافتخار میهنم را برافراشته نگهداشته‌اند و یک مبارزه ملی و انسانی را برای نابودی رژیمی که هیچ حد مرزی در هلاک ارزش‌های مادی و معنوی میهنم نمی‌شناسد پیش می‌برند و این احساس به من آرامشی می‌دهد تا بتوانم دشواری فقدان مرجان را تحمل کنم.

اما انعکاس گسترده پرواز مرجان خود را نیز متحریر کرده و به یک پیمان عمیق‌تر با مقاومت ایران رسانده است. چنان‌که به‌خوبی می‌دانم، باید بعد از مرجان بار سنگین او را نیز به دوش بکشم و تا پیروزی نهایی با مردم و مقاومت میهنم همراه و همیار باشم.



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

تردید ندارم که مرجان این‌گونه بالبخند به من و ما می‌نگرد و با آرامش روحی بیشتری در ما حضور دارد.

از آنجا که درگیر یک نبرد تاریخی و همه‌جانبه با مرتضیان حاکم بر میهن هستیم، درمورد پرواز مرجان نیز دو جبهه مقابل هم و هر یک به زبان خود، عکس‌العمل نشان دادند.

مقامات حکومتی و مشخصاً دستگاه‌های امنیتی رژیم تحمل این میزان محبوبیت مرجان و اقبال عمومی مردم از هنرمندی که در برابر آنها مقاومت کرده و زندان و شکنجه آنها را تحمل کرده و شاهد بسیاری جنایات ضدبشری آنها بوده را نداشتند. زیرا که به خوبی می‌دانند رسم استواری مرجان درس‌آموز بسیاری از هنرمندان دیگر، به‌ویژه هنرمندان جوان میهنمان خواهد بود. به همین دلیل بود که دست‌به کاری ابلهانه زدن. یک نشريه مجاهدی جعلی چاپ کردند و پیام‌هایی از برخی هنرمندان منتشر کردند تا با زیر فشار قراردادن، آنها را به عکس‌العملی بیندازند که از این طریق مثلاً خشی به چهره مقاومت وارد شود. این ترفند ابلهانه بتنه ناکارآمد بود و به رسوایی بیشتر برایشان منجر شد.

درست همپای این سیاست ابلهانه رژیم در داخل کشور، نوبت به مزدوران خارج کشوری آنها رسید. آنان بر حسب مأموریت باید به میدان بیایند و با فحاشی و تهمت به مرجان و من، رابطه ما را با مقاومت به‌اصطلاح، مخدوش نشان دهند. بتنه این مزدوران که عمدتاً توابان و مزدگیران و خیانت‌کاران به مجاهدین بوده و هستند، چون حرف تازه‌ای نداشتند که بزنند، بنابراین تنها به دروغ و فریب متول شدند.

من در سال‌های گذشته تجربه برخورد با این قبیل مزدوران را داشتم. حتی چند سال پیش در مقاله‌ای به نام «معتادان به خیانت و بی‌مرزی و قاحت» که در نشریه مجاهد هم به چاپ رسید دو نمونه بسیار شاخص این قبیل خودفروختگان را بر ملا کرده بودم. نمونه اول مربوط به برخورد با یکی از خائنان بدنامی است که چه در رژیم شاه و چه در رژیم آخوندی، با تمام قوا خیانت کرد و من او را در زندان دیدم. این خائن هرزه که نامش احمد رضا کریمی است و شنیده‌ام اخیراً در ادامه خیانت‌هایش به مقام «محقق» و «پژوهشگر»ی هم ارتقا یافته و در «شرح تاریخچه سازمان مجاهدین خلق ایران» کتاب می‌نویسد تا توسط آخوند حسینیان جlad در مرکز اسناد انقلاب اسلامی چاپ



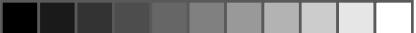
گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

و منتشر شود. من موقعی که خودم زندان بودم او را از نزدیک دیده بودم. او برای من بسیار از «دیکتاتوری مسعود رجوی» گفته بود و علت اصلی تغییر جبهه‌اش را تضادی عنوان می‌کرد که با مسعود داشته است و من به یاوه‌های او فقط پوزخند می‌زدم. او بعد از آزادی از زندان، به دفتر کارم در تهران مراجعه کرد. چهراهای درهم‌شکسته داشت که نشان می‌داد معتاد است و از من خواست تا مبلغی کمکش کنم. من در مقاله‌ام توضیح داده‌ام که در آخرین لحظه‌ای که می‌خواست از نزد من برود علت به خدمت لاچوردی درآمدنش را سؤال کردم و او حرفی زد که به نظرم تنها حرف صادقانه عمرش بود. او گفت: «عريان شدن جلو نامحرم برای اولین بار سخت است، بعد از آن، می‌شود یک عادت» و من با تمام وجود احساس کردم که انسان موجودی است که می‌تواند «خیانت کردن» را برای خود تبدیل به یک عادت کند.

به هر حال در سال‌های بعد که ما به خارج آمدیم در بحبوحه جنگ مجاهدین با وزارت اطلاعات یک مزدور دیگر به نام کریم حقی به من تلفن کرد. عجیب این بود که حرف‌هایی زد که دیدم حتی اندکی با حرف‌های احمد رضا کریمی فرق ندارد. برایم بسیار تعجب‌آور بود که چرا بریده مزدوران و خائنان، به ویژه آن دسته‌شان که به خیانت معتاد شده‌اند، تنها و تنها روی شخصیت مسعود رجوی متمرکزند و هر یاوه‌ای را به او نسبت می‌دهند.

در ک این واقعیت بعد از پرواز مرجان برای من بسیار عمیق‌تر شد. آنگاه که یکی دیگر از خائنان و مزدبگیران بدنام، به نام ایرج مصدقی به میدان آمد و به افترازی به من و مرجان و همه مقاومت ایران پرداخت. البته او حیرanter از آن است که به تک‌تک یاوه‌ها و «خالی‌بندی»‌ها و دروغ‌هایش پاسخ دهم.

در سال ۲۰۰۵ در تظاهراتی که توسط سازمان مجاهدین خلق ایران علیه حضور رئیس‌جمهور رژیم، در مقابل سازمان ملل متحد برگزار شد و من و مرجان برای اولین بار بعد از هجرت اجباری و پناهندگی در آمریکا در آن شرکت داشتیم، یکی از هواداران شورای ملی مقاومت، ایرج مصدقی و همسرش را نزد من و مرجان آورد تا مصدقی کتاب‌هایش را به من بدهد. همان هوادار یک آلبوم از ترانه‌های قدیمی مرجان را به دست مرجان داد و خواستار آن شد که برای همسر مصدقی امضا کند و گفت ایشان



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

صدای مرجان را خیلی دوست دارد.

با خواندن کتاب‌های مصدقی خاطره دیدن وی در بند ۳۱ زندان اوین را به یاد آوردم، البته نه به عنوان یک زندانی بلکه بیشتر به عنوان همراه و کمک‌کار و دستیار یکی از بازجوهای شعبه هفت بهنام فاضل، که بلا فاصله مطلب را با دوستان هوادار مطرح کردم که به نیکی باور دارم تمام حقد و کینه مصدقی نسبت به ما، از همین نقطه سرچشمه می‌گیرد.

او به عنوان یک خائن و مزدور مخبط دعاوی ابلهانه کرده است که گویا مرجان با خواندن کتاب خاطرات او به مبارزه کشیده شده و با کینه‌جویی به مرجان تهمت‌هایی زده که شایسته خودش و تبار آدمکش و کینه‌جویش است.

او ابلهانه و البته رندانه مدعی شده که مرجان را او به مقاومت ایران معرفی کرده و قبل از او کسی مرجان را نمی‌شناخته است. در برابر این همه دروغ و دغل و این همه توهمات که بسیار هم شیادانه بیان می‌شود، فقط باید پوز خند زد و فکر نمی‌کنم که کسی من و مرجان و رابطه‌مان با مجاهدین را بشناسد و به این مزخرفات پوز خند تم‌سخرآمیز نزند. البته محبویت مرجان بهقدری بود که این مزدور هرزه‌درا نمی‌توانست بیش از این بگوید و به چهره مجاهدین و مقاومت لجن پراکنی کند. به همین دلیل بیشتر دق‌دلی خائن‌انه خود را سر من درآورد و درون‌مایه کشیف خود را با نوشتن مقاله‌ها و مصاحبه‌هایی بر سر من بیرون ریخت.

اتهامات این عنصر خودفروخته علیه من بسیار خنده‌دار و مضحك و توخالی است. و من وقتی که آنها را شنیدم دقیقاً شخصیت احمد رضا کریمی و کریم حقی که در گذشته به آنها اشاره کردم در نظرم مجسم شد. (مراجعةه شود به همان مقاله معتادان به خیانت که مشروح این گفتگو را نوشتند).

از نظر من احمد رضا کریمی همان کریم حقی است که نسخه بدل و البته کثیفتر آن می‌شود ایرج مصدقی. الان هم در مورد مزدور بدنام و رسوایی مثل مصدقی می‌گوییم که هرچه از رذالت و دنائت دارد علیه من بگوید و بنویسد اما خودش به خوبی می‌داند که من یکی از کسانی هستم که بیشترین آشنایی را با سوابق ننگین او در همکاری‌های اطلاعاتی اش دارم.



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

او درباره من نوشته است: «ژورک برخلاف مرجان یکی از توابین فعال زندان اوین بود که دوران زندان خود را در "بخش اوین قدیم" با امکانات فوق العاده گذراند. وی به همراه محسن منشی، حمیدمهری شیرازی، ولی الله صفوی، رضا کیوانزاد، محمدرضا شریفی‌نیا، احمد رضا کریمی و تعداد دیگری از توابان فعال زندان همچون حسن گسگری، وحید سریع القلم و ... که در شعبه‌های بازجویی اوین و گشت‌های دادستانی کار می‌کردند در بند ۶۷ "زنگی" می‌کرد».

من از خودم دفاع نمی‌کنم. تردید هم ندارم که زنده ماندنم به بهای خون شهیدان والامقامی است که تمام‌قد در برابر جلادان ایستادند و سرخم نکردند. بعد از زندان و پیوستن به مقاومت هم با صراحة و بدون پرده‌پوشی هر آنچه را دیده یا بر سرم آمده نوشته و گفته‌ام و هیچ نکته مخفی و پوشیده‌ای ندارم؛ برخلاف توابان و مزدوران بی‌حیایی که در خلوت آن کار دیگر می‌کردند و می‌کنند و تازه برای مالغز دادخواهی می‌خوانند.

اجازه دهید اندکی درباره این فرار به جلو خائن بی‌چشم‌ورو بنویسم و قضاوت را به مردم می‌هنم و تمام روشنفکران و مبارزان راه آزادی واگذار کنم.

او البته نمی‌نویسد و به عمد فراموش کرده که بنویسد در همان زمان که اشاره می‌کند خودش کجا بود و چکار می‌کرد؟ پس من می‌نویسم:

در اوین مرجان در یکی از بندهای انفرادی بندزنان موسوم به ۳۱۱ که متشکل از چندین انفرادی و یک دفتر نگهبانی بود زندانی بود و دوران محکومیت خود را می‌گذراند که این بند در اسفندماه ۱۳۶۱ از زندانیان سیاسی زن تخلیه شد.

این بند در ساختمان کوچک قدیمی ساز و روی تعمیرگاه اتوبمیل‌های دادستانی، مجزا از زندان‌ها و ساختمان‌های اداری اوین با درب بزرگ آهنی قرار داشت. به دستور لاجوردی افرادی از بندهای مختلف، بنابه تخصص موردنیاز، انتخاب و بدین بند منتقل شدند که بسیاری از آنها اعضا یا هوارداران مجاهدین بودند که تواب شده و با دژخیمان همکاری می‌کردند. افرادی مانند قاسم اثنی‌عشری و رضا کیوانزاد که از افراد دستگیرشده از بخش نظامی سازمان و به مناسبت چندین فعالیت محکوم به اعدام شده بودند.

کار این دو نفر مطالعه پرونده‌های عملیاتی افراد دستگیرشده سازمان در تمام زندان‌های





گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

کشور، و خلاصه‌نویسی از طرح و اجرای عملیات آنان برای نویسنده و تنظیم‌کننده کتاب‌های کارنامه سیاه بود. در این بند محمدرضا یزدی‌زاده که از مسئولین بخش دانش‌آموزی شرق تهران بود، چون تسلط خوبی به تایپ‌کردن داشت، مسئول تایپ مطالب و محمدرضا شریفی‌نیا که به اتهام تولید و انتشار مجله محاربه دستگیر شده بود، مسئول صفحه‌بندی کتاب‌ها و چاپخانه اوین بود.

من هم به عنوان کارگردان و نویسنده در رژیم گذشته و با اتهام هواداری از سازمان مجاهدین دستگیر و زندانی بودم. من بهشدت تحت‌فشار بودم تا فیلم‌نامه‌ای تحت عنوان توابان بنویسم و در تهیه سریالی برای نمایش در تلویزیون و ایجاد یک استودیو جهت تولید این سریال کمک کنم. قرار بود این استودیو در محوطه دفتر نگهبانی بند ۳۱۱ که نسبتاً بزرگ و مستقل از زندان‌های انفرادی دیگر بود، ساخته شود. میز مونتاژ را هم از استودیوی شخصی من آورده و در قسمت ورودی بند، مقابل درب بزرگ آهنه قرار داده بودند.

در کنار این طرح، لاچوردی در سال ۶۱ طرح مثلاً کارهای فرهنگی در داخل زندان را پیش برد. مثلاً شنیده بودم در قزل‌حصار نشریه‌ای راه انداختنده به نام «رجعت» که فقط ۴ شماره آن انتشار یافت و به علت عدم استقبال زندانیان از آن دیگر منتشر نشد. لاچوردی در حسینیه اوین هم جلسات متعدد مثلاً مناظره تشکیل داد تا زندانیان را رو در روی هم قرار دهد.

در این جلسات خائنان و بریدگانی مثل قاسم اثنی عشری به شرح خاطرات خود می‌پرداختند و زندانیان مقاوم دیگر را به مباحثه و مناظره دعوت می‌کردند. خلاصه پرونده‌های تهیه‌شده توسط قاسم اثنی عشری و رضا کیوان‌زاد پس از تایپ توسط محمدرضا یزدی‌زاده به دفتر شعبه هفت ارسال می‌شد تا در اختیار نویسنده کتاب‌ها قرار بگیرد.

دو جلد کتاب کارنامه سیاه که شامل مناظرة زندانیان با هم بود در سال‌های بعد توسط انتشارات دادستانی منتشر شد که هم‌اکنون می‌شود آنها را بر روی اینترنت هم دید.



در معرفی این دو کتاب آمده است:

«این مجموعه متن سخنرانی است که در جلسات مناظرة زندانیان اوین مطرح شده است، این متن مستقیماً از نوار پیاده شده و با اصلاحات مختصراً بدون این که مطالعه به آن افزوده شود تنظیم و به همراه مدارک مورد استناد در این جلسات به چاپ رسیده است.».

قاسم اثنی عشری در مقدمه جلد دوم این کتاب نوشت:

«ما خود در این مقدمه اعلام کردیم که از منافقین بریده‌ایم و به جمهوری اسلامی رو آورده‌ایم و به آن بریدن و این رو آوردن افتخار می‌کنیم.».

اما واقعیت مسأله در دنیاکتر از این بود که تابه‌حال آمده و گفته شده است. بعدها برای من، چهره پشت‌پرده تنظیم و نگارش این کتاب‌ها روشن شد. نام خائن پشت‌پرده ایرج مصدقی بود.

او براساس متن‌های ارسالی خارج از مجموعه شروع به تحریر متن کتاب‌ها می‌کرد. اگر



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

هم نیازی به بحث حضوری یا بررسی مطالبی در خصوص پرونده پیش می‌آمد (که چندین مورد پیش آمد) این ملاقات در دفتر بند ۳۱۱ انجام می‌گرفت. این جلسه با حضور ایرج مصدقی و قاسم اثنی عشری و رضا کیوانزاد و یکی از مسئولین شعبه، که اکثرًا بازجوی کشیف و سفاک به نام فاضل هماهنگ کننده جلسه بود، تشکیل می‌شد.

تنها جلسه‌ای که در بند ۳۱۱ تشکیل شد و من (فریدون ژورک) حضور داشتم، جلسه‌ای بود با حضور مصدقی و به سرپرستی رحمانی... که بعدها شنیدم که نام اصلی اش محمد داودآبادی است و به محمد مهرآئین هم معروف بود. او یکی از سفاک‌ترین و کشیف‌ترین سربازجوها بود که در زمان شاه به اتهام ارتباط با مجاهدین، دستگیرشده و شخص محمد حنیف‌نژاد با پذیرفتن مسئولیت کارهای او، راه آزادشدنش را بازکرده بود.

هدف جلسه بررسی فیلم‌نامه (توابان) بود که براساس طرح و نوشتۀ‌ای از مصدقی توسط من به صورت فیلم‌نامه تنظیم شده بود. فیلم‌نامه، مورد تأیید مسئولین دادستانی قرار نگرفته بود و علت آن، عدم درک واقعی من از قصد ساختن چنین سریالی اعلام شد. به همین جهت طرح نوشتاری مصدقی به سازمان تبلیغات اسلامی که مدیریت آن را حاج آقا زم عهددار بود، ارسال شد که بعداً به صورت یک فیلم سینمایی تولید و در سینماهای سراسر کشور به نمایش درآمد.

بعد از چهار ماه با انتشار اولین جلد کتاب کارنامۀ سیاه و منتفی شدن ساخت استودیو و سریال، این مجموعه منحل شد و افراد یادشده به بندهای قبلی خود منتقل شدند. در سال‌های بعد به جز تعدادی از نفرات این بند، من جمله قاسم اثنی عشری و رضا کیوانزاد که اعدام شدند، بقیه با تحمل دوران محکومیت و بعضًا مورد عفو قرار گرفتند از زندان آزاد شدند.

بعد از لجن پراکنی‌های اخیر مصدقی بود که من بیشتر و بیشتر دریافتمن وزارت اطلاعات و مزدوران حلقه‌به‌گوششان، از احمد رضا کریمی تا کریم حقی و تا مصدقی، هیچ حرف واقعی در چنته ندارند که علیه مقاومت بزنند. همگی یک نت را در ارکستری به رهبری حاج آقا علوی یا تائب می‌نوازند و همگی سر در یک آخر به نام اصطبل رژیم آخوندی دارند.



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

از همه دوستان هم تمنا می‌کنم بروند و تکبه‌تک حرف‌ها و ادعاهای این‌ها را باهم مقایسه کنند. مطلقاً با یکدیگر تفاوتی ندارد. من اسم نویسنده احمد رضا کریمی را از روی نوشته‌هایش پاک می‌کنم و یقین دارم که اگر از خواننده بپرسم نویسنده کیست می‌گوید ایرج مصادقی و این داستان همه معتادان به خیانت است. معتادان در هم‌شکسته‌ای که هر بامداد روز خود را با یک خیانت جدید شروع می‌کنند و شب با تهمت و افتراء سر بر بالین می‌گذارند و البته که به قول مولوی:

کار مردان روشی و گرمی است
کار دونان حیله و بی‌شرمی است





در مورد دژخیم بازداشت شده در سوئد

اطلاعیه کمیسیون امنیت و ضد تروریسم







ماجرای دژخیم بازداشت شده در سوئد

جنگ گرگها و «شو» اطلاعات آخوندها برای سفیدسازی برگ‌های سوخته
علیه جایگزین دمکراتیک
خلع ید از ایادی رژیم در پرونده حمید نوری
لازم‌هه رگونه رسیدگی جدی قضایی و عاری از زد و بند است

- آخوند دژخیم محمد مقیسه‌ای (ناصریان): همین جمعه به او گفتم نرو... گفتم اصلاً این دسیسه است. تو را می‌کشانند آنجا دستگیرت می‌کنند
- یک خلبان ایرانی آنجاست، مشکل خانوادگی با یک زنی داشته، طلاق داده، آنجا تولی دادگاه گفته حمید نوری فلان و بهمان... خودش (حمید نوری) گفت که اون علیه من یک حرف‌هایی زده در دادگاه آنجا و در اطلاعات آنجا حرف‌هایی علیه من زده... این (حمید نوری) با آن خانمه که طلاق گرفته بود فامیل بودند و شوهره به پلیس داده ...
- آخوند سردار دژخیم علی رازینی، رئیس شعبه ۴۱ دیوان عالی رژیم: دستگاه قضایی ما با خونسردی و خیلی آرام اعلام می‌کند که ایشون در گذشته و در سه دهه قبل از این، در فلان ارگان کارمند جزء بوده و بعد هم بازنیشت شده و رفته، آنها نمی‌توانند روی این مانور بدهند... چیزی بارش نیست



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

سپاه پاسداران در ۲۲ مهرماه گذشته اعلام کرد که اطلاعات سپاه در یک «عملیات پیچیده چندوجهی» توانسته است روح الله زم را فریب داده و «به داخل کشور هدایت و بازداشت کند».

در کمتر از یک ماه تواب تشنۀ به خون (ایرج مصدقی) به صحنۀ آمده و در ۱۹ آبان ادعا می‌کند در یک «عملیات پیچیده چندوجهی» موفق شده است یکی از متهمان تراز اول قتل عام ۶۷ را در محدوده قضایی اروپا دستگیر کند لیکن چون «مقید به حکومت قانون» است «تا تفهیم اتهام به شخص متهم و جهت حفاظت از کرامت انسانی او» از دادن اطلاعات بیشتر معذور است!

هم‌زمان تواب خودشیفتۀ در همان روز در فیسبوک خود در یک دروغ ابلهانه و مضحك ادعا می‌کند: «فرقه رجوی به دستور شخص وی پس از مطلع شدن از پیروزی بزرگ عملیات "دادخواهی ۶۷" تلاش‌های زیادی برای مخدوش کردن این عملیات به خرج داده است. در آخرین تلاش، نماینده پلید این فرقه ضمن تماس با یکی از وکلای پرونده تلاش کرده است چهره من را به‌زعم رهبر این فرقه پلید مخدوش کند که پاسخ مناسب و شایسته را دریافت کرده است». این به‌وضوح استفاده ناشیانه از تاکتیک «آی دزد، آی دزد» برای در امان ماندن از افشاء بعدی است.

بلوف و لافزden مأمور چندوجهی، تا چهارشنبه ۲۲ آبان که دادگستری سوئد طبق قانون برای رسیدگی و تصمیم‌گیری در مورد ادامه بازداشت معین کرده بود، بی‌دریغ از حساب «کرامت انسانی» دژخیم ادامه می‌یابد. سپس ایرج مصدقی به صحنۀ آمده و در بی‌بی‌سی فارسی کباده می‌کشد و می‌گوید: «در هر صورت ما هم منابع خاص خودمان را داریم! اگر نظام اسلامی مدعی است که در یک عملیات پیچیده و چندوجهی روح الله زم را به عراق کشوند و دستگیر کرد، بایستی بدونه که انگیزه ما برای پیگیری جنایت علیه بشریت به مراتب بیشتر از انگیزه جنایتکاران برای جنایته».

به‌نظر می‌رسد در مرحله پایانی رژیم، جنگ گرگها بالاگرفته و به چنین «شو»‌های اطلاعاتی راه می‌برد که با سوءاستفاده از خون شهیدان، قبل از هر چیز در خدمت سفیدسازی برگ‌های سوخته، علیه جایگزین دمکراتیک است. به‌خصوص که در اثر تلاش‌های بی‌وقفه رئیس جمهور برگزیده مقاومت کار جنبش دادخواهی در سال‌های



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

اخير بالاگرفته و رژيم بيش از هر زمان نيازمند مقابله و فروبردن آن در آب گلآلود است. اظهارات آخوند دژخيم محمد مقيسه‌اي رئيس حميد نوري در گوهردشت و سر دژخيم آخوند على رازيني در فرداي دستگيري حميد نوري در سوئد زوایا را روشن می‌کند.

۱- مقيسه‌اي می‌گويد که پليس و اطلاعات و دادگاه در سوئد از قبل، از طريق يك خلبان ايراني (شوهر دخترخوانده مطلقه حميد نوري) از قضایا مطلع بودند.

۲- مقيسه‌اي بهشت با سفر کارمند خود در زمان قتل عام به سوئد مخالف بوده اما بازيگران ديگري در رژيم موضوع را مينيميزه نموده و به نوري اطمینان خاطر می‌دادند.

اظهارات مقيسه‌اي و رازيني

در نوار صوتی که کميسيون امنیت و ضد ترویسم شورای ملي مقاومت ايران در اختیار دارد، مقيسه‌اي (رئيس شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب اسلامي) می‌گويد:

«بهش گفتم نوها، همين جمعه بهش گفتم نرو، خودش هم دوزاريش افتاده بود خوب، آمد و گفت که من احتمالاً دستگير بشم اين، گفتم پس برای چي داري ميری.

گفتم بهش، چندبار البته رفته بود ولی کاري بهش نداشته بودند، هر سال يك ده روزی می‌رود آنجا، يك اختلافی با کسی داشت، او شکایت کرده بود. گفتم نرو، برای چي داري می‌روی. گفتم اصلاً اين دسيسه است. تو را می‌کشانند آنجا دستگيرت می‌کنندها.

آره يك خلباني از ايراني ها آنجاست، مشکل خانوادگي با يك زني داشته طلاق داده، آنجا تو دادگاه آنجا گفته که مثلاً حميد نوري فلان توی نظام فلان و بهمان اينها، داشت نقل می‌کرد اين حرفها تعجب كردم. گفت دادگاه مطرح شده، بعد آن يارو توی گزارشش عليه اين نوشته که اين جزء گروههای سرکوب و فلان و اينها سر ايران اينها.

اين اختلاف خانوادگي بوده، يك زن و شوهری که طلاق گرفته بود از شوهرش و اينها و بعدش آن زنه تقربياً اين آقا واسطه‌اي بوده برای ازدواج آنها قبلًا اينها، يك بچه‌اي هم دارند، قضيه‌شان اين طوری بوده، خودش گفت که اون عليه من يك حرفه‌اي



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

زده مرده در دادگاه آنجا و در اطلاعات آنجا حرف‌هایی علیه من زده، کارمند بود، کارمند، کارمند، و مدیر دفتر من بود، کارمند بود در دادگاه انقلاب قبلًا در سال شصت و ببجوحه منافقین اینها.

تا الان ۱۰ بار رفته بود و هیچ کاری نداشتند. مرتب به کشورهای خارجی می‌رفت و منعی وجود نداشت.

این همسرش که زنی طلاق داده بوده و اختلاف داشتند با همدیگر. این با آن خانمه که طلاق گرفته بود فامیل بودند و اینها شوهره به پلیس داده اینها. این آقا، آره مثلًا پدرخوانده این خانم، مثلًا در نظام فعاله ...»

<https://image.mojahedin.org/VideoAttach/f10ee9a2767a4f7aa077.b4b168cda229.mp3?c=1>

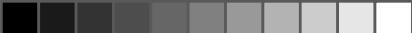
اما رازینی رئیس شعبه ۴۱ دیوان عالی رژیم که در دوران قتل عام مجاهدین ریاست سازمان قضایی نیروهای مسلح رژیم را بر عهده داشته است می‌گوید:

«بینید، مثلًا اهمیت اطلاعاتشان چقدر بوده؟ هر چه فکر می‌کنم، چی گیرشان آمد؟ مثلًا اطلاعات بالایی دارد؟ یا مثلًا یک بازجویی بوده در اوین سال شصت، مثلًا چی ازش در می‌آید؟ چیزی در نمی‌آد که، اطلاعات سوخته.

مدرک می‌خواهد، این مدرک می‌خواهد، یعنی اعلام می‌کنند فرض کنید دستگاه قضایی ما با خونسردی و خیلی آرام اعلام می‌کند که ایشون در گذشته و در سه دهه قبل از این در فلان ارگان کارمند جزء بوده و بعد هم بازنشست شده و رفته، آنها نمی‌توانند روی این مانور بدنهند، اگر یک سمتی چیزی داشته باشند.

حالا مثلًا یک بازجویی که پرونده‌های محدودی از رده‌های پایین دستش بوده، آن موقع هم یادتان است که چیزها چطور بوده دیگه، دادسراهها و شعباًش اینا، خیلی اینها اختیارات قضایی به آن صورت نداشتند، در واقع ابزار تحقیق بوده، چیزی بارش نیست، نه اطلاعاتی داره که سیستم اطلاعاتی ازش استفاده کنه ...».

<https://image.mojahedin.org/VideoAttach/db031be971554dfa925b43fd1de7f788.mp3?c=1>



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

سوابق دژخیم حمید نوری(عباسی)

۲۰ سال پیش در نشریه مجاهد به تاریخ ۱۳۷۸ مرداد ۱۲ در ویژه‌نامه یازدهمین سالگرد قتل عام ۳۰ هزار زندانی سیاسی حمید عباسی در لیست اسامی دستاندرکاران و شکنجه‌گران در جریان قتل عام معرفی شده است.

سازمان مجاهدین خلق ایران همچنین در مرداد ۱۳۷۸ در کتاب «قتل عام زندانیان سیاسی» پاسدار دژخیم حمید عباسی را با جزئیات افشا کرده است (صفحات ۱۹۳-۲۵۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۲-۲۷۲).
در معرفی دژخیم، از جمله آمده است: «وی از پاسداران سالن ۶ اوین بود که نقش اساسی در سرکوب زندانیان داشت. به همین خاطر ارتقا یافته و دادیار اوین شد. وی یکی از عناصر فعال در قتل عام‌ها در گوهردشت بود. از سال ۶۸ نیز دوباره دادیار اوین شده است». او در صبح جمعه ۲۱ مرداد ۶۷ در هنگام به دارکشیدن مجاهدین به آنها می‌گفت: «بروید عاشرای مجاهدین است. زود باشید!». او اسامی مجاهدین را دسته‌دسته می‌خواند و آنها را به خط می‌کرد. سپس آنها را «ابتدا به راهرو مرگ و پس از یک مهلت چنددقیقه‌ای برای نوشتن وصیتنامه به سالن حسینیه» می‌بردند. دهها مجاهد خلق در اشرف ۳ برای شهادت درباره این صحنه‌ها آماده‌اند. اما همچنان که با سازمان‌های معتبر بین‌المللی در میان گذاشته‌شده است، خلعید از ایادی رژیم در پرونده حمید نوری لازمه هرگونه رسیدگی جدی قضایی و عاری از معامله و زدویند است. نباید اجازه داد رژیم و ایادی آن برای مطامع خود قتل عام زندانیان را مورد سوءاستفاده قرار دهند.

منابع خاص و خط دهنده

درباره «منابع خاص» ایرج مصدقی که به بی‌بی‌سی گفت، این منابع خاص و خط دهنده، بنابر تجربه و نمونه‌های متعدد، سر در وزارت اطلاعات رژیم دارند. وزارت در پوشش‌های گوناگون، به سریازان گمنام یا بدnam که از زمان گشته‌های دادستانی اوین ابواب جمعی آن هستند، آن‌طور که می‌خواهد اطلاع‌رسانی می‌کند. از جمله در نوشتن «گزارش ۹۲»، در سناریوی «قتل‌های مشکوک در درون مجاهدین»، در سناریوی «درگیری درونی



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

بین مجاهدین» برای سرپوش گذاشتن بر قتل عام مجاهدین در حمله ۱۰ شهریور ۱۳۹۲ به اشرف، در نسبت دادن قتل و سوزاندن صورت راهنمای مزدور این حمله به خود مجاهدین، در جعل و ساختن حساب‌های مجعلو اینترنتی برای اعضای شورای ملی مقاومت، در انتشار سند مجعلو و نفرت‌انگیز اطلاعات آخوندها به امضا ارتشد نصیری رئیس ساواک شاه علیه مسئول شورا، در انتشار «فرم تقاضای انتقال اعضا فرقه رجوی به اشرف ۳ جهت ایزوله هرچه بیشتر» هم‌زمان با انجمن اطلاعات آخوندها در مازندران، و در انتشار عکس‌های ارتباطات اینترنتی مجاهدین در اشرف ۳ هم‌زمان با انجمن اطلاعات آخوندها با ادعای این که «در این ۴۰ سال گذشته سابقه نداشته است یک عکس از درون مجاهدین بیرون بیاید» (۳ مرداد ۹۸).

حکم قتل عام و دم خروس

دجال ضدبشر در حکم قتل عام مجاهدین می‌گوید: «کسانی که در زندان‌های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند محارب و محکوم به اعدام می‌باشند ... رحم بر محاربین ساده‌اندیشی است ... امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام رضایت خداوند متعال را جلب نمایید.».

در حکم مکمل هم می‌افزاید: «هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکم‌ش اعدام است. سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید ... روح الله الموسوی الخمینی».

اکنون دم خروس اینجاست که تواب تشنه به خون طابق‌النعل بالتعل بالفتوا قتل عام خمینی درباره کسانی که بر موضع مجاهدی خود استوار ایستاده‌اند، کماکان بر طبل‌های انزجار از آنها و رهبری‌شان می‌کوبد. همچون لاجوردی و مقیسه‌های و حمید نوری به خون مسعود رجوى که شهیدان با درود به او سر به دار می‌شدند، تشنه است و سال‌هاست مأموریت رديابي او را در ادامه نشستن در گشته‌های دادستانی برای شکار مجاهدین بر عهده دارد. چند روز پیش در ۱۵ آبان در یک تلویزیون اینترنتی وزارت اطلاعات، با تحریف یک شعر، خواهان «دو گلوله» برای راهبر مقاومت شد. اطلاعات بدکار آخوندی اکنون از طریق این تواب تبهکار خون شهیدان را بر سر نیزه کرده تا با آن خون بیشتری بریزد و در ادامه شیطان‌سازی، شجره خبیثه تروریسم



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

آخوندی هر چه بیشتر آبیاری شود.

یک یادآوری

مسئول شورای ملی مقاومت در ۱۳۸۹ مرداد ۱۹ در نشست مجاهدین در اشرف تحت عنوان «رمضان در مرزبندی با شرک ولایت‌فقیه مبارک می‌شود» گفت: «وقتی زمین سخت می‌شود، مثل همیشه چار پایان به هم شاخ می‌زنند، به خصوص از وقتی که رئیس‌جمهور برگزیده مقاومت خواستار این شد که شورای امنیت دادگاه رسیدگی به جنایت بزرگ علیه بشریت، قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ و محاکمه و مجازات سردمداران رژیم را در این رابطه ترتیب بدهد. البته که ما برای این پافشاری خواهیم کرد. البته که این موضوع چیزی نیست که از یاد کسی برود، مگر اصلاً کسی می‌تواند این موضوع را در تاریخ ایران به فراموشی بسپارد؟ دیر یا زود خودتان، باندها و سردمارهای رژیم را می‌گوییم، به افشاری آن می‌رسید و از این ناگزیر می‌شوید. قدم به قدم... این چنین ناگزیر در دوران پایانی، یکی پس از دیگری، دست همدیگر را رومی‌کنند».

شورای ملی مقاومت
کمیسیون امنیت و ضد تروریسم
۲۴ آبان ۹۸ (۱۵ نوامبر ۲۰۱۹)





گزارش کمیسیون قضایی شورای ملی مقاومت

پیرامون شهادت دادن و ارائه اسناد در مورد

دژخیم حمید نوری(عباسی)





گزارش کمیسیون قضایی شورای ملی مقاومت پیرامون شهادت دادن و ارائه اسناد در مورد دژخیم حمید نوری(عباسی)

اطلاعیه کمیسیون امنیت شورای ملی مقاومت در ۱۳۹۸ آبان ۲۴ درباره «ماجرای دژخیم بازداشت شده در سوئد» با افشاری مکالمات آخوندهای جناحتکار محمد مقتیسه‌ای (ناصریان) و علی رازینی، تشبیثات اطلاعات رژیم برای سفیدسازی مزدور مصدقی را بر ملا کرد. در این اطلاعیه خاطرنشان شده بود «در مرحله پایانی رژیم، جنگ گرگ‌ها بالاگرفته و به چنین «شو»‌های اطلاعاتی راه می‌برد که با سوءاستفاده از خون شهیدان، قبل از هر چیز در خدمت سفیدسازی برگ‌های سوخته، علیه جایگزین دمکراتیک است. به خصوص که در اثر تلاش‌های بی‌وقفه رئیس جمهور برگزیده مقاومت کار جنبش دادخواهی در سال‌های اخیر بالاگرفته و رژیم بیش از هر زمان نیازمند مقابله و فروبردن آن در آب گل آلود است.».

هم‌چنین تصريح شده بود که مجاهدین در اشرف ۳ برای شهادت دادن درباره قتل عام و نقش دژخیم حمید نوری آمده‌اند «اما هم‌چنان که با سازمان‌های معتبر بین‌المللی در میان گذاشته شده است، خلعید از ایدی رژیم در پرونده حمید نوری لازمه هرگونه رسیدگی جدی قضایی و عاری از معامله و زد و بند است. نباید اجازه داد رژیم و ایدی آن برای مطامع خود قتل عام زندانیان را مورد سوءاستفاده قرار دهدن». مقاومت ایران در همین چارچوب از همان ابتدا به تمام و کمال به وظایف خود در



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

پنهانه‌های مختلف به‌ویژه برای ممانعت از هرگونه زد و بند و دربردن دژخیم و جلوگیری از توطئه‌های رژیم و مزدورانش قیام کرده است. در این خصوص بسیاری از جزئیات در زمان مناسب پس از حصول اطمینان از اینکه در محاکمه و مجازات دژخیم تأثیر کاوهنده نخواهد داشت، به اطلاع عموم خواهد رسید.

در حال حاضر سرتیفتر اقدامات شایان گزارش توسط کمیسیون قضایی بهقرار زیر است:

۱- چندین لیست از زندانیانی که شاهد جنایتهای این دژخیم در زندان‌ها بوده و آماده شهادت‌دادن در اینباره بودند و اکنون در اروپا و آمریکا و کانادا اقامت دارند یا در صفوف مجاهدین در اشرف^۳ در آلبانی به سر می‌برند، در اختیار مراجع قضایی مسئول پرونده قرار گرفته است. هم‌چنین اعلام گردید که حدود ۹۰۰ زندانی سیاسی آزادشده در اشرف^۳ آماده شهادت دادن درباره جنایات رژیم در زندان‌هایش هستند.

۲- شماری از شاهدان گواهی‌های دقیق و مكتوب با ذکر تاریخ و اسمی در مورد دژخیم حمید عباسی و نقش او در شکنجه و اعدام و سرکوب زندانیان به مراجع ذی‌ربط ارسال کرددند.

۳- به رغم محدودیت‌های ناشی از اپیدمی کرونا که سفر را بسیار سخت یا ناممکن می‌کرد، شماری از زندانیان به صورت حضوری یا از طریق ویدئو کنفرانس توسط مقامات قضایی مسئول پرونده در سوئد استماع شده و برخی در نوبت هستند.

۴- آقای ابوالقاسم رضایی، معاون دبیرخانه شورای ملی مقاومت در سخنرانی خود در ۱۹ بهمن سال گذشته در استکلهلم گفت: «همین روزها در همین سوئد تلاش مزورانه و رذیلانه برای منحرف کردن پرونده دژخیم حمید نوری از طریق مأموران وزارت اطلاعات و توابان تشنۀ به خون را می‌بینیم، دژخیمی که مجاهدین و هوادارانش و زندانیان آزادشده از ۲۴ سال پیش او را افشا کردند. امروز نیز تا آنجا که به سازمان مجاهدین و مقاومت ایران برمی‌گردد ما در این پرونده هم‌چنان که در اطلاعیه



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

کمیسیون امنیت و ضدتروریسم شورا آمده است از طریق سازمان‌های بین‌المللی آنچه را می‌توانستیم و می‌توانیم انجام داده باز هم می‌دهیم تا این دژخیم آزاد نشود و به خاطر جنایات ضدبشری اش محکمه شود. حدود ۹۰۰ زندانی آزاد شده از زندان‌های خمینی در اشرف ۳ حضور دارند که بیشترین اطلاعات را در مورد این دژخیم دارند. بسیاری از آنها توسط او شکنجه شدند. این زندانیان در دسترس دادگاه هستند و مراجع قضایی و ارگان‌های ذیربط سوئد از موضوع به خوبی مطلع هستند. کما این که شمار زیادی از زندانیان سیاسی آزاد شده هوادار سازمان مجاهدین در کشورهای مختلف اروپایی و آمریکا نیز برای مقامات سوئدی به خوبی شناخته شده‌اند.

اما در این میان نقش مأموران وزارت اطلاعات و عواملش و توابان تشنه به خون مجاهدین چیزی جز پیش‌بردن خطوط رژیم یا این باند و آن باند رژیم نیست... این مزدوران نمی‌گویند و به روی خود نمی‌آورند که چرا و چگونه باندهای مختلف رژیم از قبل در جریان سفر این مزدور بودند؛ یعنی در جریان همان خبری بودند که این مزدوران و توابان می‌خواستند آن را تروتازه و به عنوان یک سورپریز به خورد مردم بدهنند. آنها در مورد اظهارات سردژخیم مقیسه‌ای که به دژخیم نوری توصیه کرد به خارج نرود چه می‌گویند، دست کدام باند رژیم در کار است، کدام باند به او اطمینان‌خاطر داده که برو. موضوع خلبانی که شوهر دخترخوانده حمید نوری بوده چیست و چگونه موضوع حمید نوری را از قبل با سرویس‌ها و با دادگاه‌ها و مراجع سوئد در میان گذاشته این خلبان کیست؟ چه شد؟ کجاست؟ دخترخوانده چه شد؟»

۵- آقای نصرالله مرندی که به مدت ۱۰ سال (از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۰) زندانی بوده است در مقاله خود در سایت همبستگی ملی در ۱۲ اردیبهشت ۹۹ اعلام کرد: «در این فاصله برای بستن گریزگاه‌های دژخیم، سازمان و هواداران هر کاری توانستند کردند و باز هم خواهند کرد. شماری شهادت دادند و شمار بیشتری آماده شهادت دادن هستند تا رژیم نتواند دژخیمش را فراری بدهد. بالاترین و مهم‌ترین سؤال و ابهام در این کیس صدای ضبط شده و منتشر شده رؤسای دژخیم در تهران است و این که سابقاً امر در سوئد بر ملا و به ثبت داده شده است. مخصوصاً آنجا که مقیسه‌ای موضوع خلبان ایرانی و زن مطلقه



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

و اطلاع کامل دادگاه و اطلاعات و پلیس سوئد را از رفت و آمد های قبلی حمید نوری به این کشور می گوید. همان چیزهایی که ایرج مصدقی مطلقاً نمی خواهد واردش بشود و به عکس می خواهد موضوع را یک چیز تروتازه ای جلوه بدهد که گویا مصدقی آن هم از موضع اپوزیسیون رژیم کاشف آن بوده و برای رژیم و همچنین برای دادگاه و اطلاعات و پلیس سوئد نامکشوف بوده است»!

۶- همچنین نصرالله مرندی، در برنامه ارتباط مستقیم سیمای آزادی در ۲۵ خرداد ۹۹ گفت: «زمانی که حمید نوری دستگیر شد همان ساعت اول نامه ای توسط وکیل خودم برای مقامات قضایی مسئول پرونده فرستادم. بعد از انتشار اطلاعیه کمیسیون امنیت و انتشار نوار رازینی و ناصریان و دیگر مسائل مربوط به این پرونده، از جمله روابط پنهانی یک خلبان ایرانی در سوئد و همسر دخترخوانده حمید نوری، ما به طور جدی تر در صدد شرکت فعال برآمدیم و از همان اوخر ۲۰۱۹ و زانویه ۲۰۲۰ چندین جلسه، هر کدام به مدت چندین ساعت به عنوان یک زندانی آزاد شده هوادار سازمان مجاهدین خلق با مقامات مربوطه مصاحبه کردیم و مدارک مختلف از جمله لیست شهدای قتل عام را برای ثبت در پرونده ارائه کردیم و تا جایی که می دانیم بسیاری از زندانیان هوادار مصاحبه کرده و تعدادی هم منتظر هستند... چیزی که برای ما مهم است محکمه عادلانه حمید نوری است که مستقیماً در قتل عام ۶۷ نقش بسیار فعالی داشت و این زمینه ای است برای دادخواهی از سران رژیم و مسئولان قتل عام ۶۷. ما به هیچ وجه اجازه نمی دهیم که مزدوران رژیم با پروژه های «چندوجهی» در این پرونده کارشکنی کنند. من با تمام انرژی در این پرونده شرکت کردم و در ادامه هم همچنان فعالانه شرکت خواهم کرد تا به نتیجه برسد».

۷- آقای علی ذوالفاری که به مدت ۱۲ سال (از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۲) زندانی بوده است، شاهد دیگری است که از سوی مقامات ذی ربط مورد مصاحبه قرار گرفته است. وی در همان برنامه ارتباط مستقیم ۲۵ خرداد ۹۹ گفت: «... رژیم می خواست از دستگیری حمید نوری فقط در جهت سفیدسازی تواب تشنۀ به خون استفاده کند. حرف اول مقاومت



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

خلع ید از این مزدور در پرونده است برای اینکه دادخواهی از خون شهیدان در سمت درستی حرکت کند. در همین جهت از همان اول من به عنوان زندانی سیاسی که در دوران قتل عام در گوهردشت زندانی بودم و به عنوان هوادار سازمان پرافتخار مجاهدین اعلام کردم آماده شهادت دادن علیه حمید نوری هستم. من به مدت ۱۴ ساعت در این پرونده شهادت دادم و تمام جزئیات ضرب و شتم و شکنجه‌ها و اعدام‌هایی که در سال ۶۷ حمید نوری در آن نقش داشت و من خودم شاهدش بودم را به طور مفصل تشریح کرده و استناد و مدارکش را ارائه دادم. همه مزخرفات و چرندياتی که این مزدور تواب علیه برادر مسعود و سازمان مجاهدین در جریان این پرونده نشخوار می‌کند ارجیفی بیش نیست. چیزی که برای مجاهدین اهمیت داشته و دارد خلع ید از این مزدور است برای این که دادگاه بتواند بدون هیچ بندوبستی، حمید نوری را به خاطر جنایت علیه بشرط محاکمه کرده و به سزای اعمالش برساند. از نظر من به عنوان یک زندانی و یک هوادار سازمان مجاهدین، حمید نوری و مصداقی دوری یک سکه هستند و یک هدف را پیش می‌برند. اگر حمید نوری و ناصریان آن روز پیکر پاک آن شهدا را سربدار کرده و به آنها آویزان می‌شندند تا شقاوت را در تاریخ به ثبت برسانند، امروز، مزدور ایرج مصدقی در پوش دادخواهی شهدا هر روز و هر لحظه آرمان‌های آن سربداران که چیزی جز سرنگونی رژیم و برپایی یک جمهوری دمکراتیک نیست را سربدار و حلق آویز می‌کند و مقاومت ایران را با سر بریدن در مقابل شاه و شیخ هدف قرار داده است».

۸ - آقای غلامرضا شمیرانی یکی دیگر از زندانیان هوادار مجاهدین که از سال ۶۰ تا ۷۰ در زندان بوده از دیگر کسانی است که مورد مصاحبه قرار گرفته است. وی در همان برنامه ارتباط مستقیم اعلام کرد: «من از همان آبان‌ماه، به عنوان یکی از شاهدان قتل عام و به عنوان یک هوادار سازمان مجاهدین خلق اعلام کردم قطعاً از این قضیه کوتاه نخواهم آمد و در کادر قانون و با نام سازمان مجاهدین آنچه که در توام هست را در راستای محکمه و مجازات این مزدور انجام خواهم داد. من در همین رابطه در سوئد و کیل داشتم و کیل من پیگیری‌های لازم را انجام داد. من در اینجا یک گزارش مختصراً به شهدا و خانواده‌های زندانیان سیاسی می‌دهم که بدانند ما ساكت ننشستیم و در صدد



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

دادخواهی خون شهیدان هستیم. من از طرف مرجع قضایی سوئیس دعوت شدم و بعد از جلسات مقدماتی از طریق ویدئو کنفرانس نزد مقامات قضایی سوئیس و مسئولین رسیدگی به این پرونده، طی ساعت‌های متمادی به عنوان هوادار شناخته شده سازمان مجاهدین شهادت دادم و توضیحات و مدارک لازم را ارائه کردم که البته جزئیات گسترده‌ای دارد که به امید خدا در آینده نزدیک امیدوارم بتوانم ریز این صحبت‌ها و این گفتگوها را توضیح بدهم. نکته دیگر اینکه ما به درجاتی موفق شدیم، طبق همان اطلاعیه کمیسیون امنیت شورای ملی مقاومت این را به رسمیت بشناسانیم که حضور این تواب تشنۀ به خون در این پرونده، در راستای جنگ گرگ‌ها در درون رژیم و در راستای سفیدسازی این مزدور است».

۹- مصدقی در ۱۴ خرداد در یک کanal تلویزیونی کاربر اطلاعات رژیم گفت: «اونایی که الان توی آلبانی هستند چه اون چهار نفرشون رو که به صحنه آوردند، حسین فارسی، محمود رویایی و اکبر صمدی و رضا زند، اینها خائنیتی هستند که خوب دست در خون خون عزیزانタン دارند. اینا تلاش دارن برای اینکه پروژه نوری شکست بخوره... ولی اونهایی که تو خارج کشورن موقعیتشون فرق می‌کنه. ببینید نصرالله مرندی اینها خائن، نصرالله مرندی، غلامرضا شمیرانی، محمد خدابنده لویی... ببینید رضا فلاحتی، مهرداد کاووسی، محسن زادشیر، رسول تبریزی، رمضان فتحی، اکبر بندعلی، اکبر لطفی، اکبر صفری، ببینید مهری عمرانی، زهره رستگار، راضیه طلوع شریفی، محمود مسگری، فاضل کوزانی، سهیلا والی نژاد، سیف‌الله منیعه، سید عبدالله ناصری، مصطفی احمدی، جمال خشنود، امیر برج‌خانی، کیومرث نوری، علی ذوق‌الفقاری، احمد ابراهیمی، محمد سیدی، بتول ماجانی، حمید خلاق‌دوست، معصومه شاه محمدی اسمش سارا است. ببینید اینها کسانی هستند که می‌توانستند بیایند بروند شهادت بدنهند... ولی این فرقه همه این نیروها را حبس کرده است».

تحولات ۷ماه گذشته پس از قیام آبان، از جمله اظهارات صریح خامنه‌ای و روحانی و سرجلاد ابراهیم رئیسی و سلسله‌مراتب مزدوران رژیم به روشنی از طرح‌ها و توطئه‌های حاکمیت آخوندی علیه مقاومت ایران و تنها جایگزین دمکراتیک و مستقل خبر



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

می‌دهد. رژیم بر آن است تا با ذبح کلمات و ارزش‌ها و سفیدسازی مزدوران از خون شهیدان قتل عام علیه مجاهدین «سرموضع» و سازمان و رهبری آنها بهره‌برداری کند. رژیم توطئه‌گر آخوندی که در واپسین مرحله حیات خود از هیچ جنایتی حتی در مورد نفرات ریزشی خود نیز رویگردان نیست، تا زمان سرنگونی قطعی دست‌بردار نیست. از این رو باید با تمام قوا مقابله و توطئه‌های دشمن را بر سر خودش خراب کرد. به گفته مسئول شورا: «در جایی که هنوز یک قطره قانون و یک ذره آزادی وجود دارد، تردید نکنید که ما پیروز می‌شویم».

شورای ملی مقاومت ایران
کمیسیون قضایی
۱۳۹۹ تیر ۱۳





فارضایی اطلاعات سپاه از «مجموعه آقای علوی» کمیسیون امنیت و ضد تروریسم





نارضایتی اطلاعات سپاه از «مجموعه آقای علوی» در مورد «بزرگترین تهدید» و «کاریزما» مجاهدین

کناررفتن پرده در جنگ گرگها در پی تمام‌سوز شدن شماری از مزدوران رسوای

قضاییه جلادان در ۱۶ اردیبهشت دستگیری دانشجویان خبه‌ای را اعلام کرد که «گروه‌های ضدانقلاب و بهویژه گروهک تروریستی منافقین ارتباطاتی با این مجموعه برقرار کرده بودند و تحت تعليمات این گروهک به دنبال انجام اقدامات خرابکارانه‌ای در کشور بودند... در بازرسی از منازل آنها افلام انفجاری کشف شد». آنها «می‌خواستند در این شرایط یک بلوایی در کشور درست کنند که خوشبختانه با هوشیاری سربازان گمنام امام زمان و اقدام به موقع آنها این توطئه خنثی شد».

از سوی دیگر جنگ گرگها در مرحله پایانی رژیم ولایت‌فقیه بالاگرفته و نفس سردمداران نظام در وحشت از قیام و نیروهای محرکه آن بریده است. خامنه‌ای در ۲۸ اردیبهشت به پاسداران و بسیجیان دانشجویان نسبت به جذب جوانان توسط مجاهدین هشدار داد و این که نگذارند اعتراض‌ها به «اعتراض به نظام» بیان‌جامد. او تأکید کرد:

«یارگیری کنید، حذف نکنید... جذب کنید، البته منظورم جذب منافق نیست». ولی فقیه ارتজاع «علاج مشکلات کشور [را] دولت جوان حزب‌اللهی» قماش قاسم سلیمانی دانست که «می‌تواند کشور را از راههای دشوار عبور بدهد». متعاقباً روحانی در روزهای ۳۰ و ۳۱ اردیبهشت به او پاسخ داد برای حفظ نظام و کشور



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

باید دو یا سه حزب سیاسی تشکیل داد که بهنوبت قدرت را در دست بگیرند و ملاک تنظیم رابطه بین باندهای مختلف قدرت را انتخابات رژیم دانست.

در چارچوب جنگ گرگها «عملیات پیچیده چندوجهی» سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات علیه یکدیگر از قبیل بازگرداندن روح الله زم به ایران و اعزام دژخیم حمید نوری به خارج از ایران ادامه دارد. فصل مشترک باندهای غالب و مغلوب حاکمیت همچون همیشه خصوصت خونین و دیوانهوار با مجاهدین و مقاومت ایران است. در ۹ خرداد سایت حوزوی «رهیافته» نارضایتی اطلاعات سپاه را از «مجموعه آقای علوی» (وزیر اطلاعات) در مورد «بزرگترین تهدید» و «کاریزمای شوم التقاط» منعکس کرد و نوشت:

«مقام معظم رهبری با ژرفاندیشی خاصی که دارند، پیاپی خطر نفاق و گروهک منافقین را گوشزد می‌کنند. ایشان پس از غائله بهمن ۹۶ بهروشنی گفتند که "پیاده‌نظام این غائله منافقین بودند". پس از غائله آبان ۹۸ تأکید کردند: "در یک کشور خبیث (آلانی) عده‌ای ایرانی وطن فروش جمع شدند و نقشه فتنه بنزین را ریختند" و اکنون نیز رهبری با صراحتی بیش از همیشه نسبت به سربازگیری گسترده این دشمن خطروناک از "جامعه جوان" کشور هشدار می‌دهند.»

سایت مزبور با امضای دکتر ح. تابش که به اغلب احتمال دکترای خود را در رشته شکنجه و تروریسم از سپاه پاسداران گرفته است، خاطرنشان کرده است:

«آخر مگر نمی‌بینیم که چگونه مسعود رجوی پیاپی خطاب به جوانان پیام می‌دهد، از قرآن و نهج البلاغه گزیده می‌آورد و به قول خودش آموزش‌های ایدئولوژیک به "نسل جوان" می‌دهد. اما به آموزش‌هایش نگاه کنید! از تمامی آنها بُوی باروت به مشام می‌رسد. از لابه‌لای سطور فریبende تفسیر قرآنش، قبضه‌های کلاشینکف دیده می‌شود.»

سپس می‌پرسد:

«هر چند نیروهای جان‌برکف نظام با همت و تلاش به مقابله با این سرانگشتان نفاق، از جان خود مایه می‌گذارند، اما آیا این کافیست؟

این که مجموعه آقای علوی (وزیر محترم اطلاعات) با کارهای شبانه‌روزی خود برخی توابین منافقین مانند سلطانی، خدابنده، عزتی، حسینی، یغمایی، کریمدادی، مصدقی،



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

پورحسین و... را استخدام کرده، بالترژی‌گذاری کلان و البته تأمین مالی، توابیین را به رویارویی روانی با خود منافقین می‌کشاند، بسیار عالیست؛ اما آیا کافیست؟ این که آقای اسماعیلی خبر دستگیری دو دانشجوی نخبه منافق صنعتی شریف را اعلام می‌کند بسیار قبل قدردانی است، اما کافیست؟ کافی نیست به همان علت که درنهایت خود مقام معظم رهبری زنگ‌های خطر اندیشه التقاطی را به صدا درآوردند. کافی نیست، چون در کف جامعه می‌بینیم که چطور جوانان ما در ابعاد هزارهزار در تور شوم کاربزمای رجوى گرفتارشده، از یک دانشجوی درسخوان تبدیل به یک تخریبگر با مالیخولیای سلاح و بمب می‌شوند».

این به روشنی زمینه‌سازی برای اعدام‌ها و دست به کار شدن دیپلمات تروریست‌ها در عملیات تروریستی بعدی، مشابه ویلپنت و آلبانی است. اسم بردن از برخی مزدوران (شامل خدابنده و مصدقی و یغمایی) نیز حاکی از تمام‌سوز شدن آنان در برنامه‌های ارتباط مستقیم در سیمای آزادی و بیانیه زندانیان سیاسی از بندرسته در مورد ایرج مصدقی است که مزدوران را به سکه یک پول و برگ سوخته تبدیل کرده است. از این‌رو از خشم و کین به خود می‌پیچند و به نحو احمقانه‌ای با مطرح کردن این‌که رژیم به کمک مجاهدین آمده و برای آنها دسته گل فرستاده است یا این‌که کار، کار خودشان است، بیهوده می‌کوشند آبرفته را به جوی برگردانند.

لجن‌پراکنی مصدقی علیه آقای مهدی سامع نیز دردی را دوانمی‌کند و تازگی ندارد و از خرداد ۱۳۹۵ با شرکت یک شکنجه‌گر ساواک به نام پرویز معتمد جریان داشته است.

هم‌چنان که در بیانیه ۴۰ زندانی سیاسی آمده است:

«توهین به کلیه ارزش‌های مقاومت مردم ایران از شهیدان و زندگان، فقط برازنده اعوان و انصار رژیم آخوندی» و «در راستای اهداف وزارت اطلاعات رژیم آخوندی و مزدوری برای آن» است.

شورای ملی مقاومت

کمیسیون امنیت و ضدتروریسم

۱۳ خرداد ۹۹ (۲۰۲۰ ژوئن)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

PEHZVAK
www.pezhvakeiran.com

شنبه ۱۰ خرداد ۱۳۹۹ / ۲۰۲۰ ۰۵ ۳۰ | حقوق پسر | گزارش و گفتگو | ادبیات و هنر | تماس

دسته‌های گل وزیر اطلاعات دولت روحانی به مسعود رجوی
ایرج مصدقی

بیشتر بارها نوشتم و گفتم که ارتتعاج غالب و ارتتعاج مغلوب لازم و ملزم بکدیگر هستند. ولی فقیه غالب و ولی فقیه مغلوب هر دو نه از یک، آشخور ارتزاق می‌کنند بلکه برای قطع یک رشته می‌روند.

در پیوژه‌ی مریوط به دستگردی حمید نوی نیر تأکید کردم که مسعود رجوی با رذالت و بی‌شرمه مقاله زدنی صمن آن که مانع شهادت و سکایت اعما و هواواران این سازمان علیه نوی می‌شود از همه امکانات خود برای رهابی او از جنگ عدالت استفاده نمی‌کند.

روایی فلان نیز بارها اعضای مجاهدین را روی مرز و با روی میدان‌های میان رها کرده بود تا به جنگ‌گاه امنیتی رزمی بپافتد.

این بار در پیوژه‌ی حملات نجام گسیخته‌ی فرقه پلید رجوي علیه اسما میل وفا بعمای و ایرج مصدقی، دستگاه امنیتی رزمی نیر یا یک دسته‌گل به استقبال رجوي آمدته است تا آنی روی سور درون خود بربزد.

وزارت اطلاعات در یکی از سایت‌های تابعه‌ی خود به نام «رہبافگان» روز گذشته مقاله‌ای انتشار داد به نام «دین میان اسلام و کاربری‌ای شومن تعالی» و لینک از برای فرقه رجوي فرستاد تا بقیه کار را آن‌ها در دست بگیرند. فرقه رجوي از روز گذشته تا کنون



Iraj Mesdaghi

1 hr ·

برقچی‌های مهدی سالع «چریک قذایی» مسعود و مریم رجوي و حقوق‌گیر «ارتتعاج مغلوب»، همگام با ارباب به سوراچه زده و «تابیب» شان مشغول دست به نست کردن نستگاه پیش‌کش شده از سری وزیر اطلاعات دولت روحانی به رجوي هستند. مر رذالت و پستی مهدی سالع و دیگر ندانگان «ولی نفیه» «مغلوب» هرچه بگیرم کم است.

25

1 comment 4 shares

Like

Comment

Share

Most relevant ▾



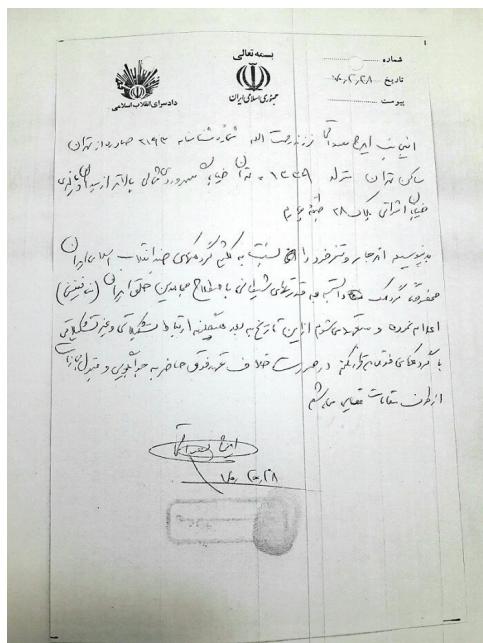
انزجارنامه ننگین ایرج مصدقی نسبت به مجاهدین





گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

انزجارنامهٔ فنگین ایرج مصدقی نسبت به مجاهدین



دادسرای انقلاب اسلامی

اینجانب ایرج مصدقی فرزند رحمت الله شماره شناسنامه ۲۱۶۳ صادره از تهران ساکن تهران متولد ۱۳۳۹ = تهران خیابان سهروردی شمالی بالاتر از میدان پالیزی خیابان اشرفی پلاک ۲۸ طبقه چهارم

بدینوسیله انزجار و تنفر خود را نسبت به کلیه گروهکهای ضد انقلاب اسلامی ایران مخصوصاً گروهک وابسته به قدرتهای شیطانی باصطلاح مجاهدین خلق ایران (منافقین) اعلام نموده و متعهد می‌شوم از این تاریخ به بعد هیچگونه ارتباط تشکیلاتی و غیرتشکیلاتی با گروهکهای فوق برقرار نکنم در صورت خلاف تعهد فوق حاضر به جوابگویی و قبول مجازات از طرف مقامات قضایی می‌باشم.

ایرج مصدقی

۷۰/۲/۲۸





بیانیه ۸۲ زندانی سیاسی شاهد قتل عام ۱۳۶۷







بیانیهٔ زندانیان سیاسی شاهد قتل عام ۱۳۶۷

حمله به عفو بین‌الملل حمله به جنبش دادخواهی و در خدمت مسئولان قتل عام است

سده‌دهه پس از قتل عام زندانیان سیاسی، شاهد تلاش عفو بین‌الملل در راستای افشاری جزئیات این جنایت بزرگ هستیم. جنایتی که جانشین وقت خمینی، آن را بزرگ‌ترین جنایت تاریخ رژیم آخوندی و عاملان آن را جزء جنایتکاران تاریخ توصیف نمود.

متأسفانه جامعهٔ جهانی، به‌ویژه کشورهای مدعی دفاع از حقوق‌بشر، به دلیل سیاست مماشات و به‌خاطر منافع اقتصادی و ملاحظات سیاسی تاکنون در مقابل این جنایت بزرگ سکوت و بی‌عملی پیشه کرده‌اند. اگر تلاش‌های خانواده‌های جان‌باختگان و فعالیت‌های ۳۲ ساله مقاومت ایران به‌ویژه فراخوان دادخواهی خانم مریم رجوی رئیس‌جمهور برگزیده مقاومت و هواداران این سازمان نبود، دستاوردهای کنونی در افشاری این قتل عام و جنایت بزرگ محقق نمی‌شد.

گزارش سازمان عفو بین‌الملل تحت عنوان «جنایت ادامه‌دار علیه بشریت، اسرار به خون آغشته» در سی‌امین سالگرد قتل عام، یک گام مهم برای شتاب بخشیدن به جنبش دادخواهی و مؤاخذه سردمداران رژیم به عنوان مسئولان این جنایت بزرگ است. در مقابله با این افشاگری‌ها است که سلول‌های خفته و پاسداران سیاسی رژیم ولایت‌فقیه و دنبالچهاری آن از جمله مزدور نفوذی ایرج مصدقی برای تخطیه گزارش سازمان عفو بین‌الملل در همراهی با باندهای مافیایی وابسته به رژیم آخوندها و پارهای از اصلاحات‌چی‌های آن به این کارزار کثیف سوخت می‌رسانند.

از نظر این مزدوران، جرم نابخشوندی عفو بین‌الملل در دو نکته نهفته است. اول آنکه چرا در این گزارش از شهیدان قتل عام فوق که ۹۰ درصد آنان از اعضا و هواداران سازمان مجاهدین بوده‌اند، هویت‌زدایی نشده است. همان شهداًی که جان



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

خود را در راه آزادی خلق و میهن نثار کرده و با شعار مرگ بر خمینی درود بر رجوی
بر چوبه‌های دار بوسه زده‌اند.

دوم این که چرا بر مسئولیت میرحسین موسوی نخستوزیر خمینی در شمار مسئولان
وقت نظام، انگشت گذاشته است.

ما زندانیان سیاسی که خود از شاهدان قتل عام ۱۳۶۷ می‌باشیم، به عنوان بخشی از خانواده
بزرگ مجاهدین، با ۳۰ هزار شهید سرافراز سربدار عهد بسته‌ایم تا روشن شدن ابعاد
آن جنایت هولناک ضدبشری و قرار دادن آمران و عاملان آن در برابر عدالت از هیچ
کوششی دریغ نورزیم.

عفو بین‌الملل در بیان حقیقت و افشاء جنایت بزرگ علیه بشریت، از حمایت زندانیان
سیاسی، خانواده شهیدان و مردم ایران برخوردار است.

سردمداران رژیم باید دریابند که چهاردهه جنایت و خونریزی آنان که تا قیام آبان و
اعدام مصطفی صالحی و نوبد افکاری ادامه یافته، بی‌پاسخ نمی‌ماند.

در این راستا تأکید می‌کنیم که توهین و تعرض به عفو بین‌الملل و محققان و گزارشگران
آن، تنفرانگیز و همسوی و همدستی با حاکمان خون‌ریز است.

ما همان‌گونه که در بیانیه ۱۴۰۴ زندانی سیاسی آمده است: «افشاء هر کسی، اعم از
زندانی یا غیرزندانی، با هر ادعایی که دارد ولی اکنون در راستای منافع رژیم قدم
برمی‌دارد را، وظیفه مبرم هر زندانی سیاسی و هر انسان باشرفتی می‌دانیم و سکوت در
مقابل این ودادگی را محکوم می‌کنیم».

زندانیان سیاسی – شاهدان قتل عام ۱۳۶۷

مهرماه ۱۳۹۹

- ۱- احمد ابراهیمی (زندان‌های اوین - قزل‌حصار - گوهردشت - قم ۱۳۷۰ - ۱۳۶۰)
- ۲- عبدالرسول ابراهیمیان دهکردی (زندان‌های ارومیه - خوی - تبریز - اصفهان ۱۳۷۸ - ۱۳۶۱)
- ۳- مسعود ابویی راد (زندان‌های اوین - قزل‌حصار - گوهردشت - بابل - ساری ۱۳۶۸ - ۱۳۶۰)
- ۴- مصطفی احمدی (زندان‌های اوین - گوهردشت ۱۳۶۷ - ۱۳۶۰)
- ۵- مجتبی اخگر (زندان‌های اوین - قزل‌حصار - گوهردشت ۱۳۷۰ - ۱۳۶۱)



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۶- حسن اشرفیان (زندان‌های قزلحصار- گوهردشت - اوین ۱۳۷۱- ۱۳۶۱)
- ۷- یزدان افشارپور (زندان‌های کمیته مرکزی - کمیته مشترک اوین - قزلحصار ۱۳۶۹- ۱۳۶۰)
- ۸- امیر برج خانی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۱- ۱۳۶۲)
- ۹- سعید بنازاده امیرخیزی (زندان اوین ۱۳۷۰- ۱۳۶۵)
- ۱۰- علی‌اکبر بندعلی (زندان‌های جمشیدیه - قزلحصار- اوین - گوهردشت ۱۳۷۳- ۱۳۶۰)
- ۱۱- اسدالله بهرامی (زندان‌های اوین ۱۳۶۹- ۱۳۶۲)
- ۱۲- پروین پوراقبال (زندان اوین ۱۳۷۰- ۱۳۶۵)
- ۱۳- رسول تبریزی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۰- ۱۳۶۰)
- ۱۴- عباسعلی ترابی (زندان‌های سپاه زاهدان - زندان قزلحصار- اوین ۱۳۶۸- ۱۳۶۰)
- ۱۵- اسماعیل تقی‌پور (زندان‌های عشت آباد- اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۰- ۱۳۶۲)
- ۱۶- محمد رحیم تقی‌پور (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۰- ۱۳۶۰)
- ۱۷- محمدامین توحیدی (زندان‌های دستگرد اصفهان - زاهدان - اوین ۱۳۶۷- ۱۳۶۳)
- ۱۸- آزادعلی حاجیلویی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۶۷- ۱۳۶۳)
- ۱۹- مليحه حسن شیشه‌بر (زندان اوین ۱۳۶۷- ۱۳۶۰)
- ۲۰- منیژه حکیم‌زاده (زندان‌های تبریز- اوین - اردبیل ۱۳۶۸- ۱۳۶۰)
- ۲۱- محمد خدابنده لوئی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۳- ۱۳۶۱)
- ۲۲- حمید خلاقدوست (زندان‌های اوین- قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۱- ۱۳۶۱)
- ۲۳- علی(بیژن) ذوالفاری (زندان‌های گوهردشت - اوین ۱۳۷۲- ۱۳۶۰)
- ۲۴- محمد راپوتام (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۱- ۱۳۶۰)
- ۲۵- زهره رستگار مطلق (زندان‌های اوین - قزلحصار- وکیل آباد مشهد ۱۳۷۰- ۱۳۶۰)
- ۲۶- فرامرز رمضان‌نیا (زندان‌های بابل - ساری - گوهردشت ۱۳۶۷- ۱۳۶۴)
- ۲۷- محمود رویایی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۰- ۱۳۶۰)
- ۲۸- محسن زادشیر (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۲- ۱۳۶۱)
- ۲۹- محمد زند (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۰- ۱۳۶۰)
- ۳۰- محمد سرخیلی (زندان‌های اوین - گوهردشت ۱۳۷۱- ۱۳۶۲)
- ۳۱- صفیه سعیدا (زندان‌های اوین - قزلحصار ۱۳۷۰- ۱۳۶۰)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۳۲- سید محمد سیدی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت) (۱۳۶۱-۱۳۷۱)
- ۳۳- علی محمد سینکی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت) (۱۳۶۰-۱۳۶۷)
- ۳۴- پروین حیدری (زندان‌های زنجان - عادل آباد شیراز) (۱۳۶۰-۱۳۶۷)
- ۳۵- سارا شاه محمدی (زندان‌های قزلحصار - اوین - گوهردشت) (۱۳۶۰-۱۳۶۹)
- ۳۶- اکبر شفقت (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار) (۱۳۶۰-۱۳۷۳)
- ۳۷- غلامرضا شمیرانی (زندان‌های سپاه و کمیته مشترک - اوین - قزلحصار) (۱۳۶۰-۱۳۷۰)
- ۳۸- مجید صاحب جمع (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت - کمیته مشترک) (۱۳۶۱-۱۳۷۷)
- ۳۹- علیرضا صدیقی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت) (۱۳۶۰-۱۳۶۷)
- ۴۰- علی صفری (زندان‌های جمشیدیه و اوین - دستگرد اصفهان) (۱۳۶۲-۱۳۷۲)
- ۴۱- اکبر صمدی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار) (۱۳۶۰-۱۳۷۰)
- ۴۲- حجت ضابطی (زندان‌های وکیل آباد مشهد) (۱۳۶۴-۱۳۷۱)
- ۴۳- حمید طاهری خسروشاهی (زندان تبریز) (۱۳۶۰-۱۳۶۷)
- ۴۴- راضیه طلوع شریفی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت) (۱۳۶۰-۱۳۶۸)
- ۴۵- حسن ظریف ناظریان (زندان‌های جمشیدیه - قزلحصار - اوین) (۱۳۶۰-۱۳۷۲)
- ۴۶- مهدی عبدالرحیمی (زندان‌های تبریز - اردبیل) (۱۳۶۰-۱۳۶۷)
- ۴۷- جواد عبدالله نیک (زندان‌های تبریز - مشهد - زاهدان) (۱۳۶۰-۱۳۷۲)
- ۴۸- فرزانه عدالتیان (زندان اوین) (۱۳۶۳-۱۳۶۷)
- ۴۹- مهری عمرانی (زندان‌های اوین - وکیل آباد مشهد) (۱۳۶۲-۱۳۷۰)
- ۵۰- حسین فارسی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت) (۱۳۶۰-۱۳۷۲)
- ۵۱- رمضان فتحی (زندان‌های اوین - گوهردشت) (۱۳۶۲-۱۳۷۰)
- ۵۲- سعدالله فلاحتی (زندان‌های اوین - قزلحصار) (۱۳۶۰-۱۳۷۲)
- ۵۳- رضا فلاحتی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت) (۱۳۶۰-۱۳۷۰)
- ۵۴- زهرا فیروزان (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار) (۱۳۶۰-۱۳۶۹)
- ۵۵- نسرین فیض (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت) (۱۳۶۰-۱۳۶۹)
- ۵۶- غلامرضا قادری (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت) (۱۳۶۰-۱۳۶۸)
- ۵۷- مهرداد کاووسی (زندان‌های اوین - قزلحصار) (۱۳۶۱-۱۳۷۱)



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۵۸- محمد کریمی راهجردی (زندان اوین ۱۳۷۱- ۱۳۶۴)
- ۵۹- منصور کنگره (زندان‌های اهواز- اوین ۱۳۸۲- ۱۳۶۷)
- ۶۰- سیدفاضل کوزانی (زندان‌های جمشیدیه - قزلحصار- گوهردشت - اوین ۱۳۷۰- ۱۳۶۳)
- ۶۱- سیداکبر کاظمی (زندان‌های سپاه لاهیجان - اوین - قزلحصار ۱۳۶۲- ۱۳۶۷)
- ۶۲- پروین کوهی (زندان‌های اوین - گوهردشت - دستگرد اصفهان ۱۳۶۷- ۱۳۶۱)
- ۶۳- غلامحسین گودرزی (زندان‌های بروجرد- خرم آباد ۱۳۶۷- ۱۳۶۰)
- ۶۴- فریده گودرزی (زندان همدان ۱۳۶۷- ۱۳۶۲)
- ۶۵- بتول ماجانی (زندان‌های اوین - گوهردشت - کمیته مشترک ۱۳۷۱- ۱۳۶۱)
- ۶۶- ابوالفضل محزون (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت - قزوین ۱۳۶۷- ۱۳۶۰)
- ۶۷- نصرالله مرندی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۰- ۱۳۶۰)
- ۶۸- محمود مسگری (زندان اوین ۱۳۶۷- ۱۳۶۰)
- ۶۹- اصغر معینی کربکندي (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار ۱۳۷۱- ۱۳۶۶)
- ۷۰- سیف‌الله منیعه (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار ۱۳۶۸- ۱۳۶۱)
- ۷۱- سید رمضان موسوی (زندان‌های اوین - قزلحصار- ساری ۱۳۶۸- ۱۳۶۱)
- ۷۲- اصغر مهدیزاده (زندان‌های صومعه سرا- رشت - اوین - گوهردشت ۱۳۷۴- ۱۳۶۱)
- ۷۳- مصطفی نادری (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۱- ۱۳۷۲)
- ۷۴- سید عبدالله ناصری (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۶۷- ۱۳۶۱)
- ۷۵- اسدالله نبوی چاشمی (زندان‌های سمنان - اوین ۱۳۷۷- ۱۳۶۴ و ۱۳۸۵- ۱۳۸۴)
- ۷۶- دکتر مسعود نعمتی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۰- ۱۳۶۲)
- ۷۷- کیومرث نوری (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار ۱۳۷۱- ۱۳۶۰)
- ۷۸- حسین نیاکان (زندان‌های دزبانی مرکز- اوین - قزلحصار- سمنان ۱۳۷۱- ۱۳۶۲ و ۱۳۸۹- ۱۳۸۸)
- ۷۹- شیلانی‌نوایی (زندان‌های اوین - قزلحصار- چابهار- کمیته مشترک ۱۳۶۸- ۱۳۶۰)
- ۸۰- سهیلا والی نژاد (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۰- ۱۳۶۰)
- ۸۱- کبری یزدیان آزاد (زندان اوین ۱۳۶۷- ۱۳۶۱)
- ۸۲- حیدر یوسفی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت - کمیته مشترک ۱۳۷۳- ۱۳۶۵ و ۱۳۶۵- ۱۳۶۵)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

Statement of support for Amnesty International by former political prisoners who witnessed the 1988 massacre in Iran

An attack on Amnesty International is an assault on the Justice Movement and can only serve the interests of those who ordered the massacre

Three decades after the 1988 massacre of political prisoners in Iran, we are witnessing Amnesty International's efforts to expose the details of this great crime. This is a crime that the former designated heir to Khomeini described at the time as the greatest crime committed by the clerical regime in its history and called its perpetrators criminals.

Unfortunately, to date, the world community, especially countries that claim to defend human rights, has exercised silence and inaction with respect to this great crime due to the policy of appeasement and their economic interests and political considerations. Were it not for the efforts of families of victims and 32-year-long activities of the Iranian Resistance, and particularly the call for justice by Mrs. Maryam Rajavi, the President-elect of the National Council of Resistance of Iran (NCRI), as well as for the contributions of supporters of this organization, the current accomplishments with respect to revealing this massacre and great crime would not have been realized.

The Amnesty International report, "BLOOD-SOAKED SECRETS: WHY IRAN'S 1988 PRISON MASSACRES ARE ONGOING CRIMES AGAINST HUMANITY," on the 30th anniversary of the massacre was an important step in accelerating the justice movement and holding the regime's officials to account as those responsible for committing this great crime. In the face of these revelations, the clerical regime's sleeper cells and political allies and agents, including the infiltrator and intelligence agent Iraj Mesdaghi, are attacking the AI report in lockstep with mafia-style factions tied to the regime and so-called "reformists" who are fueling this dirty campaign.

In the eyes of these agents, Amnesty International's unforgivable sin lies in two questions. First, why has the political identity of the martyrs of the 1988 massacre, more than 90% of whom were members and supporters of the Mujahedin-e Khalq (MEK), been revealed? But these are the same martyrs who made the ultimate sacrifice for the Iranian people's freedom with the slogans of Death to Khomeini, Hail Rajavi, and embraced the gallows. Secondly, these agents complain, why has Mir Hossein Mossouavi, Khomeini's prime minister at the time, been





گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

unmasked as one of the responsible officials serving the regime at the time?

We, political prisoners who personally witnessed the 1988 massacre, as part of the large family of the MEK, have made a solemn promise to the 30,000 proud martyrs of this massacre that we will spare no effort to shed light on the scope of the horrific and inhumane 1988 massacre and to ensure its perpetrators face justice.

Amnesty International can rely on the support of political prisoners, families of the martyrs and the Iranian people as it continues to speak the truth and expose this great crime against humanity. The regime's leaders must face the fact that four decades of crime and murder, which continued into the November 2019 massacre and the executions of Mostafa Salehi and Nabid Afkari will not go unanswered.

We stress in this regard that insulting and attacking Amnesty International and its researchers and reporters is deplorable and amounts to aligning with and accompanying the murderous rulers of Iran. As stated in the statement issued by 1,404 political prisoners, "We consider it to be the urgent obligation of all political prisoners and any dignified human being to expose anyone, whether a former prisoner or otherwise, with any political claim, who serves the interests of the clerical regime, and we condemn any silence with respect to such abhorrent actions."

Political prisoners, witnesses to the 1988 massacre
October 2020

Signatories

1. Ahmad Ebrahimi (Evin - Gohardasht - Qom's Saheli prisons 1981-1991)
2. Mohammad Khodabandeh Loui (Evin - Ghezel Hesar - Gohardasht - Joint Committee prisons - 1982 - 1004)
3. Hamid Khalaghoudost (Evin - Ghezel Hesar - Gohardasht prisons 9.5 years)
4. Seyed Mohammad Seyedi (Evin - Ghezel Hesar - Gohardasht prisons 1982 - 1992)
5. Mehrdad Kavousi (Evin - Ghezel Hesar prisons 1982 - 1992)
6. Ramazan Mousavi (Evin - Ghezel Hesar - Sari prisons 1982 - 1989)
7. Sheila Neinavaei (Evin - Ghezel Hesar - Joint Committee - Chabahar prisons 1981-1989)
8. Ali Bijan Zolfaghari (Evin - Gohardasht - Rasht prisons 1981-1993)
9. Kiomars Nouri (Evin - Ghezel Hesar - Gohardasht - Joint Committee prisons 1981-1992)
10. Ali Safari (Evin - Dastgerd, Isfahan prisons 1983 - 1993)
11. Hossein Niakan (Evin - Ghezel Hesar - Semnan prisons 1983 - 1992 and 2009 - 2010)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

12. Amir Borjkhani (Evin - Ghezel Hesar - Gohardasht prisons 1983-1992)
13. Batool Majani (Evin - Gohardasht - Ghezel Hesar prisons 1982-1992)
14. Mostafa Ahmadi (Evin-Gohardasht prisons 1981-1988)
15. Abdullah Naseri (Evin - Gohardasht - Ghezel Hesar Prisons 1982-1988)
16. Saifullah Manieh (Evin-Ghezel Hesar -Gohardasht prisons for 12 years)
17. Soheila Valinejad (Evin - Ghezel Hesar - Gohardasht Prisons 1981-1991)
18. Fazel Kouzani (Jamshidieh-Ghezelhesar - Gohardasht prisons 1984-1991)
19. Mahmoud Mesgari (Evin - Ghezel Hesar Prisons 1981-1988)
20. Razieh Toloo Sharifi (Evin - Ghezel Hesar - Gohardasht Prisons 1981-1989), Author of Tolo Javid - Memoirs of Prison
21. Zohreh Rastegar Motlagh (Evin - Ghezel Hesar - Vakilabad, Mashhad Prisons 1981-1991)
22. Mehri Omrani (Evin - Vakilabad, Mashhad Prisons 1991-1991)
23. Nasrollah Marandi (Evin - Gohardasht - Ghezel Hesar Prisons 1981-1991)
24. Gholamreza Shemirani (Evin - Ghezel Hesar Prisons), Author of the book «The Honorable Ones,» Report on the massacre in Evin Prison - Prison Memoirs
25. Ali Akbar Bandali (Evin - Ghezel Hesar - Gohardasht Prisons 1981-1994)
26. Mohsen Zadshir (Evin - Ghezel Hesar - Gohardasht Prisons 1982-1993)
27. Reza Fallahi (Evin - Gohardasht - Ghezel Hesar - Jamshidia Prisons 1981-1991)
28. Ramadan Fathi (Evin-Gohardasht prisons for 12 years)
29. Yazdan Afsharpour (Evin Prison 1981-1990)
30. Farzaneh Adalatian (Evin Prison 1984-1988)
31. Javad Abdollahi Nik (Tabriz-Zahedan-Mashhad prisons 1981-1993)
32. Rasoul Tabrizi (Ghezelhesar - Gohardasht Prisons 1981-1989)
33. Sadollah Falahati Roshanat (Evin - Ghezel Hesar Prisons)
34. Massoud Nemati (Jamshidieh 366, Evin, Ghezelhesar, Gohardasht prisons 1983-1991)
35. Alireza Sadeghi (Tabriz Prison 1981-1988)
36. Safia Saeida (Evin and Ghezel Hesar prisons 1981-1991)
37. Zahra Firoozan (Evin, Ghezel Hesar and Gohardasht prisons 1981-1990)
38. Nasrin Feyz (Evin, Ghezel Hesar and Gohardasht prisons 1981-1990)
39. Abdolrassoul Ebrahimian Dehkordi (prisons of Oroumieh and Khoy 1982-1999)
40. Majid Saheb Jame (Evin, Ghezel Hesar and Gohardasht prisons 1988-1998)
41. Asghar Mehdizadeh (Tehran, Karaj, Soomehsara, Fooman and Rasht prisons 1982-1995)
42. Assadollah Nabavi Chashmi (Semnan and Evin prisons 1985-1998 and 2005-2006)
43. Akbar Shafaqat (Evin, Ghezel Hesar and Gohardasht prison 1981-1994)
44. Hassan Zarif Nazarian (Jamshidieh, Ghezel Hesar, Evin prisons 1981-1993)
45. Heidar Yousefli (Evin, Ghezel Hesar, Comiteh - Gohardasht prisons 1986-1994)



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

46. Mohammad Raputam (Evin, Ghezel Hesar and Gohardasht prison1981-1992)
47. Mohammad Zand (Evin, Ghezel Hesar and Gohardasht prisons1981-1991)
48. Akbar Samadi (Evin, Gohardasht, Ghezel Hesar prisons1991-1991)
49. Hassan Ashrafiyan (Evin, Gohardasht, Ghezel Hesar prisons1982 -1992)
50. Mohammad Rahim Taghipour (Evin, Gohardasht, Ghezel Hesar prisons1981-1991)
51. Asghar Moeini Karbaki (Evin, Gohardasht, Ghezel Hesar prisons 1987-1992)
52. Mojtaba Akhgar (Evin, Gohardasht, Ghezel Hesar prisons1982 -1991)
53. Mohammad Sarkhili (Evin, Gohardasht prisons1983 -1992)
54. Maliheh Hassan Shishebor (Evin prison1981-1988)
55. Masoud Aboui Rad (Evin, Gohardasht, Ghezel Hesar and Babol prisons1981-1999)
56. Saeed Banazadeh Amirkhizi (Evin prison1986 -1991)
57. Abbas-Ali Torabi (Zahedan, Evin and Ghezel Hesar prisons1981-1989)
58. Faramarz Ramazannia (Gohardasht, Babol, Sari prisons1985 -1988)
59. Gholam Hossein Goodarzi (Boroujerd and Khorramabad prisons 1981-1988)
60. Azad Ali Hajilou (Evin, Gohardasht, Ghezel Hesar prisons1984 -1988)
61. Hojjat Zabeti (Vakilabad prison of Mashhad1985 -1989)
62. Hossein Farsi (Evin, Gohardasht, Ghezel Hesar prisons 1980 -1991), Author of the book A Star Galaxy - prison Memoirs
63. Mahmoud Royaei (Evin, Gohardasht, Ghezel Hesar prisons1981-1991), Author of 5 volumes of the book Sunflowers - prison Memoirs
64. Parvin Poureghbali (Evin prison1986-1991)
65. Assadollah Bahrami (Ishratabad and Evin prisons1983 -1990)
66. Hamid Taheri (Tabriz prison 1981-1988)
67. Farideh Goodarzi (Hamedan and Nahavand prisons 1983 -1988)
68. Abolfazl Mahzoon (Ghezelhesar, Gohardasht and Qazvin prisons 1981-1988m)
69. Akbar Kazemi (Evin, Ghezel Hesar and Lahijan prisons 1983 -1988)
70. Mehdi Abdolrahimi (Tabriz prison1981-1988)
71. Ismail Taghipour (Evin, Gohardasht, Ghezel Hesar prisons1983 -1991)
72. Kobra Yazdian Azad (Evin prison 1982-1988)
73. Mostafa Naderi, a survivor of the 1988 massacre who spent 10 years in Evin - Gohardasht-Ghezel Hesar prisons (7 years in solitary confinement)- Author of the book Projects to Destroy a Movement and the Red Line of Resistance
74. Manijeh Hakimzadeh (Evin - Tabriz - Ardabil Prisons1981-1989)
75. Parvin Koohi (Evin - Gohardasht - Isfahan Prison 1982 -1988)
76. Mohammad Amin Tohidi (Isfahan - Zahedan -Evin prisons1984 -1988)
77. Ali Mohammad Sinaki (Evin - Ghezel Hesar - Gohardasht



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

prisons 1981-1988)

78. Parvin Heidari (Zanjan, Shiraz Adel Abad prisons, 1981-1988)

79. Sara Shah Mohammadi (Ghezel Hesar, Evin, Gohardasht, 1981-1990)

80. Gholamreza Ghaderi (Evin, Ghezel Hesar, Gohardasht Prisons, 1981-1989)

81. Mohammad Karimi Rahjerdi (Evin Prison 1985-1992)

82. Mansureh Congereh (Evin, Ahvaz Prisons 1988-2003)









National Council of Resistance of Iran
Committee on the Judiciary



شورای ملی مقاومت ایران

کمیسیون قضایی

گزارش کمیسیون قضایی شورای ملی مقاومت (شماره ۲) شهادت دادن مجاهدین اشرف ۳ در مورد دژخیم حمید نوری

شاهدان قتل عام ۶۷ و خانواده شهیدان به مدت ۱۰ روز توسط دادستانی سوئد
با نظارت دادستانی آلبانی مصاحبه شدند

هشدار نسبت به شانتاز و هرگونه فشار و بازی‌های سیاسی رژیم علیه سوئد

پیرو اطلاعیه کمیسیون امنیت و ضدتروریسم شورای ملی مقاومت (۱۳۹۸ آبان ۲۴) درباره ماجراهی دژخیم بازداشت شده در سوئد) و گزارش کمیسیون قضایی (۱۳۹۹ تیر ۱۳ پیرامون ادائی شهادت و ارائه استناد در مورد دژخیم حمید نوری) و اقدامات کشوری و بین‌المللی اشاره شده در آن گزارش، دادستانی سوئد با نظارت دادستانی آلبانی از ۱۷ آبان ۹۹ به مدت ۱۰ روز با شاهدان قتل عام و خانواده قربانیان در اشرف ۳ مصاحبه و آنها را استماع و سؤال و جواب کرد. شاهدان، صحنه‌ها و مشاهدات و تجارب تکان‌دهنده شخصی خود در رابطه با این دژخیم و جنایات فاشیسم دینی حاکم بر ایران را بازگو کردند که تماماً ثبت و ضبط شد. خلاصه‌ای از گزارش کار به اطلاع هموطنان می‌رسد.

۱- در ۲۲ نوامبر و ۲۵ نوامبر و اول دسامبر ۲۰۱۹ در سه نوبت چندین لیست از زندانیانی که شاهد جنایت‌های دژخیم حمید نوری (عباسی) بودند و هم‌چنین خانواده‌هایی که عزیزانشان در قتل عام زندانیان مجاهد در سال ۱۳۶۷ به شهادت رسیده‌اند و اکنون در





گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

اروپا و آمریکا و کانادا اقامت دارند یا در صفوف مجاهدین در اشرف ۳ در آلبانی به سر می‌برند، در اختیار مقامات قضایی ذی‌ربط قرار گرفت. هم‌چنین اعلام گردید که حدود ۹۰۰ زندانی سیاسی آزادشده در اشرف ۳ آمده شهادت دادن در باره جنایات رژیم در زندان‌هایش هستند. همزمان شماری از شاهدان، گواهی‌های مکتوب و دقیق با ذکر تاریخ و اسمی در مورد دژخیم حمید عباسی و نقش او در شکنجه و اعدام و سرکوب زندانیان برای طرف‌های ذی‌ربط ارسال و کتاب‌ها و مقالات و گزارش‌هایی را هم که در ۳۰ سال گذشته در این باره نوشته بودند، ضمیمه کردند. شاهدانی که در قتل عام حضور داشتند، شاکی هم هستند.

۲- به رغم محدودیت‌های ناشی از اپیدمی کرونا که سفر را بسیار سخت یا ناممکن می‌کرد، شمار قابل توجهی از زندانیان آزادشده مقیم کشورهای اروپایی در فاصله ماه‌های ژانویه تا دسامبر ۲۰۲۰ به صورت حضوری یا از طریق ویدئو کنفرانس توسط مقامات قضایی مسئول پرونده در سوئد استماع شدند که به برخی از آنها در اطلاعیه ۱۳ تیر ۹۹ کمیسیون قضایی اشاره شده است. هواداران از بندرسته مجاهدین، نصرالله مرندی، رضا شمیرانی، علی ذوالفقاری، مهرداد کاووسی، اکبر بندعلی، رمضان فتحی، احمد ابراهیمی، محسن زادشیر، رضا فلاح، محمد خدابنده لویی و حمید خلاق دوست در این شمارند.

۳- در مرداد ۹۹ دادستانی آلبانی به مشاوران حقوقی در اشرف ۳ اطلاع داد که دادستانی سوئد قصد دارد با شاهدان قتل عام یا کسانی که عزیزانشان به شهادت رسیده‌اند، مصاحبه کند و مجددآخوستار لیست قربانیان است. متعاقباً مصاحبه‌ها از ۱۷ آبان شروع شد و به مدت ۱۰ روز ادامه یافت. برخی شاهدان و شاکیان مجاهد خلق که اسمی آنها در زیر آمده است به خاطر اهمیت اطلاعاتشان دو نوبت استماع شدند. شمار دیگری از شاهدان که در زمان قتل عام در زندان گوهردشت بوده و جنایات دژخیم حمید نوری را از نزدیک دیده بودند، از جمله مجتبی اخگر، آزادعلی حاجیلویی، حیدر یوسفلی و محمد سرخیلی شهادت‌های خود را به صورت کتبی ارسال کردند.

۴- **اصغر مهدیزاده** زندانی سیاسی در فاصله سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۳ گواهی داد برای اولین بار حمید نوری را در سال ۶۵ در زندان گوهردشت دیده است. او گفت:



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- «در آن زمان من درخواست داده بودم که به زندان رشت منتقل شوم، حمید نوری به من گفت تا زمانی که همکاری نکنی انتقال خبری نیست چون شما اتهامتان را هواداری از سازمان ذکر می‌کنید و سرموطه هستید.»

- «دوبار به خاطر ورزش جمعی ما را به اتاق موسوم به گاز بردن که هیچ روزنه‌ای نداشت که بعد از یکی دو ساعت به خاطر عرق زیاد زیر پای ما خیس شده و آب جمع می‌شد که با اعتراض و فریاد و در زدن مستمر در را باز کردند. در این هنگام تولی از دژخیمان درست می‌کردند که ناصریان و عباسی و لشکری در ابتدایش بودند و اتهام ما را می‌پرسیدند. همین که می‌گفتیم هوادار مجاهدین، با مشت و کابل و چوب ما را می‌زندند و به پاسداران و دژخیمان بعدی پاس می‌دادند. همچنانی به خاطر ورزش جمعی در فروردین ۶۶ دوازده نفر از مجاهدین را برای تجدید محاکمه به اوین بردن و به ما حکم شلاق و کابل دادند که در گوهردشت توسط ناصریان و لشکری و عباسی و شکنجه‌گران دیگر اجرا شد.»

- «در بهار ۶۷ ناصریان و عباسی نزد ما آمدند و گفتند کسی که اتهامش را مجاهد می‌گوید باید منتظر باشد تا تعیین تکلیفش کنیم.

روز ۸ مرداد ساعت ۱۲۲۰ از دریچه کوچکی دیدم پاسدار لشکری و عباسی زندانیان را چشم بسته به سمت در خروجی هواخوری برده و بعد وارد سوله کردند که بعداً فهمیدم آنها را برای اعدام برده‌اند.»

- «صبح ۱۰ مرداد عباسی آمد در سلول‌ها را باز کرد و گفت همه چشم‌بند بزنند بیایند وسط راهرو، بعد ما را بهصف کرد و آورد توی راهرو اصلی که ابتدای آن داود لشکری پشت یک میز کوچک نشسته بود و از تک‌تک افراد سؤال و جواب می‌کرد که اصلی‌ترین سؤال اتهام بود. هر کس می‌گفت هواداری یا هواداری از سازمان مجاهدین اینها را تحويل حمید عباسی می‌داد و حمید عباسی می‌برد راهرو مرگ. در این روز در راهرو غوغایی بود. هر ساعت تعداد نفرات زیاد می‌شد. در این روز ۱۵ سری اعدام کردند. سری‌های ۰۰۰۱۵ نفره. روز دوشنبه ۱۷ مرداد مرا فرستادند به بند فرعی ۷ که از یک طرف به سلول‌های انفرادی اشرف داشت. با سلول اولی تماس گرفتم دیدم مجاهد شهید هادی محمدنژاد است. گفت که مرا امروز بردن به سالن مرگ از من همکاری



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

اطلاعاتی می‌خواستند چون قبول نکردم فردا مرا برای اعدام می‌برند. او پنجمین نفر خانواده‌اش بود که اعدام می‌شد. روز سه‌شنبه مرا بردنده به راهرو مرگ پر از زندانی بود که با چشم‌بند نشسته بودند. بعد از چند دقیقه پاسداری گفت شیرعلی‌ها بلند شوند. که بعداً فهمیدم مقصودش اعدامی‌هast. وقتی ۱۲ نفر انتخاب شدند و رفتند جلوی در، تعداد دیگری هم رفتند که از آنها سبقت بگیرند و شعار یا حسین، زنده‌باد آزادی، درود بر رجوى و مرگ بر خمينى مى دادند. پاسداری گفت اين ديجه چيه که در اعدام هم سبقت مى گيريد؟ يكى از زندانى‌ها از عقب با صدای بلند گفت تا زمانى که در موقعیت ما قرار نگیری نمی‌فهمی و قرار هم نخواهی گرفت. بعد دو سه سري دیگر را برای اعدام بردنند. سري چهارم بود که يك پاسدار آمد مرا بلند کرد برد داخل سالن مرگ. از زير چشم‌بند مشاهده کردم نزديك سن پر از اجساد است. سري چهارم را که آوردنده، شعار مى‌دادند مرگ بر خميني درود بر رجوي زنده‌باد آزادی. پاسدار چشم‌بند مرا باز کرد. پاسدارها تحت تأثیر فضا و شعارهای بچه‌ها هیچ حرکتی نمی‌کردند. در اینجا ناصريان خطاب به دیگران می‌گفت چرا ساكت نشسته‌اید اينها خبيشتند. ناصريان و عباسی و لشکري به سمت بچه‌ها رفتند و زير پايشان را خالي کردند. از نفر چهارم بچه‌ها خودشان را با شعار درود بر مجاهد و درود بر رجوى و مرگ بر خمينى، پرتاب مى‌کردند و زير پايشان را خودشان خالي مى‌کردند. من طاقت نياوردم و بي هوش شدم. بعد از مدتی پاسداری آب روی صورتم ریخت و به هوش آمدم و مرا به محل قبلی برد». «بعد از اعدامها هم ناصريان با عباسی آمدند به بنده ۱۳ همه نفرات را بردنده داخل "حسينييه" که آنجا ما را تهدید کردند که مبادا فکر کنيد اعدام تمام شده. هر کسی تشکيلات راه بیندازد دوباره طناب دار برقرار است. ما اخبار شما را داريم. بين شما نفر داريم...».

۵- محمود روپايري که از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۰ در زندان‌های اوين، قزلحصار و گوهردشت بوده در گواهی خود گفت:

- «دادگاه من کمتر از ده دقیقه بدون وکیل و تشریفات قانونی توسط يك آخوند عصبانی برگزار شد. او كيفرخواست را خواند اما همین که خواستم دفاع کنم گفت حرف نزن، آيا حاضر به مصاحبه تلوiziونی هستی يا نه؟ گفتم من کاري نکردم و چيزی هم



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

برای گفتن ندارم. وقتی دید مصاحبه نمی‌کنم من را از اتاق بیرون انداخت و گفت حکمت اعدام است. بعد از دوندگی‌ها و هزینه‌های کلانی که پدرم کرد، سه ماه بعد به من ده سال زندان ابلاغ کردند».

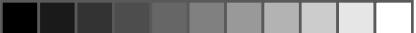
- «مرا در آذر ۱۳۶۰ از اوین به قزلحصار منتقل کردند. در بدو ورود موی سر و ابرویم را تراشیدند و با زدن و تهدید و ادارم کردند آنها را بخورم. بعد همراه با ۴۵ نفر دیگر در یک سلول یک و نیم متر در دو و نیم متر جا دادند».

- «۱۷ فروردین ۶۵ ما را از قزلحصار به بند ۲ گوهردشت منتقل کردند. از همان ابتدا اذیت و آزار ما شروع شد. ما هم با نگرفتن غذا یا تحریم هوای خوری اعتراض می‌کردیم. اولین بار حمید عباسی را همراه ناصریان در بند ۲ گوهردشت دیدم».

- «روز ۱۲ تیر ۶۶ داود لشکری وارد بند شد و گفت هوای خوری را باز می‌کنم هر کس برود ورزش دست و پا و دندنهاش را می‌شکنم. هوای خوری را باز کردند و ما ورزش را شروع کردیم. در پایان ورزش پاسداران اسمی ما را نوشته‌ند و یک‌به یک صدا کردند. در بیرون بند پاسداران تونلی تشکیل داده بودند و با وسایل مختلف مثل چوب و آهن و کابل، ما را می‌زدند و از این تونل رد می‌کردند. صدای حمید عباسی هم در میان پاسداران به خوبی شنیده می‌شد. پس از عبور از این تونل ما را که بدنمان بعد از ورزش داغ بود از جلو کولر خیلی بزرگی عبور دادند و وارد اتاقی کردند که هیچ منفذی برای تبادل هوا نداشت. خودمان اسم این محل را اتاق گاز گذاشتیم. چون هوا نداشت».

- «روز چهارشنبه ۱۲ مرداد ۶۷ حمید عباسی را چند نوبت در راهرو مرگ دیدم. در محل راهرو حدود ۴۰ نفر از بندهای مختلف آورده بودند. نیم ساعت بعد از ورود به راهرو مرگ دیدم حمید عباسی یک لیست حدود ۱۵ نفره را خواند و آنها را از در چوبی وسط راهرو عبور دادند. بعد از آن دو نوبت دیگر هم حمید عباسی اسم زندانیان را خواند و به همان سمت هدایت کرد. در آن زمان نمی‌دانستم که آنها را برای اعدام می‌برند».

- «در همان روز من و یک نفر دیگر به اتاق شماره ۴ بند ۲ منتقل شدیم. در اینجا مجاهد شهید سیامک طوبایی را دیدم و او گفت همه بچه‌ها را کشتنند. در روز هشتم مرداد خواهی در سلول انفرادی مجاور بند به سیامک با مورس اطلاع داده بود که زندانیان را نزد هیأتی می‌برند و بعد اعدام می‌کنند. روز نهم مرداد در یک بند دیگر صحنه رفت و آمد



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

آمبولانس‌ها و جابه‌جایی اجساد را شنیده بودند».

- «در روزهای آخر شهریور، ناصریان و حمید عباسی به بند آمدند و ناصریان تهدید کرد و گفت فکر نکنید اعدام‌ها تمام شده...».

محمد رویایی به نماینده دادستانی سوئد گفت انتشار فایل صوتی ناصریان و رازینی که در ۱۴ آبان ۹۸ از سوی شورای ملی مقاومت صورت گرفت جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که فردی که در سوئد بازداشت شده است، همان حمید عباسی (نوری) است که از عاملان قتل عام است. رویایی در رابطه با تشریح جزئیات شکنجه‌ها و اعدام و قتل عام نسخه‌ای از ۵ جلد کتاب خود تحت عنوان آفتابکاران را برای ثبت در پرونده ارائه کرد. وی در مورد وضعیت خانواده شهیدان قتل عام و حالات برخی از آنان گفت: وقتی آزاد شدم با مجاهد خلق آزادعلی حاجیلویی به خانه مجاهد شهید حمید لاجوردی رفتیم. مادر حمید، بچه‌های حمید را صدا کرد و گفت بیایید عموها آمدند. بچه‌ها من و آزادعلی را به اتاق پدربرگشان بردن. همین که سلام کردم پدر نگاهی به من کرد و گفت حمید چرا کشتن؟ مادر گفت این حمید نیست. این محمود دوست حمید است. اما پدر دست بردار نبود یک ریز می‌گفت چرا کشتن؟ مگر از دیوار مردم بالا رفته بودی؟ مگر دزدی کرده بودی؟ مگر همه اهل محل تو را دوست نداشتند؟ چرا کشتن؟.... .

۶- حسین فارسی که از سال ۶۰ تا ۷۲ در زندان بوده است به تفصیل ماجراهی ضرب‌وشتمن و زخمی شدن خودش توسط حمید نوری و هم‌چنین وقایع راهرو مرگ را توضیح داد. او گفت:

- «من در بهمن ۱۳۶۶ به همراه ۱۹۰ تا ۱۸۰ زندانی دیگر از اوین به گوهردشت منتقل شدم. به محض ورود پاسدارها یک تونل درست کرده بودند و وقتی ما وارد تونل می‌شدیم با کابل و چوب و میله آهنی شروع به زدن ما می‌کردند تا وقتی از تونل خارج بشویم. وقتی ما را به بند بردن خیلی سرد بود، ما را مجبور کردند لباس‌هایمان را دربیاوریم و بعد با کابل و شلاق و چوب و مشت و لگد دوباره شروع به زدن ما می‌کردند و همه را زخمی کردند. حمید عباسی هم حضور داشت و همه را با کابل می‌زد. چند روز بعد ما را به اتاق داود لشکری معاون زندان بردن. او اتهام ما را می‌پرسید و وقتی می‌گفتیم



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

هوادار مجاهدین آنقدر می‌زندند که حرفمن را پس بگیریم و بگوییم منافقین. ما را به خاطر خواندن نماز جماعت مورد ضرب و شتم قراردادند و تعدادی را به انفرادی برندند. ناصریان رئیس و لشکری معاون زندان و یک پاسدار بهنام بیات رئیس بهداری و حمید عباسی مدیر دفتر ناصریان در آنجا بود. پاسدارانی به اسمی فرج، تبریزی، شیرازی از نگهبانان بند بودند».

- «روز ۸ مرداد ۱۳۶۷ ساعت ۷ صبح ما را به محل دادیاری برندند. آنجا روی زمین نشسته بودم. چشم‌بندم را از داخل مقداری ساییده بودم و نازک شده بود و از زیر آن محیط و افراد را می‌دیدم. آنجا دیدم دو پاسدار با اسلحه یوزی پشت در اتاق دادیاری نشسته‌اند. فهمیدم که اوضاع غیرعادی است چون وارد کردن سلاح به زندان ممنوع بود».

- «روز جمعه ۲۱ مرداد حمید عباسی اسم حدود ۲۰ نفر را خواند و برای اعدام برندند. حمید عباسی با خنده می‌گفت بیایید عاشورای مجاهدین است، عاشورای مکرر مجاهدین...».

- «روز ۲۲ مرداد ساعت ۹ شب ناصریان اسمی یک گروه دیگر از زندانیان را خواند و عباسی آنها را برای اعدام برد».

حسین فارسی در توضیحات خود یادآوری کرد: «برادرم حسن فارسی را روز ۷ مرداد در اوین اعدام کردند، خودم در انفجار تروریستی رژیم در آبان ۱۳۷۸ قرارگاه حبیب در عراق، مجروح شدم و یک چشمم را از دست دادم. در مرداد ۱۳۸۸ در اشرف مورد تهاجم مزدوران نیروی قدس قرار گرفتیم و با ۳۵ نفر دیگر به گروگان گرفته شدم و ۷۲ روز اعتصاب غذا کردیم و در یک قدمی مرگ بودیم. اما هیچ‌کدام از اینها سخت‌تر از لحظه‌ای نبود که فهمیدم بسیاری از دوستانم اعدام شده‌اند و من زنده مانده‌ام...».

۷- محمد زند که از ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۱ در زندان بوده و در موشکباران لیبرتی در آبان ۹۴ که به شهادت ۲۴ تن مجاهد خلق منجر شد بهشدت زخمی شده است، ابتدا توضیح داد که ناگزیر است در فوائل کوتاه مصاحبه را برای چند دقیقه ترک کند و نمی‌خواهد این اسباب سوءتفاهم شود. او در گواهی خود به تفصیل به زمینه‌سازی‌ها برای قتل عام اشاره کرد و توضیح داد زندانیان را از مدت‌ها قبل به سه دسته سفید و زرد و قرمز تقسیم کرده بودند. در اوخر ۱۳۶۶ زندانیان ابدی را به اوین منتقل کردند و به انحصار مختلف



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- گفته بودند بهزادی همه را تعیین تکلیف می‌کنیم. محمد زند گفت:
- «من ابتدا در اوین مورد بازجویی قرار گرفتم و بعد به قرلحاصر منتقل شدم پس از دو سال برای بازجویی مجدد و شکنجه به اوین منتقل شدم از آبان ۶۲ تا خداداد ۶۴ در اوین بودم و سپس به گوهردشت منتقل شدم...».
 - «پنجشنبه عمرداد ۱۳۶۷ به خاطر این که ورود روزنامه را قطع کردند، دست به اعتصاب غذا زدیم و در جلوی در بند اعتراض کردیم که منجر به بیرون کشیدن من و ۱۰ زندانی دیگر شد و بهشدت مورد ضرب و شتم قرار گرفتیم. یکی از دنددها و انگشت پایم شکست. سپس ما را به داخل بند فرستادند».
 - «صبح روز شنبه ۸ مرداد یک پاسدار در بند را باز کرد و گفت این اسمی که می‌خوانم سریع بیرون ببایند. اسمی اون ۱۱ انفر رو خواند ولی به جای من اسم برادرم (مجاهد شهید رضا زند) را خواند که فکر می‌کنم تنها به خاطر تشابه اسمی بود و من همیشه افسوس می‌خورم، کاش اسم من را خوانده بودند. رضا به من گفت فکر نمی‌کنم هم دیگر را دوباره ببینیم!».
 - «روز ۱۲ یا ۱۳ مرداد از طریق مورس از داریوش حنیفه پورزیبا مطلع شدیم که قتل عام زندانیان راه افتاده است. داریوش در همان ایام سربدار شد. بعدها فهمیدم رضا و بقیه همان روز اعدام شده بودند. همه آنها اتهام خود را مجاهد اعلام کرده بودند. تمام موضوع به هویت افراد یعنی کلمه مجاهد برمی‌گشت. آقای منتظری جانشین وقت خمینی گفته است که احمد خمینی گفته که روزنامه‌خوان آنها هم باید اعدام شوند. هر کسی سر هویت خود باشد باید اعدام شود».
 - «روز ۱۵ مرداد در راهرو مرگ داود لشکری اسمی چند نفر را خواند و به سمت حسینیه که محل اعدام‌ها بود بردنده. سپس لشکری با حمید عباسی برگشت در حالی که حمید عباسی یک دسته چشم‌بند دستش بود که احتمالاً مربوط به زندانیانی بود که اعدام شده بودند. پس از مدتی حمید عباسی لیست جدیدی را خواند که ناصر منصوری که کمرش شکسته بود و روی برانکارد بود نیز جزء همین دسته بود که به سمت محل اعدام‌ها بردنده».
 - «در روزهای ۱۸ مرداد و ۲۲ مرداد در راهروی مرگ من صدای حمید عباسی را



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

می‌شنیدم که لیست اعدامی‌ها را می‌خواند. روز ۲۳ یا ۲۴ مرداد ناصریان و حمید عباسی به یکباره در سلول مرا بازکرده و گفتند اگر اسم دوستانت در تشکیلات زندان را بدھی زنده می‌مانی و اگرنه اعدامت می‌کنیم؛ من گفتم کسی را نمی‌شناسم. در این موقع یک پاسدار یا خود ناصریان، چند برگ کاغذ سفید و یک قلم به من داد و رفت. از آن روز^۴ یا ۵ پاسدار در هر سه وعده غذایی وارد سلولم می‌شدند و مرا مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند و می‌رفتند. این کار نزدیک به ۲ هفته ادامه داشت و بعد دست برداشتند و البته من هم چیزی ننوشتم».

- «در آبان ۶۷ پدرم را به زندان اوین خواستند و به وی گفتند که شناسامه رضا را بده تا شماره قبر پسرت را بدھیم. پدرم گفت شناسنامه را دارم ولی نمی‌دهم. او را تهدید کردند که نباید مراسم بگیرد که پدرم قبول نمی‌کند. پدرم را ۳-۲ روز در زندان نگهداشت و برایش اعدام مصنوعی ترتیب دادند که او را بترسانند. پدرم در جواب آنها می‌گوید اگر اعدامم کنید پیش پسرم می‌روم و ترسی از اعدام ندارم. پدر را بعد از اعدام مصنوعی آزاد کردند و او هم رفت و برای رضا مراسم برگزار کرد...».

- «اواخر ۶۸ یا اوایل ۶۹ برادر و زن برادرم یک ملاقات حضوری گرفتند که در دفتر ناصریان در زندان اوین انجام شد. در آنجا ناصریان در حالی که عباسی در کنارش نشسته بود خطاب به برادرم گفت که اگر قبول نکند تشکیلات زندان را بگوید او را اعدام خواهیم کرد. منظورشان این بود که از برادرم و همسرش به عنوان عامل فشار روی من استفاده کنند».

- «یک مجاهد به نام مجتبی اخگر به من گفت که ناصریان و حمید عباسی بعد از پایان اعدام‌ها او و مجاهد شهید جواد تقوی را شکنجه کردند. ناصریان به آنها گفته بود چون به هیأت مرگ دروغ گفته‌اند به شلاق محکوم شده‌اند. اولین نفر جواد تقوی بود که به ۱۶۰ ضربه محکوم شده بود. ناصریان ۵۰-۶۰ ضربه سنگین به جواد وارد کرد که در این هنگام او را صدا زندن. ناصریان کابل را به دست حمید عباسی داد و عباسی ضربات شلاق را ادامه داد. خون همه‌جا را پوشانده بود تا این که ۱۶۰ ضربه تمام شد. هفته بعد نوبت مجتبی اخگر رسید که ناصریان در حضور حمید عباسی ۱۰۰ ضربه کابل را که محکومیت مجتبی اخگر بود وارد کرد».



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

جواد تقوی مدتی بعد از قتل عام یک مرخصی گرفت و در مرخصی برای پیوستن به سازمان اقدام کرد اما کانالش نفوذی از آب در آمد و او را دستگیر و سربه نیست کردند و ما نتوانستیم هیچ خبری از او پیدا کنیم.

۸- مجید صاحب جمع که از سال ۶۱ تا سال ۱۳۷۸ هفده سال در زندان‌های خمینی و خامنه‌ای بهسر برده در گواهی خود نحوه محاکمه چنددقیقه‌ای خود و محکوم شدن اولیه به ۱۲ سال زندان را توضیح داد و آن‌گاه به زمینه‌سازی‌های رژیم درباره اعدام‌های ۶۷ پرداخت. او در گواهی خود گفت:

- «از روز ۸ تا ۱۵ مرداد ۶۷ اندک متوجه شدیم که شرایط ملتهبی در زندان حاکم است. به یاد می‌آوردم زمانی در سال‌های اول زندان، لاجوردی به ما می‌گفت اگر روزی نظام در حال سقوط هم باشد، ما در هر بندی یک نارنجک می‌اندازیم یا یک تیربار کار می‌گذاریم و شما را به رگبار می‌بندیم. فکر نکنید که شما زنده از زندان بیرون می‌روید...».

- «روز ۱۵ مرداد پاسداری به بند ما آمد و نام من و چند نفر دیگر را صدا کرد و به راهرو دادیاری سابق که بعداً فهمیدم راهرو مرگ است برد. در آنجا دیدم که هر چند وقت یکبار تعدادی از زندانیان که بعضی را می‌شناختم و بعضی را نمی‌شناختم، در یک صف به طرف حسینیه می‌بردند. حمید عباسی اسمای آنها را می‌خواند و آنها وسط راهرو پشت سر هم می‌ایستادند. دست‌هایشان روی شانه همدیگر بود و به طرف انتهای راهرو حرکت می‌کردند. حدود یک ساعت بعد حمید عباسی به‌تهایی یا با پاسدار دیگری برمی‌گشت. یکبار او یک جعبه شیرینی در دست داشت و به دیگران تعارف می‌کرد. به یکی از زندانیانی که کنار راهرو نشسته بود نیز تعارف کرد. البته او نگرفت. آن روز یکی از بدترین صحنه‌های زندگی خود را دیدم. بر روی یک برانکارد در آن طرف راهرو، یک زندانی را آورده بمنام ناصر منصوری که قطع نخاع شده بود. با همین وضعیت نزد هیأت مرگ رفت. مدت کوتاهی بعد خارج شد و او را با سری بعدی به انتهای راهرو برداشت، جایی که بعداً فهمیدم همه را اعدام می‌کنند. صحنه در دنیاکتری هم بود. یکی از دوستانم بمنام محسن محمدباقر که فلچ مادرزاد بود با همین وضعیت اعدام شد. او در کودکی، در یک فیلم سینمایی هم بازی کرده بود. با این که هنوز نمی‌دانستم دقیقاً چه



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

می‌گذرد، اما بوی مرگ در تمام فضا پیچیده بود. حمید عباسی یکبار که از محل اعدام برミ‌گشت، به نزدیک ما که در راهروی مرگ نشسته بودیم با تمسخر گفت عشورای مکرر مجاهدین...».

- «من روز ۲۲ مرداد نیز در راهروی مرگ بودم، مشخص بود که هر چه زمان می‌گذرد عجله رژیم برای اعدام‌ها زیاد و زیادتر می‌شود. گویی با کمیود وقت مواجه بود. ناصریان مرتب در راهروها و بندها می‌دوید. در مدتی که در روز ۲۲ مرداد در راهرو مرگ بودم، اسامی زندانیان را حمید عباسی گروه‌گروه می‌خواند و آنها را به سمت محل اعدام می‌برد.».

- «من همه‌این اتفاقات را از زیر چشم‌بند می‌دیدم. چشم‌بند روز اول برای زندانی یک مانع برای دیدن است اما روزها و سال‌های بعد بخشی از یونیفرم زندانی است که با او همیشه همراه است و می‌توان از زیر آن هم دید. دیگر مانع عمدت‌های برای دیدن او نیست. من ۱۷ سال با چشم‌بند زندگی کردم و به آن عادت کرده بودم.».

- «غلامرضا کیاکجوری یکی از دوستانم بود که قبلاً در هیأت مرگ از مواضع دفاع نکرده بود، اما وقتی متوجه شد پای هویت سیاسی زندانی و نام مجاهدین مطرح است و بهای آن نیز اعدام است به هیأت مرگ گفت من اشتباه کردم، من هواردار سازمان مجاهدین خلق ایران هستم. نیری به او گفت تو که قبلاً چیز دیگری می‌گفتی. غلامرضا گفته بود که قبلاً اشتباه کردم و برگه انجزار را پاره کرده بود. در دقایقی که غلامرضا منتظر تشکیل صف جدید اعدام بود، باب شوخی را با اطرافیان باز کرد و با صدای بلند می‌خندیدند. حمید عباسی سر رسید و چند ضربه لگد به غلامرضا زد. غلامرضا اعتراض کرد و گفت برای چی می‌زنی دلم می‌خواهد بخندم... بعد از اعدام وقتی عفو بین‌الملل از رژیم وضعیت غلامرضا را سؤال کرده بود، وزارت خارجه رژیم به کلی منکر حضور او در زندان شده بود. من سه سال پیش در مصاحبه با عفو بین‌الملل روز و جزئیات اعدام غلامرضا را تشریح کردم.».

- «بعد از اعدام‌ها درحالی که من ۱۲ سال محکوم شده بودم، پروندهٔ جدیدی برایم تشکیل دادند. اتهام این بود که در تماس با یکی از اقوام در صدد عضوگیری برای سازمان برآمده‌ام. در سال ۱۳۷۲ به این اتهام به من حکم اعدام دادند و سه سال منتظر



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

اجرای حکم اعدام بودم. این حکم در سال ۷۵ به ابد تبدیل شد. در سال ۷۷ بعد از ۱۶ سال حبس مجدداً مرا به دادگاه برندند و با یک حکم جدید سرانجام در فروردین ۱۳۷۸ آزاد شدم.».

۹- اکبر صمدی که از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۰ در زندان‌های مختلف به سر برده و در سال ۱۳۶۵ در پی یک درگیری با پاسداران در زندان قزلحصار به صورت تنبیهی به گوهردشت منتقل شده بود در گواهی خود گفت:

- «روز ۸ مرداد ۶۷ در حالی که در سلوک‌های انفرادی بودیم من را همراه تعداد دیگری به راهرو مرگ برندند. داوود لشکری وقتی ما را دید شروع به فحاشی به پاسدارها کرد که چرا ما را بدون اطلاع او اینجا آورده‌اند. پاسدارها ما را به بند ۳ که قبلاً در آنجا بودیم برگرداندند. در آنجا حسن اشرفیان من را به اتاق تلویزیون بند برد و گفت داوود لشکری با چند پاسدار یک فرقون طناب به سوله برندند و بعد از مدتی هم بچه‌های مشهد را به آنجا برندند. بعد هم یک آمبولانس از آنجا خارج شد. گویا بچه‌های مشهد را اعدام کرده باشند. گروهی از زندانیان مجاهد را از مدت‌ها قبل از مشهد به اوین و در آذر ۱۳۶۶ به گوهردشت منتقل کرده بودند و همه آنها را روز ۸ مرداد سربدار کردند.»

- «روز ۱۰ مرداد داوود لشکری به بندهمان آمد. گفت محکومیت ۱۰ ساله و بالای ۱۰ سال بیرون بیایند. من اعتراض کردم؛ ۲ روز پیش از انفرادی آمدیم چه خبره؟ داوود لشکری گفت: دست من نیست همه باید بیایند. من و ایرج مصدقی که سمت راست من نشسته بود، نیم خیز شدیم. اما داوود لشکری به نحوی هوای ایرج مصدقی را داشت. بعد ما را بنشین. پیش از این هم داوود لشکری به نحوی هوای ایرج مصدقی را فرستادند...».

- «روز ۱۲ مرداد ما را به راهرو مرگ برندند. ساعت سه و نیم بود. یکی از بچه‌های هم بند قبلی، کنارم نشسته بود. او در جریان همه خبرها بود. او به من گفت این هیأت مرگ است و به دروغ می‌گویند، هیأت عفو. همه بچه‌ها را دارند اعدام می‌کنند. از پنجم اعدام در اوین و از هشتم اینجا شروع کردند. به بچه‌ها سه برگه می‌دهند که شامل وکالت‌نامه، وصیت‌نامه و نامه به خانواده است.

مجاهد شهید محمد رضا شهیرافتخاری که رو به روی من نشسته بود گفت: انقلاب خون



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

می‌خواهد و خونش را ما باید بدھیم. مجاهد شهید بهزاد فتح زنجانی که همان جا نشسته بود گفت: بار انقلاب هر بار بهدوش یکی بوده. این بار بار بهدوش ماست. این دو قهرمان همان روز به دست دژخیمان حلقوی شدند...

همین برخوردها ناصریان و پاسداران و حاکم شرع را دیوانه می‌کرد. آنها از این‌که با چنین افرادی سروکار داشتند، عقدهای و غرق حقارت شده بودند. آن روز آن‌قدر عجله داشتند که حمید عباسی، یک نفر را که در لیستشان نبود اشتباهی اعدام کرد».

- «روز پانزدهم مرداد ۶۷ ناصریان همه کارکنان گوهردشت را به سالن مرگ آورد و گفت کسی از تأسیسات، بهداری و آشپزخانه جا نماند. در واقع همه را برای مشارکت در قتل عام مجاهدین به راهروی مرگ آورد. آنها می‌خواستند همه را در جنایت سهیم کنند که در رازداری سهیم باشند. کاری که در سال ۶۰ هم برای اثبات وفاداری به خمینی انجام می‌دادند».

- «من در سال ۶۰ بهزاد نبوی وزیر صنایع، سرحدیزاده وزیر کار و احمد توکلی را در اوین دیدم که برای شرکت در جوخته تیرباران زندانیان سیاسی آورده بودند. وزرا رژیم هم در اعدام دست داشتند».

- «در ۱۵ مرداد عبدالرضا اکبری منفرد را هم اعدام کردند. او همکلاسی من و نوجوان بود. و قبل از ۳۰ خرداد دستگیر شده بود. یک سال حکم داشت ولی او را تا سال ۶۷ نگهداشتند و در ۱۵ مرداد اعدام کردند».

- «چند بار که ما ورزش جمعی می‌کردیم، حدود ۵۰ پاسدار با کابل برق در دو طرف می‌ایستادند و یک تونل تشکیل می‌دادند. ما که از بین آنها رد می‌شدیم، ما را با کابل می‌زدند و ما را به اتاقی منتقل کردند که هیچ منفذی نداشت و ما آن را اتاق گاز می‌نامیدیم، در اتاق گاز احساس خفگی می‌کردیم و روی زمین می‌افتدیم. به قدری عرق می‌کردیم که کف اتاق آب جمع می‌شد. عباسی از همین دژخیمان بود که سرکوب و شکنجه زندانیان را کنترل و هدایت می‌کرد».

۱۰- حسن اشرفیان ابتدا در مورد نحوه دستگیریش در سال ۱۳۶۱ و محکوم شدنش به ۱۲ سال زندان توضیح داد و این‌که در فروردین ۱۳۶۵ از قزلحصار به گوهردشت منتقل شده است. او در گواهی خود گفت:



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- «اولین بار حمید عباسی را در سالن ۱۸ بند ۲ در زندان گوهردشت به همراه ناصریان دیدم. از اوائل سال ۶۶ زندانیان را طبقه‌بندی و جایه‌جا کردند و مقدمات قتل عام را فراهم می‌کردند. در طی این مدت هرچند روز یک‌بار برگه‌های مختلف را به داخل هر بند می‌دادند و از زندانیان می‌خواستند که فرم‌ها را حتماً پر بکنند و تحويل زندانیان بدنه‌ند (این فرم برای شناسایی زندانیان بود) از اواخر اردیبهشت ۶۷ روزنامه‌ها و ملاقات‌ها را قطع کردند و تنها تلویزیونی هم که در بند بود را برندند».

- «روز ۸ مرداد از یک پنجره‌ای که در اتاق بزرگی که محل نگهداری ساک و وسایل زندانیان در آن بند بود که ما به آن اتاق ساک‌ها می‌گفتیم و رژیم به آن اتاق حسینیه بند می‌گفت و در انتهای بند ۳ (سالن ۱۹) بود، ۵ نفر از زندانیان را دیدیم که به اتفاق داؤد لشکری به همراه دو زندانی افغانی که بالباس زندان بودند، در حال حمل دو فرقون طناب‌های ضخیم به سمت سوله‌ای بودند که بعداً فهمیدیم اعدام‌های روزهای ۹ و ۱۰ مرداد در آن انجام شد. دو روز بعد هم ما از همین پنجره دو کامیون دیدیم که یکی از آنها حامل اجساد افراد اعدام‌شده بود. من از بالا و در فاصله حداقل ۱۵ متری این صحنه را می‌دیدم. بعد از چند دقیقه این کامیون به سمت درب خروجی زندان حرکت کرد. کامیون دیگر به سمت محل اعدام‌ها برای انتقال پیکر بقیه شهیدان حرکت کرد».

- «در دی ماه سال ۶۷ که ما تعدادی از زندانیان در بند یک پائین زندان گوهردشت بودیم، حمید عباسی به همراه چند پاسدار به بند ما آمد، جمع زندانیان برای اعتراض نسبت به کمبود امکانات زندان سراغ حمید عباسی رفتیم و به او نسبت به مشکلاتی که داشتیم اعتراض کردیم، او بعد از این اعتراض و وقتی دید ما زندگی تمیز و مرتبی داریم، گفت بروید خدا را شکر کنید که اگر ما می‌خواستیم فتوای امام را بهطور کامل اجرا بکنیم می‌باشد نصف مردم ایران را اعدام می‌کردیم. باید هر کس نشریه مجاهد خوانده بود را اعدام می‌کردیم ...».

۱۱- بهمن جنت صادقی که در ۰۰ آبان ۱۳۵۹ حین فروش نشریه مجاهد در تهران دستگیر و به اوین برده شده بود در گواهی خود گفت:

- «من در اوایل اردیبهشت ۱۳۶۰ به ۱۰ ماه حبس محکوم شدم. دادستان، لاجوردی و حاکم شرع رازینی بود. در این زمان ۱۰ ماه زندان من تمام شده بود و باید آزاد می‌شدم.



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

توجه کنید که در اردیبهشت ۱۳۶۰ مجاهدین مبارزه قهرآمیز نداشتند و جرم من هم فقط فروش نشریه مجاهد بود. روزی که باید آزاد می‌شدم لاجوردی گفت تعهد بدھ فعالیت سیاسی نکنی آزادت می‌کنیم. اما من تعهد ندادم و ۶ سال دیگر من را در زندان تا شب عید ۱۳۶۶ نگهداشتند. لاجوردی در آذر ۶۳ قبل از ترک دادستانی به گوهردشت آمد. از من سوال کرد مصاحبه می‌کنی؟ گفتم اول جواب بده چرا ۳۰ ماه مرا در انفرادی نگه داشتی؟ او شروع به فحاشی کرد گفت که اگر ۵۰ سال هم باشد ولت نمی‌کنم تا شاخت را بشکنم و زانو بزنی...».

- «من اسم عباسی را اولین بار در زندان گوهردشت در حمله به بند خواهان در اوایل آبان ۶۲ شنیدم. در آن شب یک گروه از خواهان مجاهد که عموماً قبل از ۳۰ خرداد دستگیر شده بودند، مورد حمله و تعرض قرار گرفتند. ما که در نزدیکی بند آنها قرار داشتیم، تا ۳ ساعت فریاد و شیون آنها را می‌شنیدیم. بعد از سه روز توانستم از طریق مورس با یکی از خواهان زندانی بنام مهتاب صحبت کنم. او گفت کارهایی کردند که دو نفر از خواهان با چادر در سلول خودشان را حلق‌آویز کردند. او گفت تا جایی که ما فهمیدیم مرتضی صالحی معروف به صبحی رئیس زندان، مجید حلوایی، مصطفی کاشانی، مجید قدوسی و حمید عباسی و زن شکنجه‌گری بنام فاطمه جباری جزء مهاجمان بودند».

- «در اواخر اسفند ۶۳ من را با تعداد دیگری از مجاهدین از انفرادی به بند عمومی منتقل کردند. ما را کنار در اصلی بند جمع کردند. فکور رئیس شعبه ۷ اوین معروف به اکبر جوجه کبابی با اسم اصلی علی اکبر ارانی که یکی از بی‌رحم‌ترین شکنجه‌گران بود، جلوی در ایستاده بود. او عباسی را که همراهش بود معرفی کرد و گفت اگر روی موضع خودتان باشید عباسی از من هم فکورتر است. عباسی در بسیاری از ملاقات‌ها حضور داشت و خانواده‌ها را اذیت و آزار می‌کرد. یکبار که مادرم برای ملاقات‌آمده بود من با زبان محلی صحبت کردم. عباسی گفت فارسی صحبت کنید. گفتم مادرم فارسی خوب بلد نیست. ضمن فحاشی، با مشت به صورتم کوبید بهطوری که مادرم در کنار کابین غش کرد و افتاد. بسیاری از زندانیان، عباسی را در بازجویی‌ها در کنار بازجو برای به ندامت کشاندن زندانی دیده‌اند».



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- «من در اواخر ۶۴ در بهداری اوین بستری بودم. در کنار اتاق من ۴ زندانی شکنجه شده را آورده بودند که از حرف‌های افراد بهداری فهمیدم وضعیت وخیمی دارند. عباسی هم آنجا بود و در همان وضعیت از شکنجه و آزار آن ۴ زندانی دست برنمی‌داشت. بعد از آن‌ها سراغ من آمد و گفت تو را هم به این روز می‌کشانم...».

- «ما در اوایل مهر ۶۵ در بند ۳ آموزشگاه اوین دست به اعتصاب غذا زدیم. شب چهارم گروه ضربت به ریاست مجید حلوایی و قدیریان و میثم، رئیس آنجا، و حمید عباسی و تعداد دیگری با کابل و چماق‌های سنگین به ما حمله کردند. می‌گفتند یا اعتصاب را می‌شکنید یا همه شماها را زیر کابل می‌کشیم. من به دلیل ضعف جسمی با اولین ضربه چماق، یک دندام شکست و بی‌هوش شدم. قبل از آن من ضربات کابل و چماق عباسی را که بر سر و تن زندانیان می‌خورد می‌دیدم.».

- «بار آخر عباسی را روز ۲۳ اسفند ۶۵ یک هفته قبل از آزادی خودم در اوین قسمت دادسرا بخش انگشتزنگاری دیدم که برای گرفتن عکس و انگشتزنگاری به شعبه ۱۳ رفته بودم. عباسی گفت فکر نکن که از دستم در رفتی فعلًاً کس دیگر دستور آزادی تو را داده است، هیچ کس از شما سر موضع‌ها را زنده نمی‌گذاریم.».

۱۲- غلامرضا جلال که از آذر ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۵ در زندان‌های مختلف بوده است در گواهی‌های خود از جمله توضیح داد که چگونه دهها تن از هم‌بندانش که در سال ۱۳۵۹ و فقط به خاطر فروش یا توزیع نشریات سازمان دستگیر شده بودند و هیچ حکمی نداشتند یا زندان‌های یکی دو ساله داشتند را آزاد نکردن و هم‌چنان در حبس نگهداری داشتند و سرانجام در جریان قتل عام ۱۳۶۷ اعدام کردند. او لیستی از این شهیدان را به نماینده دادستانی ارائه داد. او با جزئیات شرح داد که قتل عام تابستان ۶۷ از مدت‌ها پیش برنامه‌ریزی شده و نفرات در طول زمان غربال و فیلتر شده بودند.

غلامرضا جلال هم‌چنین به تفصیل در مورد سرنوشت زندانیانی که در سال ۵۹ دستگیر شده بودند گواهی داد و لیست اسامی آنها را ارائه کرد.

در پاسخ به سؤال غلامرضا جلال که چرا علیرغم اعلام آمادگی از یک سال پیش در این مصاحبه‌ها با طرف حساب‌های اصلی قتل عام تأخیر شده است، گفته شد موضوع کرونای همه برنامه‌ریزی‌ها را مختل و کند کرده و تأخیر فقط به این علت بوده است. در



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

مورد ابراز نگرانی راجع به درز اطلاعات نیز به او گفته شد، ما نگرانی‌های شما را در کمی کنیم و جدی می‌گیریم و تا پایان تحقیقات در این پرونده اطلاعات شاکیان و شهود و هر کس که به هر دلیل در این پرونده وارد شده، محرمانه می‌ماند.

۱۳- **حسین سید احمدی** که ۴ تن از اعضای خانواده آنها در رژیم آخوندها به شهادت رسیده‌اند در گواهی خود گفت:

- «برادرم محسن سید احمدی ۳۰ ساله در آذر ۱۳۵۹ به همراه هفت مجاهد دیگر به خاطر فروش نشریه مجاهد در تهران دستگیر و به یک سال حبس محکوم شد. اما هیچ‌گاه آزاد نشد و ۸ سال بعد در مرداد ۱۳۶۷ جزء اولین گروه از زندانیان گوهردشت اعدام شد. به زندانیانی که مانند محسن در سال ۵۹ دستگیر شده بودند، می‌گفتند پنجاوهنی. آنها حداقل ۱۰۰ نفر بودند که غیر از یکی دو نفر بقیه را اعدام کردند».

- «برادر دیگرم، محمد سید احمدی ۲۵ ساله در بهمن ۱۳۶۴ دستگیر و هیچ‌گاه برای او حکمی صادر نشد و در مرداد ۱۳۶۷ جزء اولین گروه‌هایی بود که در اوین اعدام شد».

- «در آبان ۱۳۶۷ به مادرم اطلاع دادند به اوین برود و به او دو ساک تحت عنوان وسایل محسن و محمد داده بودند که حاوی چند قطعه پوشک بود که البته متعلق به برادرانم نبود. اعدام‌ها آنقدر زیاد بود که امکان جدا کردن وسایل را نداشتند. قاطی شدن وسایل فقط مربوط به خانواده ما نبود در مورد بسیاری از زندانیان اتفاق افتاده بود».

- حسین سید احمدی افroot: «بزرگترین برادرم علی سید احمدی که سه سال در زندان‌های شاه بود نیز در ۱۰ شهریور ۱۳۹۲ در قتل عام اشرف به همراه ۵۵ مجاهد دیگر قتل عام شد. مزدوران رژیم به علی که مجروح شده بود در درمانگاه اشرف تیر خلاص زدند. مجاهد شهید فاطمه ابوالحسنی، همسر علی نیز در سال ۱۳۶۱ در حمله پاسداران به محل اقامت آنها در تهران به شهادت رسید. فرزند کوچک او را بعد از شهادت مادرش به زندان اوین بردند و چهار سال آنجا بود و به راشیتیسم مبتلا شد و بعد او را تحويل پرورشگاه دادند».

۱۴- **سید جعفر میر محمدی** که برادر و ۵ تن دیگر از اقوام او توسط رژیم آخوندها به شهادت رسیده‌اند در گواهی خود گفت:

- «برادرم عقیل میر محمدی در ۱۰ اسفند سال ۱۳۶۰ به خاطر هواری از مجاهدین



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

دستگیر شد. وی در قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ اعدام شد. در آبان همان سال، چند قطعه وسایل شخصی او از جمله یک ساعت مچی شکسته را به پدر و مادرم تحويل دادند و گفتند پسرتان را با حکم خمینی اعدام کرده‌ایم. او به ۱۰ سال زندان محکوم شده بود که ۷ سال آن را سپری کرده بود. در بهمن ۶۶ بعد از تفکیک و دسته‌بندی زندانیان با عده‌ای از دوستانش به زندان گوهردشت کرج منتقل شد و در بدرو ورود در همان جا در سالن ۱۹ به همراه عده زیادی از مجاهدین در حالی که هوا بهشت سرد بود لباس آنها را از تن شان درآوردند و با کابل و چوب بهشت مورد ضرب و شتم شدید قراردادند. بعد از چند روز آنها را به ساختمان فرعی ۱۳ و ۱۶ فرستادند».

- «طبق شهادت زندانیان آزادشده که با عقیل هم‌بند بودند در فاصله ۱۵ تا ۱۸ مرداد ۱۳۶۷ او را با عده‌ای از مجاهدین توسط ناصریان و معاون وی حمید عباسی به نزد هیأت مرگ و سپس به سالن مرگ برای اعدام بردن. کسی که اسمی زندانیان را در راهرو مرگ می‌خواند و برای اعدام می‌فرستاد حمید عباسی بود. به گفته شاهدان آنها یک گروه حداقل ۲۵ نفره بودند که با هم اعدام شدند».

- «مجاهد شهید کریم‌الله مقیمی و برادرش کیا مقیمی که در قتل عام ۶۷ به شهادت رسیدند از اقوام پدری من بودند. مجاهدان شهید رویا رحیمی ۱۶ ساله که در اردیبهشت ۱۳۶۰ در قائم شهر در حین توزیع نشریه مجاهد به همراه دوستش فاطمه نقره‌خواجا با شلیک پاسداران در خیابان شهید شد، حسینعلی حاجیان که در آبان ۶۱ در تهران دستگیر و زیر شکنجه شهید شد و یارعلی حاجیان که در اردیبهشت ۶۱ با شلیک مستقیم گشتهای کمیته در تهران به شهادت رسید. هردو برادر از اقوام مادری من بودند».

۱۵- **خواهر مجاهد مهناز میمانت** که مادر و همسر و دو برادرش به شهادت رسیده‌اند و سومین برادرش هم پس از ۴ سال زندان ناپدیدشده است، در مورد اعدام برادرش محمود میمانت در قتل عام گواهی داد. او گفت:

- «قبل از محمود، برادر کوچکترم مسعود میمانت که دانش‌آموز بود، در ۱۷ سالگی دستگیر و در سال ۱۳۶۱ پس از شکنجه‌های زیاد اعدام شد. محمود دانشجوی معماری دانشگاه ملی و چهره شناخته‌شده و محبوبی در بین دانشجویان بود. او در سال ۶۱



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

دستگیر و در سال ۱۳۶۵ که محکومیتش تمام شد آزاد شد. اما به فاصله کوتاهی شاید یک یا دو ماه، مجدداً دستگیر و در قتل عام ۱۳۶۷ اعدام شد. من ماجراهای او را از زبان پدر و برادر کوچکترم و از هم‌بندان او شنیده‌ام. پدرم قاضی دادگستری بود که در این رژیم استعفا داد و به وکالت پرداخت.».

- «پدرم گفت تا شهریور ۱۳۶۷ خبری از اعدام برادرم محمود در جریان قتل عام نداشت. من با او تلفنی تماس گرفتم تا خبر بگیرم. او گفت اوضاع زندان به هم ریخته است و خانواده‌ها می‌گویند دارند فرزندان آنها را می‌کشند. بعد از این تماس پدرم به پیگیری پرداخت و از اشرافی که او هم قبل و کیل بود و پدرم را می‌شناخت وضعیت محمود را دنبال کرد. هم‌چنین از نیری و سرانجام از پاسداری به نام حمید عباسی اسم برد که در جریان اعدام‌ها بوده است. بالاخره در مهر ۱۳۶۷ بعد از دوندگی‌های زیاد به پدرم اطلاع دادند پرسش اعدام‌شده اما هیچ‌گاه از محل دفن او خبردار نشدیم. فقط یک ساک کوچک و چند لباس تحت‌عنوان وسایل محمود به پدرم دادند.».

- «در سال ۱۳۸۸ پدرم و برادر کوچکترم منوچهر با حمایت زیاد به فرانسه آمدند و یک دیدار خانوادگی خصوصی با من داشتند. مدتی بعد از بازگشت آنها به ایران، برادرم دستگیر شد و چند ماه در بند ۲۰۹ اوین در انفرادی بود و بعد به بند ۳۵۰ منتقل شد. سپس قاضی مقیسه‌ای او را به خاطر رابطه با من به ۴ سال زندان، تبعید به برازجان و ۷۴ ضربه شلاق محکوم کرد. من همان‌زمان شنیدم که برادرم به شرایط وخیم زندان اعتراض داشته. در مهر ۱۳۹۲ به ما گفتند او آزاد شده اما من تا همین امروز از او هیچ خبری ندارم. پدرم هم تا زمان فوتش به من اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد. به‌واقع من نمی‌دانم آیا او را سربه نیست کرده‌اند یا بلایی به سرش آورده‌اند که مطلقاً با من تماسی نگیرد...».».

۱۶- **خواهر مجاهد مهری حاجی‌نژاد** زندانی سیاسی از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۵ یکی دیگر از شاهدان بود که ۳ برادر و همسرش به شهادت رسیدند و چهارمین برادرش اسد حاجی‌نژاد به دلیل هواداری از مجاهدین در سال ۱۳۶۲ از سفر به خارج برای درمان سلطان ممنوع شد به همین خاطر در سال ۱۳۶۵ درگذشت. او در گواهی خود گفت:

- «من در مرداد ۱۳۶۰ دستگیر شدم و تا خرداد ۱۳۶۴ در اوین بودم و سپس به



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

گوهردشت منتقل شدم و حدود یک ماه آنجا بودم. تیر ۱۳۶۴ به قزلحصار منتقل شدم. در فروردین ۱۳۶۵ مجدداً به اوین منتقل و در اردیبهشت سال ۱۳۶۵ آزاد شدم. برادرم احمد در بهمن ۱۳۶۰ در تجربیش در رویارویی با پاسداران کشته شد. برادر دیگرم صمد در مرداد ۱۳۶۱ دستگیر و زیرشکنجه به شهادت رسید. سومین برادرم علی، در مرداد ۱۳۶۷ در جریان قتل عام در گوهردشت سربدار شد.».

«علی در آبان ۱۳۶۰ دستگیر شد. ابتدا در اوین بود و سپس به قزلحصار منتقل شد. از اواخر ۱۳۶۲ ناپدید شد تا این‌که آذر ۱۳۶۳ که مادرم رد او را در زندان گوهردشت پیدا کرد. در این فاصله، مادرم به هر کجا می‌رفت، می‌گفتند اصلاً چنین زندانی وجود ندارد. وقتی مادرم او را در گوهردشت پیدا کرد معلوم شد در خانه‌های امن سپاه در کرج زیر شکنجه بوده است. علی در آخرين ملاقات در اوایل بهار ۶۷ به مادرم گفت اوضاع در زندان مبهم و مشکوک است، زندانی‌ها را دارند جابه‌جا می‌کنند، یکسری بندها را دارند تفکیک می‌کنند معلوم نیست می‌خواهند چکار کنند، ممکن است که دیگر ملاقات نداشته باشیم...».

«من بعد از آزادی از زندان، دو بار با استفاده از شناسنامه خواهرم به ملاقات علی رفتم چون به خود من ملاقات نمی‌دادند. در ملاقات با علی از یک فرصت کوتاه استفاده کردم و با اصرار از او خواستم پایش را به من نشان بدهد و به چشم دیدم که بعد از مدت‌ها هنوز آثار شلاق و شکنجه شدید را با خود داشت. همچنین به‌خاطر ضربات شدیدی که به سر او وارد کرده بودند، همواره سردردهای بسیار سختی داشت. ملاقات با برادرم از بهار ۶۷ قطع شد. تا این‌که در تابستان مادرم از طریق بقیه خبردار شد که بچه‌ها را دارند اعدام می‌کنند. هر روز جلوی اوین یا گوهردشت می‌رفت تا ردي از برادرم علی پیدا کند. اواخر شهریور یا اوایل مهر به مادرم گفتند برو ۴۰ روز دیگر به تو خبر می‌دهیم...».

«۴۰ روز گذشت و قبل از این‌که مادرم برود یک پاسدار به خانه مادرم آمد و گفت خودت فردا به گوهردشت نیا، یک مرد از خانواده‌تان بباید. مادرم گفت بچه‌هایم را کشته‌اید کسی را ندارم خودم می‌آیم. مادرم با همسایه‌مان به گوهردشت رفتند. آنچا سه پاسدار نشسته بودند گفتند پسرت دشمن جمهوری اسلامی بود او را کشتبیم. مادرم گفت از دست شکنجه‌های شما راحت شد و به آنها گفت آیا از خدا نمی‌ترسید که



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

بچه‌های ما را می‌کشید مگر چه کرده بودند؟ پاسداران پرسیدند که آیا پسر دیگری هم داری که مادرم گفت نه ندارم ولی ای کاش داشتم که با شما می‌جنگید. سپس پاسداران یک گونی کهنه برج که داخل آن وسایل برادرم بود به مادرم تحويل دادند. یک دست لباس با ساعت مچی و عینک و یک طناب دار که مادرم با دیدن آن از حال رفت و همسایه‌مان گونی را از او گرفت. اما پاسداران دست برنداشتند و در همان وضعیت وقتی مادرم چشم باز کرد به او اخطر دادند حق مراسم عزاداری نداری! مادرم آن قدر برانگیخته بود که گفت برایش عزا نمی‌گیرم، برایش عروسی می‌گیرم. پاسداران گفتند خودت هم منافق هستی، اگر خطا کنی خانه‌ات را با لودر روی سرت خراب می‌کنیم.» - «زندانیان آزادشده به مادرم گفته بودند علی را روز ۸ مهرداد ۹۶ در گوهردشت اعدام کردند. آنها به مادرم گفته بودند که ناصریان و عباسی و لشکری زندانی‌ها را به سالن مرگ می‌برند.»

- «مادرم سه بار مخفیانه به عراق آمد و تعدادی عکس و وسائل مثل عینک و ساعت و اسم شهدای قتل عام را آورد که در موزه شهداست. او همواره از ناصریان و داود لشکری و بیات و جواد شش‌انگشتی و حمید عباسی به عنوان قاتل پسرش اسم می‌برد. او می‌گفت بسیاری از زندانیان که بعد از قتل عام آزادشده بودند، مانند سیامک طوبایی و حمید موسوی و همسرش سیما و جواد تقوی و طبیبه حیاتی سربه‌نیست شدند.»

خواهر مجاهد مهری حاجی‌نژاد یک مجموعه از استناد مربوط به جنایات رژیم در زندان‌ها و نقش حمید نوری را از طریق دادستانی آلبانی مضافاً بر یک نسخه از کتابش «آخرین خنده لیلا» (حاطرات زندان‌های رژیم آخوندی) را در اختیار دادستانی سوئد قرارداد.

۱۷- **خواهر مجاهد خدیجه برهانی** که عبادر مجاهد و همسر یکی از برادرانش در رژیم آخوندی به شهادت رسیده‌اند و سرنوشت خانواده آنها آئینه تمامنمایی از جنایت‌های این رژیم است گواهی داد:

- «بزرگترین برادر خانواده، محمدمهدی برهانی زندانی سیاسی زمان شاه بود. وی در مرداد ۶۱ دستگیر و در زندان اوین زیر شکنجه به شهادت رسید. وی به هنگام شهادت ۲۷ ساله بود. محمدعلی برهانی ۲۴ ساله، در شهریور ۱۳۶۰ در قزوین اعدام شد. پیکر او را به شرط نگرفتن مراسم، تحويل پدر برهانی دادند اما مردم به‌طور گسترده در



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

تشیع جنازه او شرکت کردند. دو برادر دیگر، احمد برهانی ۲۷ ساله در قتل عام زندانیان در اوین در مرداد ۶۷ و محمدحسین برهانی ۲۵ ساله در مرداد ۶۷ در گوهردشت اعدام شدند.

مجاهد شهید مینو محمدی همسر محمدمهری برهانی در جریان قتل عام زندانیان سیاسی در قزوین به شهادت رسید.

هم‌چنین محمدمهری برهانی در عملیات فروغ جاویدان و محمدحسن برهانی در عملیات چلچراغ به شهادت رسیدند.»

خواهر مجاهد خدیجه برهانی، تنها بازمانده این خانواده، در سال ۶۰ در حالی که ۱۲ سال بیشتر نداشت دستگیر شد و بعد از ۸ ماه با وثیقه سنگین توسط پدرش آزاد شد. پدر این خانواده آقای سید ابوالقاسم برهانی یک روحانی سرشناس و مبارز بود که از همان ابتدا به مخالفت با خمینی و سیاست‌های ارتجاعی‌اش پرداخت و به همین خاطر خمینی دستور داد خلع لباس شود.

خدیجه برهانی نحوه شهادت محمدحسین در زندان گوهردشت و نقش دژخیم حمید نوری را هم‌چنان که در سال ۱۳۷۸ در کتاب قتل عام زندانیان سیاسی هم منتشر شده است، توضیح داد. وی افزود: «بعد از دوندگی‌های زیاد فقط ساعت مچی محمدحسین را که در زمان اعدام به دست داشته به پدر و مادرم دادند.»

۱۸- خواهر مجاهد پروین پوراقبال در گواهی خود از جمله گفت:

- «سال ۶۰ در حالی که ۱۵ ساله بودم دستگیر شدم. مادرم را با من دستگیر کردند. شکنجه شدم و برایم اعدام مصنوعی ترتیب دادند... مجدداً در سال ۶۵ وقتی قصد پیوستن به ارتش آزادیبخش را داشتم دستگیر شدم. مبشری در یک دادگاه ۵ دقیقه‌ای مرا به ۵ سال زندان محکوم کرد. در اینجا حمید عباسی و حداد (زارع دهنوی) و مقیسه و سرلک بعضاً به بند می‌آمدند و سؤال می‌کردند که آیا سازمان را قبول دارید و به ما فشار می‌آورند که به جای مجاهدین بگوییم منافقین. عباسی مجاهدین شهید اشرف فدایی و منیره عابدینی را شکنجه کرده بود.»

خواهر مجاهد پروین پوراقبال اعتراض کرد «چگونه است که مزدوری به نام ایرج مصدقی ادعا کرده است که دادستانی سوئد به درخواست او با مجاهدین در آلبانی



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

مصاحبه می‌کند. نماینده دادستان توضیح داد که این پرونده توسط دادستانی و پلیس سوئد پیش برده می‌شود و هر کس مدعی شود که در پیش‌بردن آن نقش دارد، دروغ می‌گوید.».

۱۹- خواهر مجاهد دکتر خدیجه آشتیانی که از اردیبهشت ۱۳۶۱ تا اواخر سال ۱۳۶۴ در زندان بوده است در گواهی خود گفت:

«من چندین بار هنگام ملاقات خانواده‌ام در قزل‌حصار، حمید عباسی را بدون چشم‌بند دیده‌ام. در واقع او همیشه همراه مقیسه‌ای و سایه‌ای او بود. یکبار در ملاقات مادرم داشت با اشاره به من چیزی می‌گفت، مقیسه‌ای او را کشید و به دیوار کوبید که چرا داری با اشاره با دخترت صحبت می‌کنی؟».

«برادرم مجاهد شهید مهدی آشتیانی، ۱۹ سالش بود که در سال ۱۳۶۳ دستگیر شد و ۸ سال حکم گرفت. فقط یکبار در عید ۶۴ از پشت شیشه و با گوشی با او ملاقات کردم. مهدی را سال ۶۵ به گوهردشت بردن. مقیسه‌ای با نوری و بقیه پاسداران با زندانیان در گوهردشت برخورد کرده و خردداد ۶۷ بیش از ۲۰ نفر را جدا کردنده و به اوین بردن. ما همان موقع شنیدیم که این عده را برای اعدام به اوین بردن، اما نمی‌خواستیم این حرف را باور کنیم.»

«مهدی در آخرین ملاقاتش قبل از اعدام به مادرم گفت که دو روز است که تلویزیون را از آفاق ما برده و روزنامه هم ندادند و وضع غذا هم نامرتب است. به برخی زندانیان گفته‌اند می‌خواهیم همه شمارا اعدام کنیم، نیازی به غذا ندارید. البته اگر ما را اعدام کنند از سرنوشتیمان با آغوش باز استقبال می‌کنیم و به همه بگویید مرا حلال کنند و ببخشنند...».

«بعداً ملاقات‌های زندانیان سیاسی در کل ایران قطع شد. اما ما مستمر به جلوی اوین می‌رفتیم. وقتی ما جلوی زندان اوین بودیم برخی اوقات پاسداری می‌آمد و اسامی چندنفر را می‌خواند و می‌گفت اینها اعدام شده‌اند بروید و ساکشان را بگیرید. یکی از آنها مجاهد شهید مسعود مقبلی بود که پدرش هنرمند معروف عزت‌الله مقبلی بود که به خاطر تأثیر ناشی از اعدام پسرش سکته و فوت کرد.».

«روز ۲۶ آبان ۶۷ پاسداری به خانه ما آمد و به مادرم گفت که مهدی را اعدام کردیم



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

و فردا بیایید کمیته تهران پارس ساکش را بگیرید. فردا به کمیته تهران پارس رفتیم. برادرم به داخل رفت و ساک مهدی را گرفت.».

- «در سال ۱۳۶۹ من و خواهرم مریم تصمیم گرفتیم به سازمان بپیوندیم اما دستگیر شدیم و من یک سال در زندان و تحت فشار و شکنجه بودم. خواهرم مریم بعد از آزادی با سازمان ارتباط برقرار کرد و مجددًا می‌خواست از کشور خارج شود. او روز ۱۰ مهر ۷۱ از خانه خارج شد و دیگر برنگشت و ما مطمئن بودیم دستگیر شده است. ما به دنبال او به زندان‌ها رفتیم. در مقابل زندان اوین به مادرم گفتند مریم دستگیر شده اما مادرم هر چقدر پیگیری کرد ملاقات ندادند و نهایتاً گفتند به پژوهشی قانونی بروید. ولی در پژوهشی قانونی هم او را پیدا نکردیم. مادرم دوباره رفتن و پرس‌و‌جو در زندان‌ها را شروع کرد. اما همگی منکر شدند و می‌گفتند ما او را دستگیر نکردیم. از آن‌پس مادرم هر هفته از شنبه تا چهارشنبه هر روز برای پیدا کردن مریم به یک محل می‌رفت و همه اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند. نهایتاً در شهریور ۷۲ پاسدار عباسی به مادرم گفت، می‌خواست نزد مجاهدین برود او را کشیم!».

۲۰- بازی «چندوجهی» اطلاعات آخوندها در پرونده دژخیم حمید نوری از طریق مزدور ایرج مصدقی توسط شماری از شاکیان و شاهدان مورد اشاره قرار گرفت.

- اصغر مهدیزاده در گواهی خود گفت: «من در سال ۱۳۶۲ در بند ۱۹ گوهردشت با ایرج مصدقی بودم. وقتی شرایط سخت و سرکوب زیاد شد، یک روز او را بیرون برداشت و بعد از سه چهار ساعت به بند برگشت. وسط سالن صبحی رئیس زندان و چند پاسدار میز گذاشتند. مصدقی پشت میز رفت و سازمان و تشکیلات بند را محکوم کرد و تعهد داد که به قوانین زندان پاییند باشد... او را هر از گاهی بیرون می‌بردند و برومی‌گردانند.»

- اکبر صمدی در گواهی خود گفت: «روز ۱۰ مرداد ۱۳۶۷ داود لشکری به بندهمان آمد. گفت محکومیت ۱۰ ساله و بالای ۱۰ سال بیرون بیایند. سمت راست من ایرج مصدقی نشسته بود، نیم خیز شد، لشکری به او گفت تو نمی‌خواهد بیایی، بشین. پیش از این هم داود لشکری هوای او را داشت.».

- محمود رویایی خاطرنشان کرد حتی یکبار هم ندیده است که مصدقی مانند سایر هواداران مجاهدین مورد ضرب و شتم پاسداران قرار گرفته باشد.



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- حسین فارسی با نشان دادن توثیت ایرج مصدقی به تاریخ ۴ مهر ۹۹ بخش دیگری از بازی اطلاعات آخوندها برای لوث کردن جنبش دادخواهی را مورد تأکید قرارداد. مزدور مزبور در توثیت خود به نحوی ابلهانه نوشته بود: «بنابه درخواست مکرر ما شاکیان اصلی پرونده، پلیس سوئد برای تحقیق به آلبانی می‌رود». نماینده دادستان گفت این پرونده و مراحلی که طی می‌کند دست هیچ کس جز قضائیه سوئد نیست.

- محمد زند و مجید صاحب‌جمع با ذکر سوابق و استناد به اطلاعیه ۲۴ آبان ۹۸ کمیسیون امنیت و ضدتروریسم شورای ملی مقاومت و نوارهای صوتی مقیسه‌ای و رازینی یادآوری و خاطرنشان کردند «درحالی که مأمور رژیم می‌خواست دستگیری حمید نوری را سورپریزی تروتازه جلوه دهد، معلوم شد که مقیسه‌ای از قبل خبر داشته که قرار است نوری در این سفر دستگیر شود. او به صدای خودش می‌گوید خلبان ایرانی و زن مطلقه، دادگاه و اطلاعات و پلیس سوئد را از رفت و آمد های حمید نوری به این کشور مطلع کرده بودند. اما در سناریوی وزارت اطلاعات، مصدقی می‌خواست چنین جلوه بدهد که گویا موضوع برای دادگاه و اطلاعات و پلیس سوئد ناشناخته و نامعلوم بوده است».

۲۱- گواهی‌های مجاهدین در اشرف ۳ درباره قتل عام زندانیان سیاسی و نقش دژخیم حمید نوری (عباسی) که استماع آن ۱۰ روز به درازا طول کشید، گوشه‌هایی از مشاهدات شماری از مجاهدانی است که یا خودشان یا اعضای خانواده آنها شاهد یا قربانی قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ بوده‌اند. حوزه گواهی‌ها هم اساساً محدود به زندان گوهردشت و سوژه آن حمید نوری فقط یکی از هزاران جانی و قاتل و شکنجه‌گر دست‌پرورده این رژیم در ۴۲ سال گذشته است.

این گواهی‌ها مربوط به زندان گوهردشت و اندکی از اوین است از سوی کسانی است که از قتل عام در این دو شکنجه‌گاه جان بهدر برده‌اند. اما بسیار است زندان‌هایی در سراسر ایران که همه زندانیان آنها را قتل عام کردن و حتی یک نفر هم زنده نمانده تا روایتگر واقعه باشد. اگر ابعاد آنچه در آن ماهها در تمامی زندان‌ها چه در تهران و چه در سراسر ایران گذشته را در نظر بیاوریم جای هیچ تردیدی نمی‌گذارد که قتل عام ۱۳۶۷ بزرگترین جنایت سیاسی بعد از جنگ جهانی دوم است. جنایتی که



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

مسئولانش همچنان در رأس هرم قدرت در میهن اشغال شده ما هستند.

۲۲- تردیدی نیست که دژخیم حمید نوری (عباسی) با هر معیاری مرتكب جنایت علیه بشریت شده و باید مجازات شود. در عین حال ابهامی وجود ندارد که در رده‌های بسیار بالاتر از او، جانیانی مانند حسینعلی نیری، مصطفی پورمحمدی، علی مبشری، غلامحسین اژه‌ای، اسماعیل شوشتاری، مرتضی اشرفی و... انبوهی آخوند و پاسدار جنایتکار هستند که در قتل عام زندانیان سیاسی مرتكب جنایات بسیار شده و سزاوار کیفر هستند. واضح است که سردمداران و سرکردگان گذشته و حال رژیم، مشخصاً خامنه‌ای، رئیسی، روحانی و سایرین، بالاترین مسئولیت را در قتل عام ۶۷ و اعدام‌های بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ تا کشتار جوانان شورشگر در قیام آبان ۹۸ به دوش می‌کشنند. به‌واقع هیچ‌یک از سردمداران رژیم نیست که دستش به خون فرزندان این میهن آلوه نباشد و مرتكب جنایت علیه بشریت نشده باشد.

۲۳- تردیدی نیست که رژیم با گروگان‌گیری و شانتاز و ارائه مشوق‌های تجاری و سیاسی تلاش می‌کند دژخیمانش را از عدالت برهاند. آخوندها ۴۰ سال است که از یکسو به جنایات تروریستی در کشورهای مختلف مبادرت می‌کنند و از سوی دیگر شهروندان اروپایی و آمریکایی یا افراد دو تابعیتی را به گروگان می‌گیرند تا با تروریست‌ها و دژخیمان دستگیرشده خود مبادله کنند. سیاست مماشات باعث شده است رژیم همچنان به تجارت جنایتکارانه و ننگین با جان انسان‌های بیگناه ادامه دهد. همزمان با تشکیل دادگاه اسدالله اسدی دیپلمات تروریست رژیم آخوندها در بلژیک، به ناگهان اعلام شد که حکم جنایتکارانه اعدام دکتر احمد رضا جلالی که سه سال پیش توسط دیوان عالی آخوندها تائید شده بود، بهزودی اجرا می‌شود. این در حالی است که ظریف وزیر خارجه آخوندها وقتی در مورد گروگان‌های خارجی در ایران مورد سؤال قرار می‌گیرد، به نحو مسخره‌ای پاسخ می‌دهد قضایه ما مستقل است، اما روز ۱۳ آذر وقیحانه گفت «ایران چندین پیشنهاد را درباره تبادل زندانیان روی میز گذاشته است. هر زمان که احتمال تبادل وجود داشته باشد، این کار انجام خواهد شد. ما در این فرایند مشارکت می‌کنیم. این به نفع همه خواهد بود».

۲۴- کمیسیون قضایی، با یادآوری این که در بردن دژخیم نوری از عدالت به هر بهانه‌ای،



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

اقدامی بر ضد عدالت و در جهت تشویق رژیم به خونریزی و تروریسم بیشتر است، تأکید می‌کند اجرای عدالت در مورد دژخیمان و تروریست‌های رژیم آزمایش بزرگ اتحادیه اروپا و کشورهای عضو در پایبندی به ارزش‌های دمکراتیک و اصول جهان‌شمول حقوق‌بشر است. تنها با یک سیاست قاطع در مقابل دیکتاتوری مذهبی، می‌توان به تجارت در مورد جان و خون انسان‌های بی‌گناه پایان داد. هرگونه نرمش و امتیاز در برابر این رژیم مشوق جنایت است. کمیسیون نسبت به شانتاز و هرگونه فشار و بازی‌های سیاسی رژیم علیه سوئد هشدار می‌دهد.

۲۵- مقاومت ایران همچون پروندهٔ دیپلمات تروریست و مزدوران در بلژیک، تمام تلاش خود را برای قراردادن جنایتکاران در برابر عدالت در سطح جهانی و در کشورهای اروپایی به عمل می‌آورد. اما ابهامی نداریم که دادگاه بزرگ خلق قهرمان ایران که برخوابه نظام جنایت‌ولایت‌فقیه با رعایت کلیه موازین حقوقی و استانداردهای به‌رسمیت شناخته‌شده بین‌المللی بر پا خواهد شد، تنها پاسخ واقعی و تاریخی این جنایتهای وصفناپذیر است. آن روز بعد جنایت آخوندها و مظلومیت خلق محروم ایران و فرزندان مجاهدش برای همه جهان و تاریخ عیان خواهد گردید.

شورای ملی مقاومت ایران
کمیسیون قضایی
۱۳۹۹ آذر ۲۵





بیانیه ۱۵۰۰ زندانی سیاسی - اسفند ۱۳۹۹







گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

بیانیه ۱۵۰۰ زندانی سیاسی

در مورد

مزدور نفوذی ایرج مصدقی

- نویسنده‌گان ۲۰ کتاب خاطرات زندان
- ۸۲ زندانی شاهد قتل عام ۱۳۶۷
- ۶۴۰ زندانی از اوین
- ۲۰۳ زندانی از گوهردشت ۳۷۷ زندانی از قزلحصار
- و زندانیان از بند رسته در شهرستانها

با پیام‌های قابل انتشار زندانیان در داخل و خارج کشور



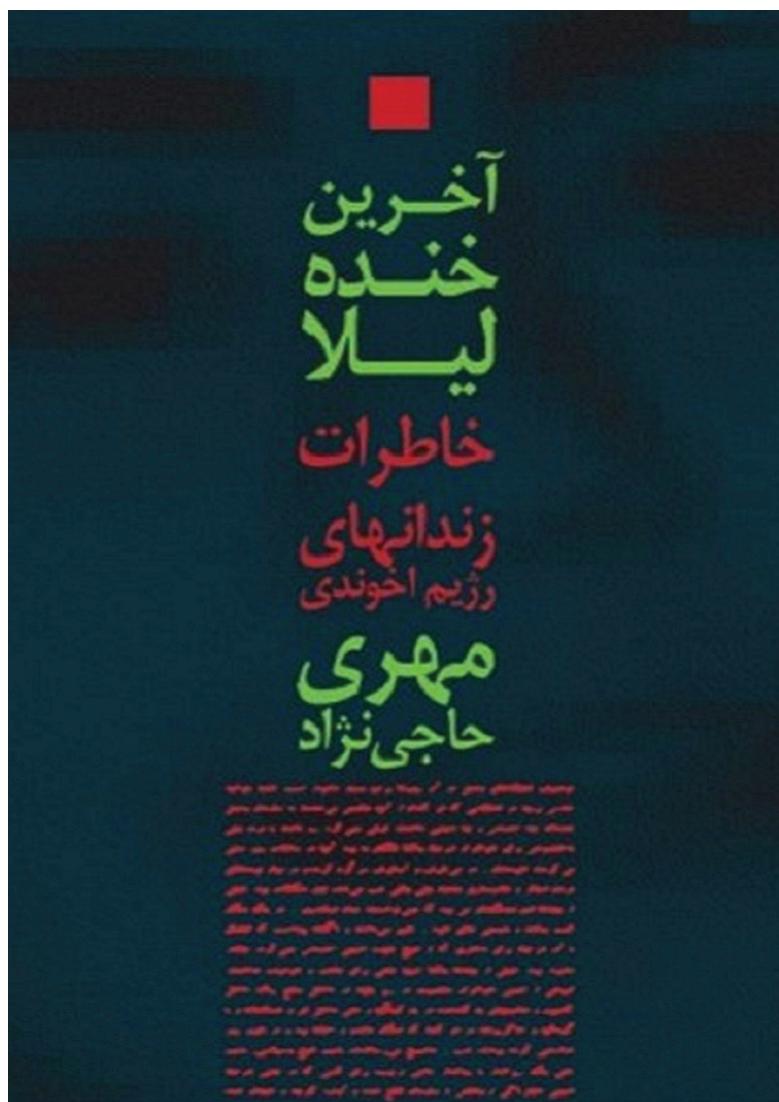
استناد تکان‌دهنده عفوین‌الممل در مورد قتل عام زندانیان سیاسی در ایران

- نمونه سؤالاتی که «هیأت‌های مرگ» برای تعیین سرنوشت زندانیان می‌پرسیدند:
- آیا حاضرید «متافقین» و رهبران آن را محکوم کنید؟
 - آیا آماده‌اید برای جنگیدن با «متافقین» به نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ملحق شوید؟
 - آیا حاضرید در مورد رفاقت اساقیت‌تان جاسوسی کنید و با مأموران اطلاعاتی همکاری کنید؟
 - آیا حاضرید عضو جوخمهای اعدام شوید؟
 - آیا حاضرید یک «متافق» را دار بزنید؟



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

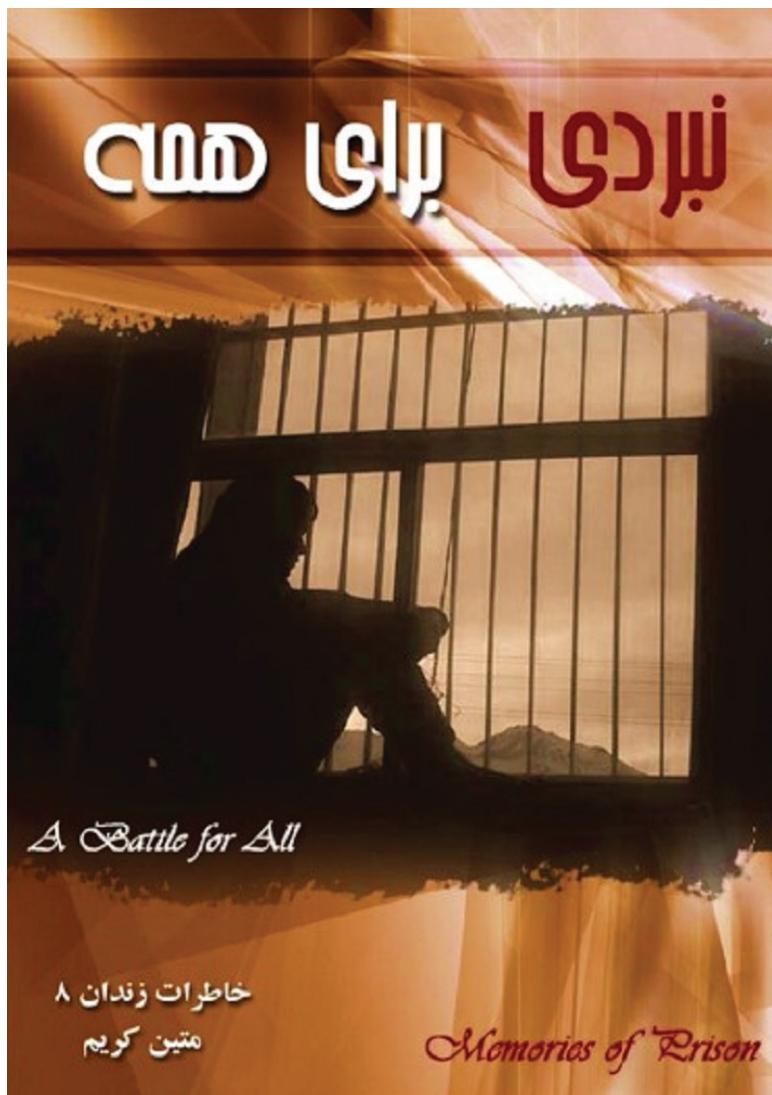
آخرین خنده لیلا
نویسنده: مهری حاجی نژاد





گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

نبردی برای همه
نویسنده: کریم متین





گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

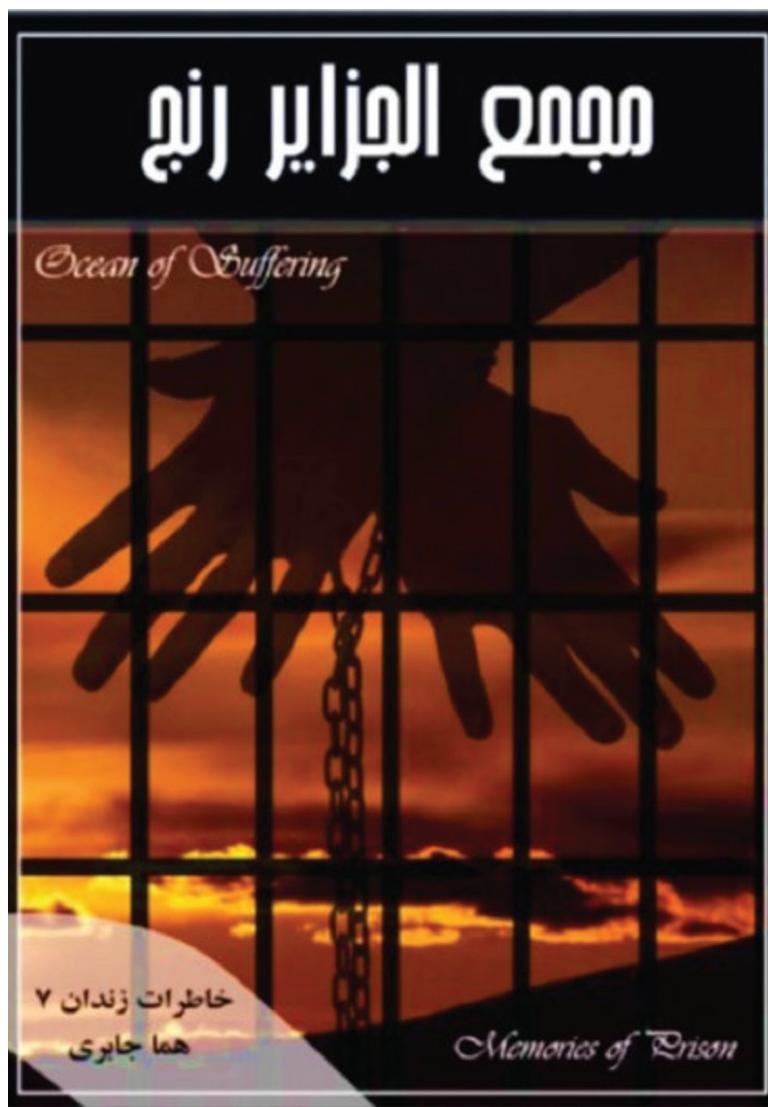
اگر دیوارها لب می‌گشودند نویسنده: مهین لطیف





گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

مجمع‌الجزایر رنج
نویسنده: هما جابری





گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

کرانه حقیقی یک روایا

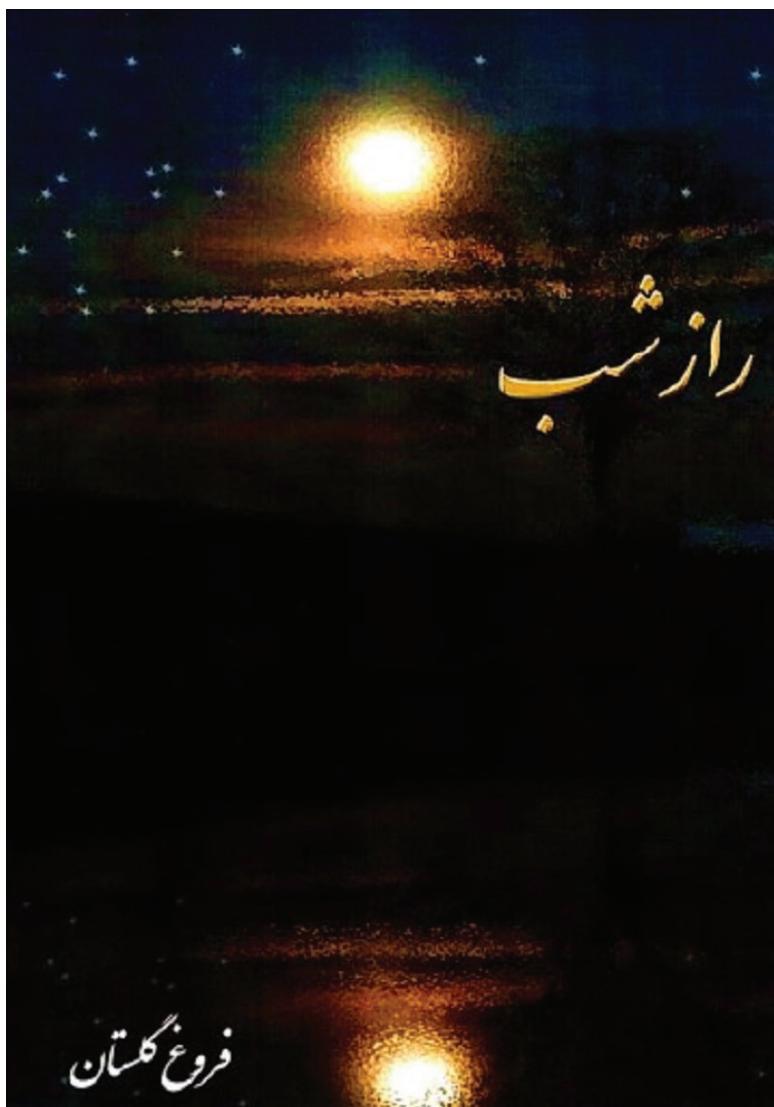
نویسنده: ملیحه مقدم





گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

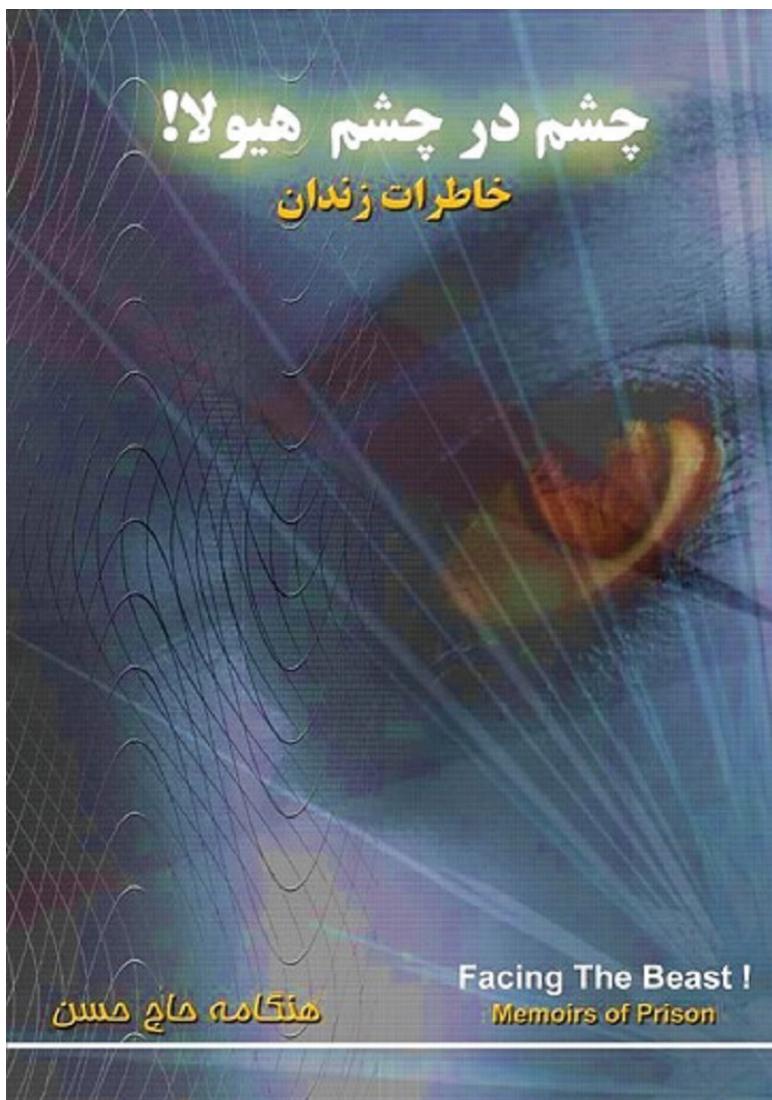
راز شب
نویسنده: فروغ گلستان





گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

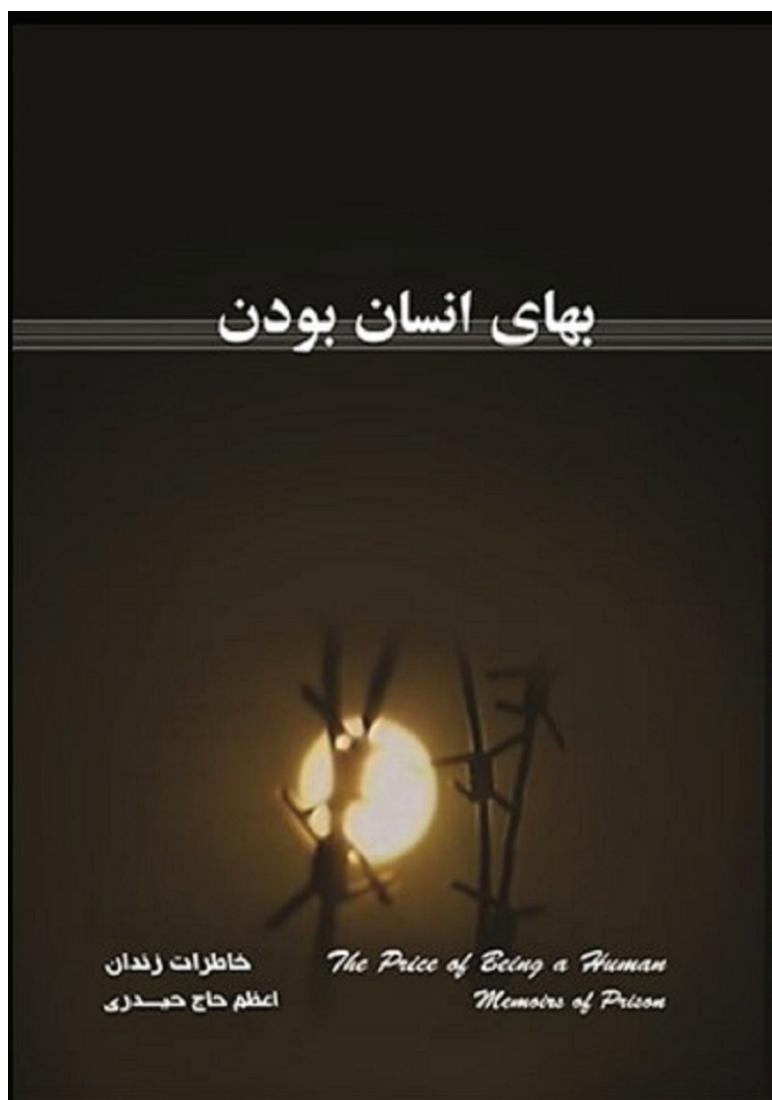
چشم در چشم هیولا
نویسنده: هنگامه حاج حسن





گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

بهای انسان بودن
نویسنده: اعظم حاج حیدری

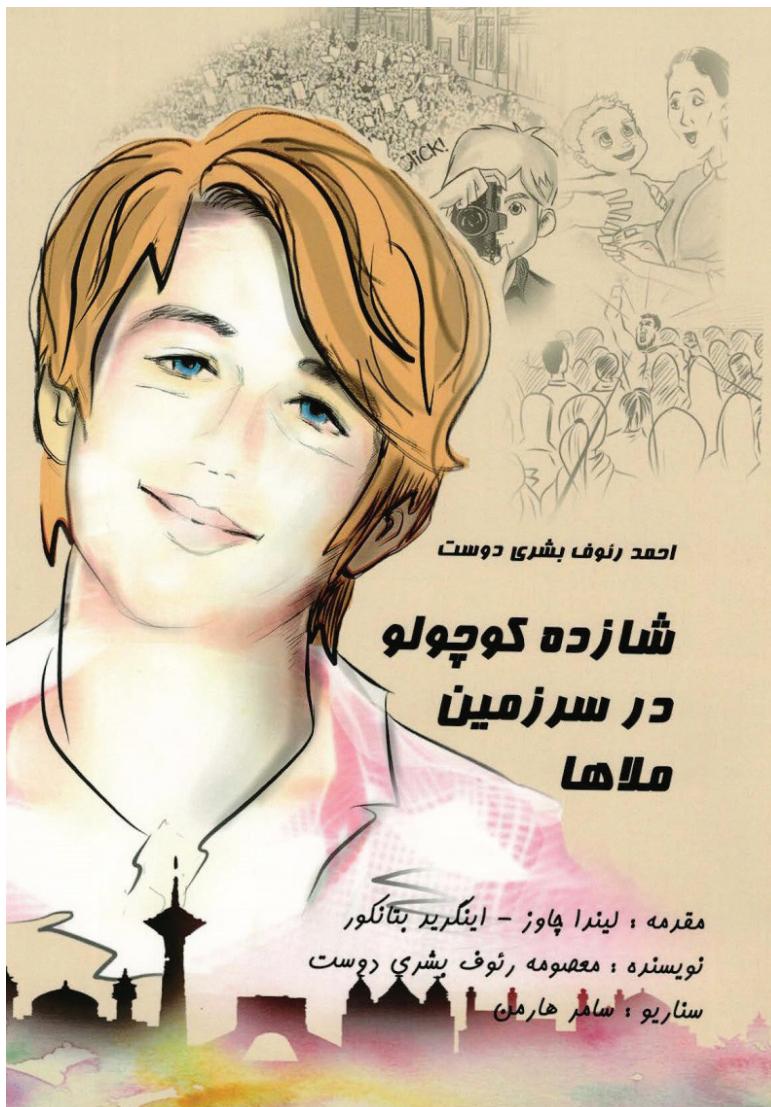




گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

شازده کوچولو در سرزمین ملاها

نویسنده: معصومه رئوف بشری دوست





گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

شورانگیز
نویسنده: مصصومه جوشقانی

شورانگیز

حاطرات زندان رژیم آخوندی

(۱۳۶۳_۱۳۶۱)

مصطفومه جوشقانی



در زندگی نخستوندهای سخت‌ساز آمد که در آن صفت‌های

تئفه است که تو از آن سی بیوی زبانی یکی از آن موارد

است که بری من مدت شصت سال را به پیوشه داشته

اساتیزی فرسته است که اروج زیبای شلخت را در آنی

می‌بینید و بسان مادی غیرهمجیت اینجا نماید، ل رشتهها

در این کتاب، للاحد من کنم آنها را که در زندگانی ام از

زندگانی اول و فرزش در (۱۳۶۱) ماقبل ۲۶ سال خالد

بوده، بازگو نکن، این بونه را ندانم من کنم به درست عزیزم

شورانگیز (اکثر مقدمه کریم)، یعنی از اهلیان طهارت در

طهای گنجیده‌هاش و خشننه، و از سربداران تهیسان چیز

.۱۳۶۷

پائند تا سور و شرق آزادی و زندگی، و معاویت را در مه

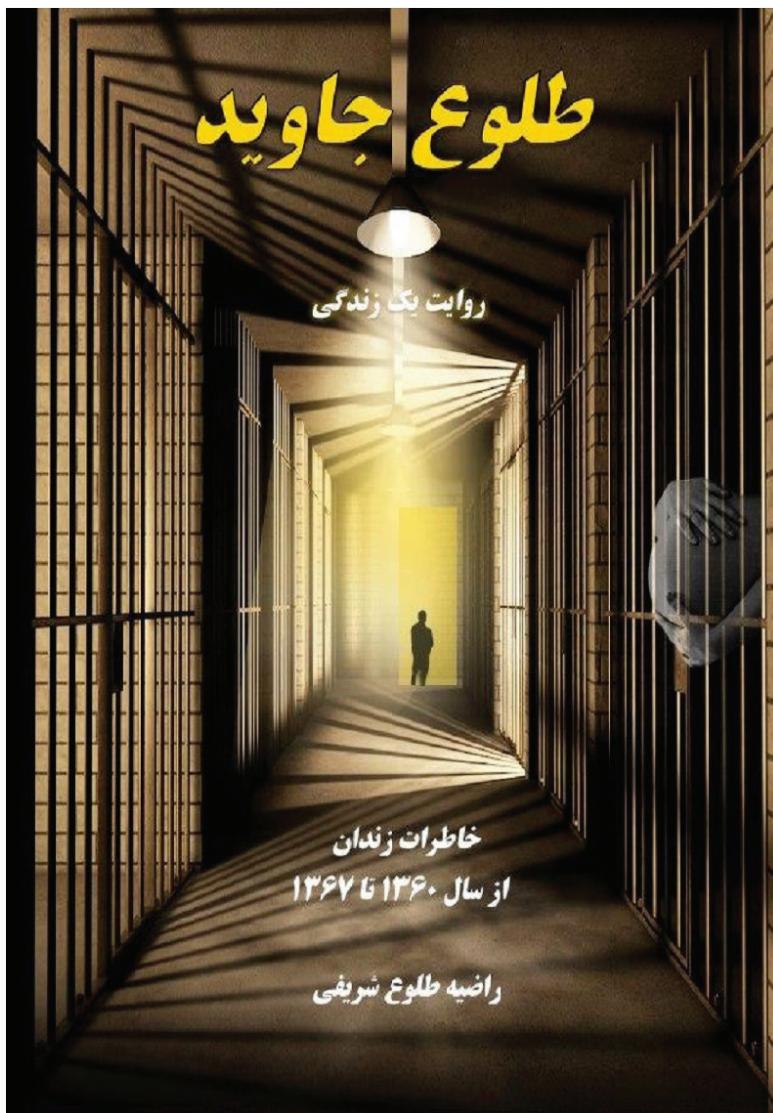
اسلطنت ای اماده زندگ نگاه دارد



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

طلوع جاوید

نویسنده: راضیه طلوع شریفی





گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

پروژه‌های انهدام یک جنبش و خط سرخ مقاومت

نویسنده: مصطفی نادری

پروژه‌های انهدام یک جنبش و خط سرخ مقاومت

مصطفی نادری



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

آفتابکاران جلد اول – دشت آتش

نویسنده: محمود رویایی

خاطرات زندان

آفتابکاران

جلد اول:

دشت آتش

محمود رویایی



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

آفتابکاران جلد دوم — سروود سیاوشان

نویسنده: محمود رویایی

خاطرات زندان

آفتابکاران

جلد دوم: قزلحصار

سروود سیاوشان

محمود رویایی





گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

آفتابکاران جلد سوم – صدای رویش جوانه‌ها

نویسنده: محمود رؤیایی

خاطرات زندان

آفتابکاران

جلد سوم:

صدا رویش جوانه‌ها

محمود رؤیایی



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

آفتابکاران جلد چهارم — دشت جواهر

نویسنده: محمود رویایی

خاطرات زندان

آفتابکاران

جلد چهارم:

دشت جواهر

محمود رویایی



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

آفتابکاران جلد پنجم – یاد یاران

نویسنده: محمود رویایی

خاطرات زندان

آفتابکاران

جلد پنجم:

یاد یاران

محمود رویایی



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

یک کهکشان ستاره
نویسنده: حسین فارسی

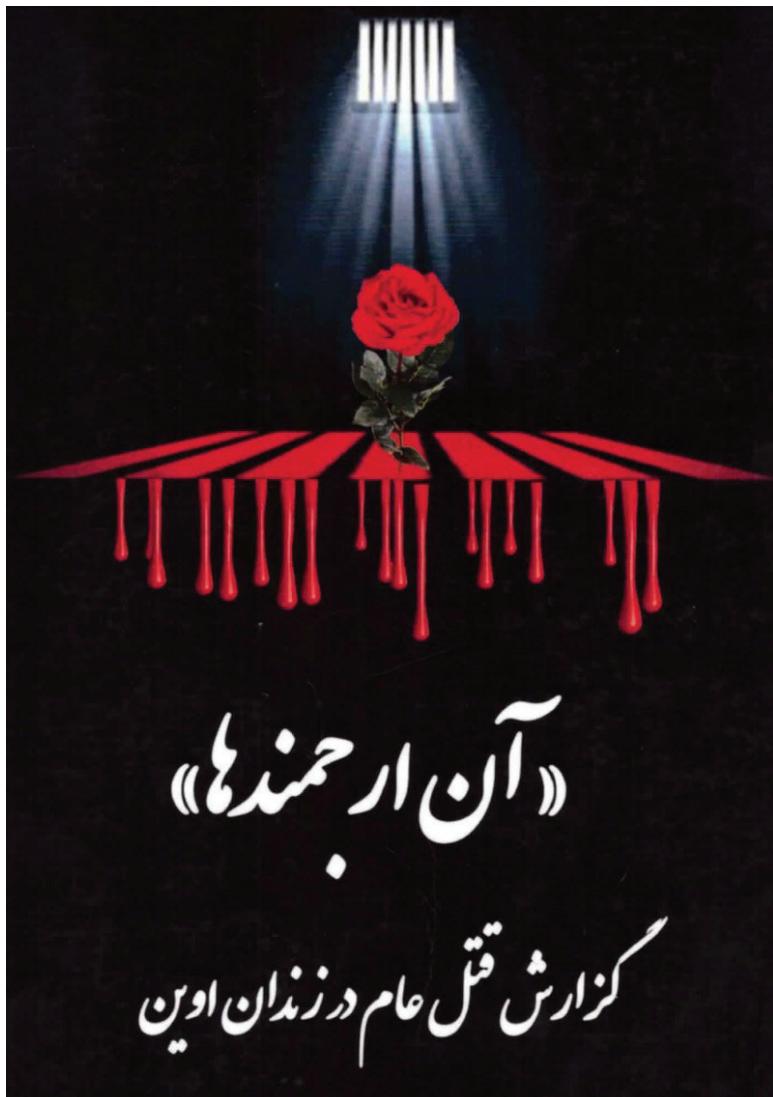




گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

آن ارجمند‌ها

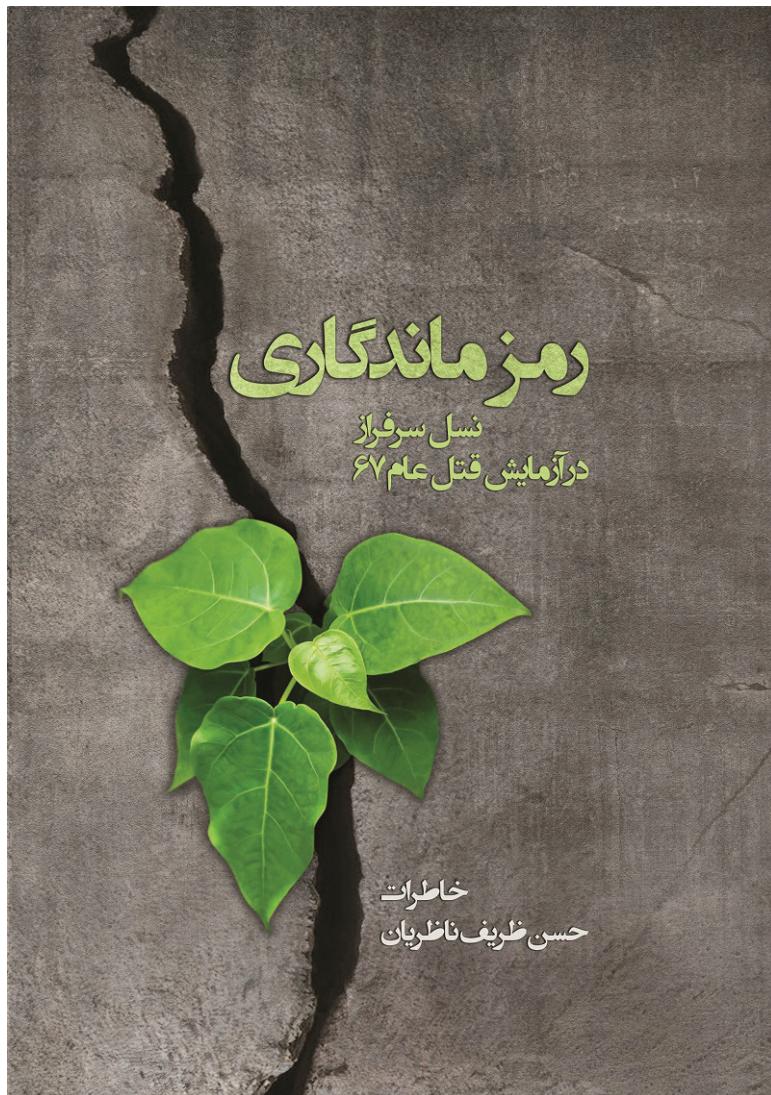
نویسنده: رضا شمیرانی





گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

رمز ماندگاری
نویسنده: حسن ظریف ناظریان





اعترافات مزدور از زبان خودش در خاطرات زندان

ایرج مصداقی: قبل از دستگیری ارتباطم با مجاهدین قطع بوده و در طول زندان نیز با مجاهدین ارتباطی نداشته و در صورت آزادی از زندان تعهد می‌نمایم فعالیت سیاسی نکنم. (ص ۱۳۹ جلد ۳)

انزجارنامه اول: از دادگاه آدمد بیرون. پاسداری کاغذی به دستم داد. من هم یک خط انزجارنامه نوشتم. (ص ۱۴۶ جلد ۳)

انزجارنامه دوم: ناصریان با اکراه مرا از دادگاه بیرون برد و برگه‌ای به دستم داد. این‌هم چند خط بیشتر نبود و نمی‌دانم انشای چه کسی بود. متن آن از نظر محتوا فرقی با آنچه که من نوشته بودم، نمی‌کرد، ولی چند خط بود. متن را دقیقاً به یاد نمی‌آورم زیرا هیچ تمایلی به حفظ آن نداشتم. به‌هرحال همان را نوشتم. (ص ۱۵۴ جلد ۳)

انزجارنامه سوم: از اتاق آدمد بیرون و دوباره یک انزجارنامه دیگر نوشتم. این بار با آرامش بیشتر و فشار کمتری به این کار دست زدم. به لحاظ محتوا با قبلی‌ها فرق چندانی نمی‌کرد، فقط چندخطی شرح و بسطش داده بودم. (ص ۱۸۲ جلد ۳)

انزجارنامه چهارم: در خردادماه ۷۰ از زندان آزاد شدم. هیچ‌چیز از روز آزادیم را به‌خاطر نمی‌آورم. می‌دانم متن انزجارنامه‌ای را نوشته و امضا کردم ولی یادم نیست این کار را در چه مرحله‌ای و چگونه انجام دادم. گویی این بخش از دوران زندگی‌ام از ذهنم پاک شده است. (ص ۱۹۱ جلد ۴)



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

بیانیه ۱۵۰۰ زندانی سیاسی در رژیم خمینی در مورد نقش و مأموریت مزدور نفوذی ایرج مصدقی

بیانیه زیر نخستین بار در ۱۵ خرداد ۱۳۹۲ توسط ۲۸۹ تن از زندانیان سیاسی در سایت آفتابکاران منتشر شد. سپس شمار امضاکنندگان در چندین نوبت افزایش یافت. در اسفند ۱۳۹۹ دهها تن از امضاکنندگان هنوز دربند هستند. زندانیان روان شاد: بابک امانی، بهادر پرویزی، معصومه جوشقانی، عزیز چوپانی، سونا دادگر، رحمت کرمانی، یحیی گل‌چشمه، مرجان، مسعود نصیری، خلیل حاج حسینی، مهدی حاج حسینی، حسن صلاح‌اندیش، جلیل فرقانی و محمدحسن توکل، در شمار ۱۵۰۰ امضا کننده این بیانیه هستند.

بیانیه جمعی از زندانیان سیاسی از بندرسته زندان‌های خمینی در مورد یاوه‌گویی‌های ایرج مصدقی در راستای اهداف وزارت اطلاعات رژیم آخوندی و مزدوری برای آن»

ما جمعی از زندانیان سیاسی از بندرسته سیاه‌چال‌های رژیم خمینی بدین وسیله اعلام می‌کنیم:

- ۱- ما اقدام اخیر ایرج مصدقی که تحت عنوان گزارش (۹۲) انتشار یافته و چیزی جز گردآوری سلسله اتهامات و اکاذیب رژیم و اطلاعات آخوندی علیه مقاومت نیست را به شدیدترین وجه محکوم می‌کنیم.
- ۲- ما معتقدیم چنین اقدامی برخلاف راه و اهداف همه خونین کفنان و جان باختگان تابستان (۶۷) و تمامی شهیدان و شکنجه‌شدگان و مقاومت‌کنندگان در برابر رژیم بوده و آن را در راستای اهداف وزارت اطلاعات رژیم آخوندی و مزدوری برای آن می‌دانیم.
- ۳- سر بریدن مقاومت خونین مردم ایران در پای دیکتاتوری وحشی آخوندی را بهشت محاکوم کرده و آن را انجام وظیفه در امتداد چشمک و چراغی آشکار به رژیم ولایت



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

می‌دانیم.

۴- ما سوءاستفاده از خون، شرف و هویت کسانی که تا لحظه مرگ آشتبانی ناپذیر مانده و سرفرازانه بر طناب‌های دار بوسه زندن را جهت برآوردن امیال شخصی که توسط ایرج مصدقی سال‌هast انجام می‌گیرد را به عنوان اقدامی ناشایست، ضد ملی و ضد اخلاقی محکوم می‌کنیم.

۵- توهین به کلیه ارزش‌های مقاومت مردم ایران از شهیدان و زندگان، فقط بازنشاء اعوان و انصار رژیم آخوندی می‌باشد، این عملی بی‌شمانه و گستاخانه است و این کینه‌توزی را دقیقاً از جنس کینه پاسداران دانسته و آن را محکوم می‌کنیم.

۶- افشاری هر کسی اعم از زندانی یا غیرزنданی با هر ادعایی که دارد ولی اکنون در راستای منافع رژیم قدم بر می‌دارد را وظیفه مبرم هر زندانی سیاسی و هر انسان باشرفتی می‌دانیم و سکوت در مقابل این ودادگی را محکوم می‌کنیم.

۱- نزهت ادب آواز (زندان‌های سپاه - عادل آباد شیراز)

۲- احمد آسیابانی (زندان و کیل آباد مشهد)

۳- فرزانه آخوندزاده (زندان اوین)

۴- منیژه اژدرزاده (زندان تبریز)

۵- فرهاد اکبری (زندان رشت)

۶- رمضان اکبری (زندان‌های گوهردشت - قزلحصار- بابل)

۷- ابوالفضل اخباری (زندان و کیل آباد مشهد)

۸- جمشید ادهمی (زندان اوین)

۹- محمود امین الرعایا (زندان مشهد)

۱۰- علی نقی امیری (زندان‌های دستگرد اصفهان - بابل در رژیم شاه و شیخ)

۱۱- بابک امانی (زندان ارومیه)

۱۲- مصطفی الهمیاری (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)

۱۳- علی امانی (زندان‌های سلماس - خوی - ارومیه)

۱۴- شهرلا ابراهیمی (زندان اوین)



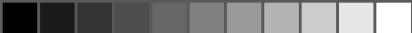
گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۵- احمد ابراهیمی (زندان‌های اوین - گوهردشت - ساحلی قم)
- ۱۶- همدم امامی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۷- مجید واحدی (زندان ارومیه)
- ۱۸- اصغر بشاوردی (زندان عادل آباد شیراز)
- ۱۹- نعمت الله بودش (زندان‌های اهواز - کرمانشاه)
- ۲۰- رضا باغچه دوست (زندان اوین)
- ۲۱- محمدعلی برزگرزاده (زندان‌های اوین - تبریز)
- ۲۲- اکبر پریزانی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۲۳- محمد بوستانی (زندان شیراز)
- ۲۴- رضا برگ بیدی (زندان رشت)
- ۲۵- خسرو پرورده (زندان اوین)
- ۲۶- علی اصغر پهلوان لو (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۲۷- مریم پرورده (زندان اوین)
- ۲۸- بهادر پرویزی (زندان عادل آباد شیراز)
- ۲۹- سیاوش پیشهور (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۳۰- اسدالله پناهی مهر (زندان ارومیه)
- ۳۱- محمدحسین توتوونچیان (زندان‌های مشهد - اوین - گوهردشت - قزلحصار - خورین ورامین)
- ۳۲- مرتضی توتوونچیان (زندان‌های وکیل آباد مشهد - اوین - همدان)
- ۳۳- مهری جوان محجوب (م شاکری) (زندان‌های رشت - فومن - صومعه سرا - سلماس)
- ۳۴- رحمت کرمانی (زندان اوین)
- ۳۵- علیرضا تبریزی (زندان تبریز)
- ۳۶- الهه تازه (زندان بابلسر)
- ۳۷- صدرالدین تام (زندان عادل آباد شیراز)
- ۳۸- جهانشاه جهانشاهی (زندان عادل آباد شیراز)
- ۳۹- معصومه جوشقانی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
نویسنده کتاب سورانگیز - خاطرات زندان



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ٤٠- عسگر جدی (زندان عادل آباد شیراز)
- ٤١- مهری حسینی (زندان‌های اوین - خوی - کمیته مشترک)
- ٤٢- حسین حسینی (زندان‌های اوین - همدان)
- ٤٣- منیره حسینی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ٤٤- علی حیدری (زندان اوین)
- ٤٥- اکرم حسینی (زندان قزلحصار)
- ٤٦- عزت حبیب نژاد (زندان وکیل آباد مشهد)
- ٤٧- بهمن حسن‌زاده (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ٤٨- نادر خوشدل (زندان اوین - زندانی ۲ رژیم شاه و شیخ)
- ٤٩- کمال خشنود (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت - کاخ)
- ٥٠- محمد خدابنده لونی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت - کمیته مشترک)
- ٥١- فرامرز خازنی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت - توحید ۳۰۰۰ - زندان سلماس - خوی)
- ٥٢- حمید خلاق (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ٥٣- حمید خرازی دادبخش (زندان تبریز)
- ٥٤- فریبا دشتی (زندان‌های سپاه - عادل آباد شیراز)
- ٥٥- رضا رحمانی (زندان کارون اهواز)
- ٥٦- حسن ریوندی (زندان‌های الداغی سبزوار - سپاه و وکیل آباد مشهد)
- ٥٧- فرید رضائیان (زندان عادل آباد شیراز)
- ٥٨- مهدی رضوی (زندان وکیل آباد مشهد)
- ٥٩- هوشنگ روزبهانی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ٦٠- قباد رضازاده (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ٦١- شهرورز رستگار (زندان قصر)
- ٦٢- محمد زراعی (زندان اوین)
- ٦٣- سیامک سعیدپور (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ٦٤- مهدی ساجدی (زندان تبریز)
- ٦٥- سونا سنجری (زندان اوین)



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۶۶- عبدالعلی سنجابی (زندان‌های دیزل آباد کرمانشاه - اوین - جمشیدیه)
- ۶۷- سیدمحمد سیدی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۶۸- یوسف شعبانی (زندان مشکین شهر)
- ۶۹- جواد شفایی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۷۰- رضا شکری (زندان رودسر)
- ۷۱- حمید شریعت پناهی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۷۲- منصور شیرازی (زندان عادل آباد شیراز)
- ۷۳- هرمز صفائی (زندان‌های آمل - قائمشهر - ساری)
- ۷۴- رضا جدیری صابر (زندان‌های اوین - قزلحصار - تبریز - میانه)
- ۷۵- محمود طوسی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۷۶- بهنام عطارزاده (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۷۷- محسن عبدالله (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۷۸- علیرضا فلاحتی (زندان‌های اوین - دیزل آباد کرمانشاه)
- ۷۹- شهرام فربد (زندان‌های اوین - قزلحصار)
 - ۸۰- معصومه فرزین پور (زندان ارومیه)
- ۸۱- بیژن فتحنایی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۸۲- مهرداد فراهانی (زندان اوین)
- ۸۳- ابوالفتح فروزنده جو (زندان گوهردشت)
- ۸۴- بتول فقاهتی (زندان‌های زنجان - تبریز)
- ۸۵- منصوره فرمانبر (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۸۶- محبوبه قاضی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۸۷- محمد قرایی (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۸۸- مصطفی قره اوغلانی (زندان ارومیه)
- ۸۹- مهرداد کاووسی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۹۰- محمد کاشفی (زندان‌های ارومیه - تبریز - خرمآباد - پیرانشهر)
- ۹۱- امیر کارگر (زندان‌های فسا - عادل آباد شیراز - نی ریز)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۹۲- جمیله گلی (زندان انزلی)
۹۳- فریبا گندمی (زندان اوین)
۹۴- مرتضی گودرزی (زندان‌های اراک - اوین - قزلحصار)
۹۵- لعیا گوهربی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
۹۶- حسین لگزیان (زندان‌های جمشیدیه تهران - وکیل آباد مشهد)
۹۷- یدی لرستانی (زندان لرستان)
۹۸- سعید مقصودی (زندان وکیل آباد مشهد)
۹۹- رمضان موسوی (زندان‌های اوین - قزلحصار- ساری)
۱۰۰- مریم مجاهدینیا (زندان‌های دیزد آباد کرمانشاه - زندان نسا)
۱۰۱- پروانه معدنچی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار واحد مسکونی)
۱۰۲- زهراسادات معینی (زندان‌های وکیل آباد مشهد- اوین)
۱۰۳- سیما مرادی (زندان ساری)
۱۰۴- فریبرز ممتحن (زندان‌های اوین - قزلحصار)
۱۰۵- محمد رضا ماسالی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
۱۰۶- عزت مظفری (زندان اوین)
۱۰۷- علی محمدی (زندان‌های ارومیه - سلماس - خوی)
۱۰۸- محمد نژاد شاهرخی (زندان کرمان)
۱۰۹- غلام ملأیی (زندان کرمان)
۱۱۰- کریم مرادی (زندان شیراز- عادل آباد)
۱۱۱- اسماعیل مشفقی کاخکی (زندان وکیل آباد مشهد)
۱۱۲- بهروز مولایی (زندان اوین)
۱۱۳- محمود موسوی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
۱۱۴- هاشم محمدیان (زندان‌های اوین - قزلحصار)
۱۱۵- فروزان نسائی (زندان کارون)
۱۱۶- شیلا نینوایی (زندان‌های اوین - قزلحصار- کمیته مشترک - چابهار)
۱۱۷- داود ناصری (زندان اوین)



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۱۸- مسعود ناصری (زندان اوین)
- ۱۱۹- منیژه ناصری (زندان اوین)
- ۱۲۰- حسین نیکزاد (زندان اوین)
- ۱۲۱- رضا نوایی (زندان اوین)
- ۱۲۲- محمدمهردی نوری (زندان شاهروド)
- ۱۲۳- بهنام وفاسرشت (زندان اوین)
- ۱۲۴- محمد هشیارامامی (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۱۲۵- فربا هادیخانلو (زندان‌های اوین - توحید ۳۰۰۰ - چابهار)
- ۱۲۶- فریندخت هادیخانلو (زندان‌های اوین - توحید ۳۰۰۰)
- ۱۲۷- شمس هادی (زندان اهواز)
- ۱۲۸- علیرضا یعقوبی (زندان‌های اوین - رشت)
- ۱۲۹- محمد یوسفی (زندان شیراز)
- ۱۳۰- جهانگیر اقدامی (زندان دستگرد اصفهان)
- ۱۳۱- فریدون ژورک
- ۱۳۲- مرجان

اینجانب فریدون ژورک و همسرم خانم مرجان از زندانیان دده شصت در اوین با محکوم کردن حرکت خیانت‌بار ایرج مصدقی نامه ارسالی شما را بالفتخار امضا می‌کنیم.

- ۱۳۳- اسد احمدی (زندان صومعه‌سر)
- ۱۳۴- فربا الف (زندان اوین)
- ۱۳۵- حسین بصیرت (زندان بروجرد)
- ۱۳۶- بابک بابکی (زندان‌های جمشیدیه - اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۱۳۷- مهرداد تیمورزادگان (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۱۳۸- مصیب جلالی (زندان‌های اوین - کمیته مرکزی)
- ۱۳۹- زهرا اسدپورگرجی (مادر جوشن) (زندان گوهردشت)
- ۱۴۰- فرشته جوشن (زندان گوهردشت)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۴۱- فاطمه جوشن (زندان گوهردشت)
- ۱۴۲- علی ذوالفاری (زندان‌های اوین - گوهردشت - رشت)
- ۱۴۳- زهره ریاحی (چریک فدایی) (زندان اصفهان)
- ۱۴۴- علی رضوی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۴۵- علی رئیسی (زندان دستگرد اصفهان)
- ۱۴۶- بهروز زمانیان (زندان‌های جمشیدیه - اوین - قزلحصار)
- ۱۴۷- مادر زاهد (زندان‌های کردکوی - بندرگز)
- ۱۴۸- محمدرضا زاهد (زندان‌های کردکوی - بندرگز)
- ۱۴۹- بهزاد زاهد (زندان‌های کردکوی - بندرگز)
- ۱۵۰- نرگس شایسته (اعظم قوامی) (زندان‌های سپاه کرج - اوین - قزلحصار)
- ۱۵۱- مهرزاد شیرینی (چریک فدایی) (زندان‌های سپاه - شهربانی سابق)
- ۱۵۲- خسرو ضیائی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار - همدان)
- ۱۵۳- عبدالله عبداللهی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۱۵۴- علی عبدالحسین پور (زندان انزلی)
- ۱۵۵- حسین فتحی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۱۵۶- راضیه قدرتی (زندان‌های اوین - رشت)
- ۱۵۷- کامران گرامی نژاد (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۵۸- محمد محبی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۱۵۹- ثریا میرزابیگی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۱۶۰- امیرهوشنگ مشهدی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار - ارومیه)
- ۱۶۱- شیرین نریمان (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۶۲- کیومرث نوری (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت - کمیته مشترک)
- ۱۶۳- علی هاشمی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۱۶۴- میترا ابراهیمی (زندان اوین)
- ۱۶۵- فریدون انشوه (زندان اهواز)
- ۱۶۶- حسین اقبالی (زندان کارون اهواز)



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۶۷- مسعود ابراهیم‌زاده (زندان قائم شهر)
- ۱۶۸- خندان بخشی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۶۹- لاله بخشی (زندان اوین)
- ۱۷۰- محمدحسن توکل (زندان گلپایگان)
- ۱۷۱- بابک تبریزی (زندان تبریز)
- ۱۷۲- یحیی جلالی (زندان‌های کاخ - اوین - قزلحصار)
- ۱۷۳- جواد جمشیدی (زندان نکا مازندران)
- ۱۷۴- منوچهر جنتی (زندان اوین)
- ۱۷۵- سیدعباس حسینی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۷۶- مجید خشنود (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۷۷- مادر سونا دادگر (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۷۸- فتاح سبحانی (زندان‌های اوین - کهریزک - زندانی سیاسی بعد از انتخابات ۸۸)
- ۱۷۹- یحیی گل چشم‌گنبد (زندان‌های گرگان بهشهر - قزلحصار - گوهردشت)
- ۱۸۰- صادق سیستانی (زندان‌های گرگان - اوین)
- ۱۸۱- صمد سلیمانیان (زندان کارون اهواز)
- ۱۸۲- صادق شجاعی (زندان دستگرد اصفهان)
- ۱۸۳- اکبر صفری (زندان‌های اوین - دستگرد اصفهان)
- ۱۸۴- شکور غفوری (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۱۸۵- مجید لشکری (زندان عادل آباد شیراز)
- ۱۸۶- شکوفه مجد (زندان‌های وکیل آباد مشهد - نیشابور)
- ۱۸۷- اسماعیل میرشاهی (زندان زهدان)
- ۱۸۸- روح‌الله مشارزاده مهرابی (زندان‌های کرمان - عادل آباد شیراز)
- ۱۸۹- زهره معالمی (زندان اوین)
- ۱۹۰- میرمهران مؤمنی (زندان تنکابن)
- ۱۹۱- منصوره موسوی (زندان دستگرد اصفهان)
- ۱۹۲- سیدرحمان موسوی (زندان‌های اوین - قزلحصار)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

۱۹۳- نسرین نسایی (زندان کارون اهواز)

۱۹۴- مهدی نوری (زندان اصفهان)

۱۹۵- حسین نیاکان (زندان‌های اوین - قزلحصار- سمنان)

۱۹۶- حبیب وجданی (زندان‌های بندرعباس - قزلحصار)

۱۹۷- محمد

سلام دوست عزیز، نمی‌دانم همان بزرگواری هستید که چندماه لطف آشنایی با او را در سالن شش آموزشگاه، هنوز در خاطر دارم یا نه. در هر حال در صورت امکان امضای مرا تنها با نام محمد مرقوم بفرمایید.

خواهش دیگر آنکه به دلایل که مجال بیان کردنشان نیست

لازم می‌بینم که ایمیل مرا پس از دریافت ذخیره و پاک نمایید.

تا همین‌جا هم به این‌نی نامه ارسال شده مطمئن نیستم.

جدای از این و آنکه با حساسیتی از طرف رژیم نسبت به سوابق

و مسائل پس از زندان احساس می‌کنم، لازم به ذکر است که

در داخل کشور به سر می‌برم، با این وجود چنانچه ضروری می‌بینید

در معرفی دقیق‌تر بنده مجازید، اختیار با خودتان.

با آرزوی پایداری ارادتمند

۱۹۸- سیاوش احمدی مقدم (زندان اوین)

۱۹۹- مسعود ارسلانی (زندان‌های اصفهان - بندرعباس)

۲۰۰- اصغر اسماعیل‌زاده (زندان فومن)

۲۰۱- داریوش ایلدری (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)

۲۰۲- سید جلال بهشتی (زندان تربت حیدریه)

۲۰۳- امیر برج خانی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)

۲۰۴- سیمین بورچی (زندان‌های اوین - قزلحصار)

۲۰۵- سعید پولادی (زندان تبریز)

۲۰۶- فرید جاویدان (زندان بندرعباس)

۲۰۷- فریده خلیفه (زندان اوین)



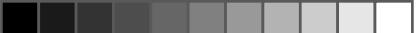
گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۲۰۸- غلامعلی رضاپورمیهن (زندان تبریز)
- ۲۰۹- رضا زردچینی (زندان‌های کمیته مشترک - اوین - قزلحصار)
- ۲۱۰- منوچهر زرچین (زندان کمیته مشترک)
- ۲۱۱- میترا سعیدی سامانی (زندان‌های اوین - گوهردشت)
- ۲۱۲- بهروز شهریاری (زندان‌های کمیته مشترک - قصر - اوین)
- ۲۱۳- حسین صادقی (زندان‌های قزلحصار - گوهردشت)
- ۲۱۴- عباس طاهری (زندان‌های کمیته مشترک - اوین - قزلحصار)
- ۲۱۵- احمد طاهری (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۲۱۶- اسماعیل علی محمدی (زندان‌های سپاه میانه - تبریز)
- ۲۱۷- بهروز فرخی (زندان‌های سپاه - اندیمشک - یونسکو دزفول)
- ۲۱۸- عباس کربلایی (زندان ابهر)
- ۲۱۹- حسین کاظمی (زندان‌های جمشیدیه تهران - اوین)
- ۲۲۰- اکرم ملفوظی خیابانی (زندان‌های تبریز - بازداشتگاه سپاه)
- ۲۲۱- بتول ماجانی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۲۲۲- بهروز نوری نیک (زندان اوین)
- ۲۲۳- داریوش هاشمی (زندان اوین)
- ۲۲۴- سعید هوشدار (زندان‌های رشت - گوهردشت - کرج)
- ۲۲۵- مصطفی احمدی (زندان‌های اوین - گوهردشت)
- ۲۲۶- ربابه برایی (زندان عادل آباد و زندان سپاه شیراز^۹)
- ۲۲۷- محمد باغبان (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۲۲۸- محمدباقر ترک زبان (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۲۲۹- جمال خشنود (زندان‌های کمیته مشترک - اوین - قزلحصار)
- ۲۳۰- عباس رضائی (زندان اوین)
- ۲۳۱- حسین زندگی (زندان اوین - زندان مراغه)
- ۲۳۲- کامران سقاء (زندان‌های آباده - کرمانشاه)
- ۲۳۳- رؤیا سپهرداد (زندان‌های سپاه - عادل آباد شیراز)



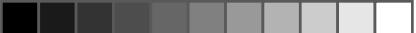
گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۲۳۴- علی سربازان (زندان اوین)
- ۲۳۵- زری شایسته (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۲۳۶- محمود شرقی (زندان‌های سپاه بناب - مراغه - تبریز)
- ۲۳۷- فرهاد شریعتی (زندان اوین)
- ۲۳۸- علی صدیقی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۲۳۹- پرویز صادقی نژاد (زندان کارون اهواز)
- ۲۴۰- نادر عباسی (زندان تبریز)
- ۲۴۱- احمد فراهانی (زندان‌های اوین - گوهردشت)
- ۲۴۲- علی فلاحتی (زندان‌های اوین - دیزل آباد کرمانشاه)
- ۲۴۳- صدیقه قدس (زندان سمنان)
- ۲۴۴- رضا قائمی (زندان‌های عشرت آباد- سپاه تهران - ساحلی قم)
- ۲۴۵- مسعود ... از ایران (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۲۴۶- پرham ملیحی (زندان‌های عشرت آباد- ضداطلاعات سپاه - اوین- قزلحصار- گوهردشت)
- ۲۴۷- عبدالله ناصری (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۲۴۸- فاطمه نما (زندان کارون اهواز)
- ۲۴۹- حجت‌الله بهبهانی (زندان‌های قزلحصار- ماهشهر)
- ۲۵۰- فرزاد محمدپور (زندان ساری)
- ۲۵۱- صلاح‌الدین شمامی (زندان‌های قزلحصار- اوین)
- ۲۵۲- زهرا رزاز (زندان بجنورد)
- ۲۵۳- سیف‌الله منیعه (زندان‌های اوین - قزلحصار- اوین - گوهردشت)
- ۲۵۴- فرشته رحمتی (زندان قائمشهر)
- ۲۵۵- بهروز اسلامی (زندان‌های ایلام - دیزل آباد کرمانشاه)
- ۲۵۶- مریم صحرایی (زندان‌های قزلحصار- اوین)
- ۲۵۷- علی زارعی (زندان‌های اوین - کمیته مشترک)
- ۲۵۸- علیرضا وحید‌ستجردی (زندان اصفهان)
- ۲۵۹- رضا صانعی (زندان عادل آباد شیراز)



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۲۶۰- جعفر تام (زندان گوهردشت)
- ۲۶۱- دکتر لعیا روشن (زندان اوین)
- ۲۶۲- الف طاهری (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۲۶۳- سید‌کمال کیا (زندان گوهردشت)
- ۲۶۴- آنا اطرافی (زندان طالش)
- ۲۶۵- ابوطالب عابدینی (زندان اوین)
- ۲۶۶- خسرو خواجه‌نوری (زندان اوین)
- ۲۶۷- احمد داربیوی (زندان‌های همدان - دیزل آباد کرمانشاه)
- ۲۶۸- سهیلا والی نژاد (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۲۶۹- محسن ساری اصلانی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۲۷۰- سعید قدس (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۲۷۱- عباس نائییان (زندان اصفهان)
- ۲۷۲- فاضل کوزانی (زندان‌های جمشیدیه - قزلحصار- گوهردشت)
- ۲۷۳- کریم اکبری (زندان سمنان)
- ۲۷۴- زهرا افشاری (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۲۷۵- سیروس روشن (زندان‌های بابل - قائمشهر- آمل) محکوم به اعدام و در شب اعدام فرار نمود.
- ۲۷۶- بهرام تحریری (زندان رشت)
- ۲۷۷- فاطمه ساجدی (زندان رشت)
- ۲۷۸- رحیم باب زاده (زندان‌های تبریز- بناب)
- ۲۷۹- عزیز چوپانی (زندان تبریز)
- ۲۸۰- علیرضا برازجانی زاده (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۲۸۱- نادر اسکندری (زندان‌های گوهردشت - اوین - قزلحصار)
- ۲۸۲- صغرا شفیعی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۲۸۳- احمد رضا خرم (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۲۸۴- علی سجادی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۲۸۵- سعید سعیدی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۲۸۶- محمود مسگری (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۲۸۷- بیژن خداقلی (زندان کارون اهواز)
- ۲۸۸- صولت شیخ نیا (زندان عادل آباد شیراز)
- ۲۸۹- ارزنگ سهیلی (زندان تبریز)
- ۲۹۰- راضیه طلوع شریفی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
نویسنده کتاب طلوع جاوید - خاطرات زندان
- ۲۹۱- حسین عبدی (زندان‌های عشرت آباد- ملک آباد- وکیل آباد مشهد)
- ۲۹۲- اشرف ترکپور (زندان اصفهان)
- ۲۹۳- زهره رستگار مطلق (زندان‌های اوین - قزلحصار- وکیل آباد مشهد)
- ۲۹۴- مهری عمرانی (زندان‌های اوین - وکیل آباد مشهد)
- ۲۹۵- بهرام صادقی گزنه (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۲۹۶- معصومه شاه‌محمدی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۲۹۷- نصرالله مرندی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۲۹۸- میرطاهر حسینی (زندان تبریز)
- ۲۹۹- غلامرضا شمیرانی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
نویسنده کتاب «آن ارجمند‌ها» گزارش قتل عام در زندان اوین
- ۳۰۰- ناصر باب الله (زندان‌های قائمشهر و ساری)
- ۳۰۱- بهرنگ سرخوش (اوین - سمنان)
- ۳۰۲- محسن ابوطالبی (زندان دیزل آباد)
- ۳۰۳- ماه منظر بخارایی (اوین)
- ۳۰۴- علی اکبر بندعلی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۳۰۵- محمدعلی غیوری (زندان‌های شهربانی و سپاه ساری)
- ۳۰۶- شعله گیوکی (زندان‌های قزلحصار- اوین)
- ۳۰۷- اکبر لطفی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۳۰۸- مجید آقاجانی (زندان تبریز)
- ۳۰۹- محسن زادشیر (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۳۱۰- رضا فلاحتی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار- جمشیدیه)
- ۳۱۱- رمضان فتحی (زندان‌های اوین - گوهردشت)
- ۳۱۲- رضا باقری (زندان‌های قزلحصار- شاهروود- سمنان)
- ۳۱۳- رضا شفیعی (زندان‌های قزلحصار- گوهردشت)
- ۳۱۴- هادی (همایون) عابدی باخدا (زندان‌های اوین- قزلحصار- سلماس- صومعه‌سر- رشت)
- ۳۱۵- فرزین لطفی نیا (زندان‌های اوین - گوهردشت)
- ۳۱۶- بهمن وحیدی (زندان‌های اردبیل - تبریز)
- ۳۱۷- حمید بخارایی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۳۱۸- خلیل محمد کلادره ائی (پارسایی) (زندان گوهردشت)
- ۳۱۹- یزدان افشارپور (زندان اوین)
- ۳۲۰- همایون باقری (زندان اوین)
- ۳۲۱- طاهره پورستم (زندان اوین)
- ۳۲۲- ناصر سوداگری (زندان اوین)
- ۳۲۳- باقر رئیس ساداتی (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۳۲۴- ربابه مدیریان (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۳۲۵- بهرام تبریزی (زندان لاھیجان)
- ۳۲۶- فضل‌الله نورانی (زندان‌های بابل - قزلحصار)
- ۳۲۷- شکوه نصب موسوی (زندان اوین)
- ۳۲۸- علیرضا خادمی (زندان اوین)
- ۳۲۹- غلام مریدی (زندان‌های فسا اصطهبانات)
- ۳۳۰- فرزانه عدالتیان (زندان اوین)
- ۳۳۱- فلورا ابراهیمی (زندان اوین)
- ۳۳۲- کسری حسینی (زندان‌های سپاه - اطلاعات زاهدان)
- ۳۳۳- ماهرخ نامداری (زندان‌های اوین - مسجدسلیمان)
- ۳۳۴- مجید کرباسی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۳۳۵- محمد بزرگ‌زاده سندي (زندان رشت)



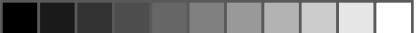
گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۳۳۶- مینا دوست زاده (زندان اوین)
- ۳۳۷- اکبر آگین (زندان سپاه اصفهان)
- ۳۳۸- زهره موسوی (زندان‌های اطلاعات خرم‌آباد - عادل آباد شیراز)
- ۳۳۹- شاپور شفیعی (زندان‌های اصفهان - مسجدسلیمان - اندیمشک - شوستر)
- ۳۴۰- فاطمه بزرگی (زندان‌های قزلحصار - گوهردشت)
- ۳۴۱- سیاوش توکلی (زندان سمنان)
- ۳۴۲- پریسا سماواتی (زندان اوین)
- ۳۴۳- مصیب رشیدی (زندان‌های نورآباد ممسنی - کازرون)
- ۳۴۴- هما منصوریان طبائی (زندان‌های نورآباد ممسنی - عادل آباد شیراز)
- ۳۴۵- مریم حاجیلویی مبتکر (زندان‌های قرچک ورامین - گوهردشت - اوین)
- ۳۴۶- سحر نورافروز (زندان اوین)
- ۳۴۷- عباس همایونی (زندان اوین)
- ۳۴۸- دریا معاونی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۳۴۹- محمد سیدنژاد (زندان‌های بهبهان - قزلحصار)
- ۳۵۰- جمشید علوی (زندان خوزستان)
- ۳۵۱- ابوالقاسم عزیزی (زندان‌های سپاه و وکیل آباد مشهد - سپاه آمل)
- ۳۵۲- محمد پذیرایی (زندان‌های انزلی - رشت - سپاه ماکو - ارومیه)
- ۳۵۳- حسن محمودی (زندان اوین)
- ۳۵۴- غلامعلی یاری (زندان‌های اوین - سپیدار اهواز - قصر)
- ۳۵۵- مجتبی پیرهاشمی (زندان‌های گوهردشت - قزلحصار - اوین)
- ۳۵۶- سعید احمدی (زندان اوین)
- ۳۵۷- احمد سپهری (زندان‌های اوین - گوهردشت)
- ۳۵۸- مجید اصلانی (زندان اوین)
- ۳۵۹- فرهاد گیوه چیان (زندان گوهردشت)
- ۳۶۰- حمید معاصر (زندان ارومیه)
- ۳۶۱- جواد عبدالله‌ی نیک (زندان‌های تبریز - زاهدان - مشهد)



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۳۶۲- مهری ملکی اصل (زندان تبریز)
- ۳۶۳- محمد قاسمی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۳۶۴- رضا مرادی (زندان گچساران)
- ۳۶۵- محمود ترکمن زاده (زندان کچوبی ساری)
- ۳۶۶- جمشید کهنسال (زندان‌های تنکابن - عباس‌آباد - نشتارود - سلمان شهر)
- ۳۶۷- حسن پوربهاء الدینی زرندي (زندان راور کرمان)
- ۳۶۸- اصغر عباسیان (زندان دستگرد)
- ۳۶۹- فهیمه کشنی (زندان سپاه کازرون - عadel آباد شیراز)
- ۳۷۰- محمود اکبری (زندان بروجرد)
- ۳۷۱- مرجان دهقان (زندان عادل آباد شیراز)
- ۳۷۲- عشرت نجیبزاده (زندان عادل آباد شیراز)
- ۳۷۳- فتانه محمدی (زندان‌های قزلحصار - خوی - سلماس - سمنان)
- ۳۷۴- سعید زرین‌کوب (زندان بروجرد)
- ۳۷۵- فیروز دانشگری (زندان اوین)
- ۳۷۶- رسول تبریزی (زندان‌های قزلحصار - گوهردشت)
- ۳۷۷- حمید قتواتی (زندان‌های میانکوه خوزستان - سپیدار اهواز)
- ۳۷۸- فرخ حیدری (زندان‌های اوین - هتل اموات - دستگرد اصفهان)
- ۳۷۹- مینا انتظاری (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۳۸۰- داریوش علیزاده (زندان توحید اطلاعات)
- ۳۸۱- شکرالله باستی (زندان‌های دادسرا و سپاه بهبهان)
- ۳۸۲- صدیقه اکبری نژاد (زندان‌های دادسرا و سپاه بهبهان)
- ۳۸۳- محمدامین نعامی (زندان‌های کارون و سپیدار اهواز)
- ۳۸۴- مسعود صادقپور (زندان کازرون شیراز)
- ۳۸۵- فربیا زاهدانی (زندان کازرون شیراز)
- ۳۸۶- ندا عقیلی (زندان‌های سپاه و عادل آباد شیراز)
- ۳۸۷- سعید ب (زندان‌های فسا - اصطبهانات)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۳۸۸- حمیرا حسامی (زندان ساحلی قم)
- ۳۸۹- حافظ میکیلایی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۳۹۰- لعیا مطلبی (زندان تبریز)
- ۳۹۱- محبوبه بیات (زندان‌های همدان - زاهدان - اوین)
- ۳۹۲- محمد رضا بختیاری (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۳۹۳- حسین سیف الرعایی (زندان یزد)
- ۳۹۴- سعید بحرینی (زندان‌های بهمراه - کارون اهواز- قزلحصار)
- ۳۹۵- رحیم ارزانی (زندان‌های آبادان - ماشهر- قزلحصار)
- ۳۹۶- مسعود شهیدزاده (زندان اوین)
- ۳۹۷- حسین صدری (زندان اوین)
- ۳۹۸- سعید تاج مهر (کمیته مرکزی کرج)
- ۳۹۹- صدرالله فلاحتی روشنیت (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۴۰۰- لیلا قره گوزلو (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۴۰۱- المیرا واضحان (زندان اوین)
- ۴۰۲- مجتبی اخوان (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۴۰۳- اسد اسدزاده (زندان‌های رستاخیر- شهریانی اردبیل)
- ۴۰۴- سید جعفر سیداحمدی (زندان دیزیل آباد کرمانشاه)
- ۴۰۵- مجتبی بلندمرتبه (زندان قزلحصار کرج)
- ۴۰۶- محسن میر (زندان گوهردشت - قزلحصار)
- ۴۰۷- بهمن نامدار (زندان سه پله - شهریانی اراک)
- ۴۰۸- فاطمه عذرًا مصباحی (زندان‌های تبریز و سراب)
- ۴۰۹- امیر برومند (زندان بابلسر)
- ۴۱۰- مهدی معماری (زندان اوین)
- ۴۱۱- امان‌الله درویش (زندان‌های دیزیل آباد کرمانشاه - بندرماهشهر ناو)
- ۴۱۲- رقیه عزیزی (زندان‌های فومن و رشت)
- ۴۱۳- مهری نعیمی (زندان‌های اوین - سپاه مشهد- وکیل آباد مشهد)



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۴۱۴- جواد پورملا (زندان‌های اهواز- شوشتر- دزفول - شیراز)
- ۴۱۵- محمد بهرامی فرید (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۴۱۶- حامد پیرا (زندان‌های سرپلۀ اراک - شهربانی و سپاه)
- ۴۱۷- علیرضا متین تبار (زندان اوین)
- ۴۱۸- عباس بهرامی فرید (زندان اوین)
- ۴۱۹- قاسم بهرامی (زندان همدان)
- ۴۲۰- محمد مسعودی (زندان‌های سپاه بروجرد- اوین)
- ۴۲۱- علی رئسان (زندان‌های کمیته و سپاه میاندوآب)
- ۴۲۲- مهدی درچه زاده (زندان دستگرد اصفهان)
- ۴۲۳- محمد ارگنجی (زندان سپاه تربت حیدریه)
- ۴۲۴- آیت فلاحتی (زندان‌های اوین - قزلحصار- بندرماهشهر ناو)
- ۴۲۵- عبدالرضا اقبالپور (زندان عادل آباد شیراز)
- ۴۲۶- نعمت فیروزی (زندان‌های اراک)
- ۴۲۷- احمد معلمی (زندان‌های اوین- گوهردشت- قزلحصار- اصفهان- بازداشتگاه عشرت آباد سپاه)
- ۴۲۸- مسعود نعمتی (زندان‌های جمشیدیه ۳۶۶- اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۴۲۹- رضا رشیدی (زندان‌های اهواز- تهران)
- ۴۳۰- سعید حیدری (زندان سپاه قروه)
- ۴۳۱- مجید حقیقیان (زندان‌های مرکزی سپاه و دستگرد اصفهان)
- ۴۳۲- نسرین ک (زندان‌های خوزستان)
- ۴۳۳- دارا ملکی (زندان گوهردشت)
- ۴۳۴- محمد صفا (زندان‌های اطلاعات سپاه - باغ کاشفی معروف به هتل - دستگرد اصفهان)
- ۴۳۵- سعید ن (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۴۳۶- سیما کامیار (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۴۳۷- احمد تاجگردون (زندان کرمان)
- ۴۳۸- پیمان حمزی (زندان سپاه بندرعباس)
- ۴۳۹- شکرالله اقبالی (زندان رودسر)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۴۴۰- فرامرز حبیبی (زندان سپاه کرمانشاه)
- ۴۴۱- برات ابودردا (زندان دستگرد اصفهان)
- ۴۴۲- محمود حقیقت (زندان‌های خوی و ارومیه)
- ۴۴۳- محمود ح (زندان مشهد)
- ۴۴۴- مراد موسوی (زندان‌های خرم‌آباد- ملایر- اوین - عشرت آباد)
- ۴۴۵- هادی لقمانی (زندان‌های اوین و قزلحصار)
- ۴۴۶- مهران گرزن (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۴۴۷- منصور کنگره (زندان‌های سپاه - سپیدار اهواز- اوین)
- ۴۴۸- محمد کریمی راهجردی (زندان اوین)
- ۴۴۹- محمد جوانمردی (زندان‌های سپاه اصفهان- قهدریجان- زرین شهر- مبارکه و فولادشهر)
- ۴۵۰- حسن اورگنجی (زندان اطلاعات مشهد)
- ۴۵۱- عباس پرامی (زندان اصفهان)
- ۴۵۲- احد خوش باطن (زندان‌های اردبیل و تبریز)
- ۴۵۳- ربابه افراز (زندان اردبیل)
- ۴۵۴- خسرو جویانی (زندان اردبیل)
- ۴۵۵- حسنعلی عباس زاده (زندان اوین)
- ۴۵۶- حبیب ص. ک (زندان‌های گوهردشت - اوین)
- ۴۵۷- وحید چیتگر (زندان گوهردشت)
- ۴۵۸- ماهرو خطیب (زندان اوین)
- ۴۵۹- حسن رجبی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۴۶۰- ابوالقاسم فولادوند (زندان گوهردشت)
- ۴۶۱- مجید اسدی (زندان گوهردشت)
- ۴۶۲- مهدی فراحی شاندیز (زندان مرکزی کرج)
- ۴۶۳- محمد آشتیانی عراقی (زندان مرکزی کرج)
- ۴۶۴- شیرزاد لرستانی (محکومیت ۲۲ سال)
- ۴۶۵- رسول صالحی (محکومیت ۲۲ سال)



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۴۶۶- رسول بانگین (محکومیت ۱۹ سال)
۴۶۷- سعید محمدی (محکومیت ۱۹ سال)
۴۶۸- سعید احمدزاده (محکومیت ۱۹ سال)
۴۶۹- ولی تمدن (محکومیت ۱۹ سال)
۴۷۰- بهمن بختیاری (محکومیت ۱۵ سال)
۴۷۱- صادق الحسنی (محکومیت ۱۵ سال)
۴۷۲- مازیار شرقی (محکومیت ۱۱ سال)
۴۷۳- جاوید احمدی (محکومیت ۷ سال)
۴۷۴- کاظم جعفری (محکومیت ۷ سال)
۴۷۵- سهراب خسروی (محکومیت ۵ سال)
۴۷۶- کاوه آهنگر (محکومیت ۴ سال)
۴۷۷- مهراد آرمان (زندان اوین)
۴۷۸- احمد کافی (زندان اوین)
۴۷۹- جعفر ظفری (زندان اوین)
۴۸۰- علیرضا شقاچی (زندان اوین)
۴۸۱- عزیز فروغی (زندان اوین)
۴۸۲- حسن میلانی (زندان تبریز)
۴۸۳- وحید خراسانی (زندان سمنان)
۴۸۴- حسنعلی زارعی فرد (زندان اردبیل)
۴۸۵- علیرضا پسرداری (زندان گوهردشت)
۴۸۶- علیرضا صادقی (زندان تبریز)
۴۸۷- سینا کاشانی (زندان کاشان)
۴۸۸- ساسان زنده دل (زندان اوین)
۴۸۹- میترا قمی (زندان لنگرود قم)
۴۹۰- مهدی یزدی (زندان اوین)
۴۹۱- سهیل رضایی (زندان اوین)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۴۹۲- حمیدرضا شیری (زندان گوهردشت)
۴۹۳- علی تقوایی (زندان اوین)
۴۹۴- محمد فومنی (زندان شفت)
۴۹۵- هومن رهایی (زندان اوین)
۴۹۶- زهره همدانی (زندان همدان)
۴۹۷- فروغ لنگرودی (زندان لنگرود قم)
۴۹۸- حسین پرتوی (زندان اوین)
۴۹۹- پروین دامغانی (زندان لنگرود قم)
۵۰۰- احمد میرزا جانی (زندان کاشان)
۱- علی ب (زندان لنگرود)
۲- حنیف فیاضی (زندان کرمانشاه)
۳- محمود سرابی (زندان اوین)
۴- محمد لطفی (زندان سمنان)
۵- علی طیفی (زندان اوین)
۶- اکبر مهدوی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
۷- احمد رحیمی (زندان اوین)
۸- آرش نامی (زندان اوین)
۹- فروغ صالحی (زندان اوین)
۱۰- اصغر نصرتی (زندان قم)
۱۱- پیمان احمدی (زندان سمنان)
۱۲- مریم جامی (زندان سمنان)
۱۳- بابک خرمدین (زندان اوین)
۱۴- علیرضا پورمند (زندان اوین)
۱۵- ابراهیم احمدی (زندان دیزیل آباد کرمانشاه)
۱۶- کاوه عزیزی (زندان همدان)
۱۷- هستی قمی (زندان قم)



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۵۱۸- حیدر محمدی (زندان قزلحصار)
- ۵۱۹- امین فاضل (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۵۲۰- مهدی حسنی (زندان تربت حیدریه)
- ۵۲۱- زینت مؤمنی (زندان اوین)
- ۵۲۲- سهیل عربی (زندان دریند- تهران بزرگ)
- ۵۲۳- امید ایرانخواه (محکومیت ۷ سال)
- ۵۲۴- باران بهرامی (محکومیت ۷ سال)
- ۵۲۵- سعید دوستی (زندان اوین)
- ۵۲۶- بهمن عظیمی (زندان کمیته مرکزی)
- ۵۲۷- سپهر رهابی (زندان اوین)
- ۵۲۸- بهنام پوردانش (زندان اهواز)
- ۵۲۹- محمد تصویری (زندان کازرون)
- ۵۳۰- بهروز گندمانی (زندان سنندج)
- ۵۳۱- بابک کمانگر (زندان اوین)
- ۵۳۲- عبدالله عباسی (زندان مشهد)
- ۵۳۳- شهاب نورانی (زندان یونسکو)
- ۵۳۴- مالک علوی (زندان قزلحصار)
- ۵۳۵- حسین آزادی (زندان دزفول)
- ۵۳۶- محسن عظیمی (زندان اوین)
- ۵۳۷- هوشنگ بیژنی (زندان اراک)
- ۵۳۸- سهراب تدین (زندان گوهردشت)
- ۵۳۹- شهربانو شازند (زندان دیزل آباد)
- ۵۴۰- هادی جعفری (زندان اوین)
- ۵۴۱- یاشار سولدوزی (زندان تبریز)
- ۵۴۲- سیاوش شمس (زندان مسجدسلیمان)
- ۵۴۳- احمد سفری (زندان دیزل آباد کرمانشاه)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۵۴۴- محسن باقری (زندان اوین)
۵۴۵- فرزانه بیانی (زندان سمنان)
۵۴۶- ریزعلی محمدی (زندان دهدشت)
۵۴۷- طاهر وحیدی (زندان بروجن)
۵۴۸- حسین پناهی (زندان اوین)
۵۴۹- علی اخلاقی (زندان اوین)
۵۵۰- جعفر تقی پور (زندان رامسر)
۵۵۱- حمید شهریاری (زندان وکیل آباد مشهد)
۵۵۲- سیاوش دانش پژوه (زندان اهواز)
۵۵۳- ستاره تهرانی (زندان اوین)
۵۵۴- علی عالی (زندان اوین)
۵۵۵- علی تهرانی (زندان تبریز)
۵۵۶- کامران حق پرست (زندان اوین)
۵۵۷- عمو شعبان (زندان اوین)
۵۵۸- منصور خسروی (زندان آبادان)
۵۵۹- آرش فریدونی (زندان اوین)
۵۶۰- مرتضی دانش (زندان اوین)
۵۶۱- بهناز کاویانی (زندان اوین)
۵۶۲- بهزاد خسروی (زندان اوین)
۵۶۳- مجید مشرف (زندان اوین)
۵۶۴- فرهاد از تهران (زندان اوین)
۵۶۵- عبدی هزارخانی (زندان اوین)
۵۶۶- مجتبی ربیعی (زندان‌های اوین - قم)
۵۶۷- رمضانعلی رعیت‌پور (زندان‌های قائم‌شهر - ساری)
۵۶۸- رقیه زارعی (زندان‌های شیراز - قم - اوین - قزل‌حصار)
۵۶۹- فرید فلاحتی (زندان‌های دیزل آباد کرمانشاه - قزل‌حصار)



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۵۷۰- مهدی امیری (زندان اوین)
- ۵۷۱- مسعود خواجه‌علی (زندان شهرکرد)
- ۵۷۲- صفر فرهی (زندان عادل آباد شیراز)
- ۵۷۳- نادر مددزاده (زندان کمیته)
- ۵۷۴- مجتبی روزبهانی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۵۷۵- علی‌اکبر نیک‌بخت سروستانی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۵۷۶- رضا کشاورز (زندان‌های مختلف اصفهان)
- ۵۷۷- زینب کرمابلادی (زندان اوین)
- ۵۷۸- فردین عسگری (زندان عباس‌آباد بهشهر)
- ۵۷۹- علی رادیفر (زندان‌های ساری و بهشهر)
- ۵۸۰- توفیق عقیلی (زندان بویه گرگان)
- ۵۸۱- محمد حسامی (زندان‌های دیزل آباد کرمانشاه - اوین)
- ۵۸۲- چنگیز نیکوکار (زندان اوین)
- ۵۸۳- محمد ادبی (زندان اوین)
- ۵۸۴- حمید الف (زندان اوین)
- ۵۸۵- محمود ممبینی (زندان دزفول)
- ۵۸۶- صفیه سعیدا (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۵۸۷- فریق لهونی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۵۸۸- بهروز جوادی (زندان اوین)
- ۵۸۹- محمد اکبری (زندان تبریز)
- ۵۹۰- حسن حسنی (زندان دستگرد اصفهان)
- ۵۹۱- مجید اخلاقی (زندان‌های آستانه اشرفیه - مالک اشتر لاهیجان)
- ۵۹۲- سیروس ساجدی آبکنار (زندان رشت)
- ۵۹۳- نعمت دستان (زندان‌های رشت - اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۵۹۴- بهرام رستمی (زندان‌های صومعه سرا - قزلحصار - اوین)
- ۵۹۵- علی باقری (زندان انزلی - اوین)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۵۹۶- مصطفی سلیمانی (زندان اوین)
۵۹۷- محمد ثابت رفتار (زندان اوین)
۵۹۸- نادر مرادی (زندان اوین)
۵۹۹- نادر درگاهی (زندان ارومیه)
۶۰۰- فرید حسن‌زاده (زندان‌های شهربانی بند سیاسی و تپه نادری اردبیل)
۱- علی‌اکبر یکتاجباری فومنی (زندان سمنان)
۲- مقداد میثاقی (محکومیت ۱۹ سال)
۳- مهدی قوشچی (محکومیت ۱۱ سال)
۴- فرهاد پارسا (محکومیت ۱۰ سال)
۵- اشکان شکاری (محکومیت ۳ سال)
۶- پدرام اصغری (زندان وکیل آباد مشهد)
۷- شهاب بختیاری (زندان اصفهان)
۸- مرادعلی گرامی‌پور (زندان کرمانشاه)
۹- محسن پرویزی (زندان اوین)
۱۰- رحیم آزاد (زندان اصفهان)
۱۱- محمد حجتی (زندان‌های کازرون - ایلام - عadel آباد شیراز)
۱۲- اکرم رحیمی (زندان اوین)
۱۳- آرزو معینی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
۱۴- جواد امینی نیا (زندان‌های اوین - گوهردشت)
۱۵- آزاد رضایی (زندان‌های اوین - مینودشت)
۱۶- شهاب درخشانیان (زندان ساری)
۱۷- شهین اصغری راد (زندان‌های رشت - تبریز)
۱۸- اسماعیل حضرتی (زندان در گیلان)
۱۹- آسیه نیکومنش (زندان قزلحصار)
۲۰- احمد رضا بهنودی (زندان در گیلان)
۲۱- احترام توکل نژاد (زندان در گیلان)



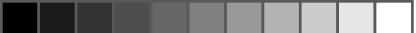
گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۶۲۲- عالیه قلیزاده (زندان در گیلان)
- ۶۲۳- مصطفی نیک پندار (زندان در گیلان)
- ۶۲۴- عبدالله بصیری (زندان تبریز)
- ۶۲۵- حسین فیض (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۶۲۶- هاشم قوامی زاده (زندان اوین)
- ۶۲۷- حوریه شمیرانی (زندان اوین)
- ۶۲۸- رضا باستانی (زندان‌های میاندوآب - تبریز)
- ۶۲۹- فربا عمادی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۶۳۰- مجتبی قطبی (زندان الیگودرز)
- ۶۳۱- هوشنگ عابدی (زندان شیراز)
- ۶۳۲- مسعود عرب چوبدار (زندان‌های گوهردشت - قزلحصار)
- ۶۳۳- مصطفی خادم الرضا (زندان مشهد)
- ۶۳۴- احد رضا بابایی چشمکوبی (زندان‌های رجایی شهر- دیزل آباد کرمانشاه)
- ۶۳۵- سعید خدایی (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۶۳۶- داود پهلوان باقری (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۶۳۷- علی جوادی (زندان‌های ساری - سپاه قائمشهر)
- ۶۳۸- مهدی شریفی (زندان گوهردشت)
- ۶۳۹- زهرا فیروزان (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۶۴۰- نسرین فیض (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۶۴۱- عبدالرسول ابراهیمیان دهکردی (زندان‌های ارومیه - خوی)
- ۶۴۲- مجید صاحب‌جمع (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۶۴۳- اصغر مهدیزاده (زندان‌های تهران - کرج - صومعه سرا- فومن - رشت)
- ۶۴۴- اسدالله نبوی چشمی (زندان‌های سمنان - اوین (۲۰۹)
- ۶۴۵- اکبر شفقت (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۶۴۶- حسن ظریف ناظریان (زندان‌های قزلحصار- اوین) نویسنده کتاب رمز ماندگاری - خاطرات زندان



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۶۴۷- حیدر یوسفی (زندان‌های اوین - قزلحصار - کمیته مشترک - گوهردشت)
- ۶۴۸- محمد راپوتام (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۶۴۹- محمد زند (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۶۵۰- اکبر صمدی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۶۵۱- حسن اشرفیان (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۶۵۲- محمد رحیم تقی پور (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۶۵۳- اصغر معینی کربنکنی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۶۵۴- مجتبی اخگر (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۶۵۵- محمد سرخیلی (زندان‌های اوین - گوهردشت)
- ۶۵۶- مریم حسن شیشه بر (زندان اوین)
- ۶۵۷- خدیجه (مریم) عرب مشاعی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۶۵۸- مریم دلفی (زندان‌های اهواز - زاهدان)
- ۶۵۹- شهرلا احسانی ناطق (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۶۶۰- میترا ایلخانی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۶۶۱- مليحه امینی (زندان اوین)
- ۶۶۲- ایران (مهین) بیرانوند (زندان‌های اندیمشک - دزفول)
- ۶۶۳- عالمتاج محمودی (زندان اوین)
- ۶۶۴- مهشید رستمی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۶۶۵- علی ابریشم کار (زندان‌های کارون - اهواز)
- ۶۶۶- مسعود ابوبی راد (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت - بابل)
- ۶۶۷- ابدال اسدی (زندان‌های مسجدسلیمان - شوشتر - گوهردشت - قزلحصار - اوین - اهواز)
- ۶۶۸- هادی اسکندری (زندان‌های قزلحصار - گوهردشت - اوین)
- ۶۶۹- نادر اعتمادی (زندان‌های قزلحصار - ساووه)
- ۶۷۰- غلامرضا آئین جمشید (زندان‌های تبریز - ارومیه)
- ۶۷۱- احمد رضا بابایی (زندان دستگرد اصفهان)
- ۶۷۲- غلامرضا بشارت (زندان‌های قزلحصار - ماهشهر)



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

۶۷۳. سعید بنازاده امیرخیزی (زندان اوین)
۶۷۴. غلامعلی بیرقدار (زندان‌های وکیل آباد مشهد- اوین)
۶۷۵. اکبر بیگدلی (زندان‌های زنجان - اوین)
۶۷۶. حسین پایدارآرانی (زندان کاشان)
۶۷۷. رمضان پایکار (زندان آمل)
۶۷۸. عباس ترابی (زندان‌های زاهدان - اوین - قزلحصار)
۶۷۹. مسعود جوادزاده (زندان‌های رشت - گوهردشت کرج)
۶۸۰. مجتبی حسینی (زندان‌های کمیته مشترک - ارومیه - اوین)
۶۸۱. حمید خزایی (زندان اوین)
۶۸۲. فرامرز رمضان نیا (زندان‌های گوهردشت - بابل - ساری)
۶۸۳. عادل سعادتمند (زندان همدان)
۶۸۴. عنایت سهرابی (زندان‌های ایلام - دیزل آباد کرمانشاه - زندان ساحلی قم)
۶۸۵. محمدعلی سیف (زندان نهادن)
۶۸۶. علی شمس افضلی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
۶۸۷. محمدصادق صادقی اردستانی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
۶۸۸. غلامحسین گودرزی (زندان‌های بروجرد- خرم آباد)
۶۸۹. حمید گودرزی (زندان اوین - اهواز)
۶۹۰. اسماعیل مرادمند (زندان کرمان)
۶۹۱. یحیی مکوندی (زندان‌های قزلحصار-اوین - گوهردشت - سپاه)
۶۹۲. محمدحسن مؤذن (زندان‌های قزلحصار- بهبهان)
۶۹۳. نصرالله علیمرادی (زندان‌های رامسر- نشتارود- مازندران)
۶۹۴. بهروز سوری (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
۶۹۵. آزادعلی حاجیلویی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
۶۹۶. حجت ضابطی (زندان‌های وکیل آباد مشهد)
۶۹۷. آذر منافی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
۶۹۸. رحیم مهاجر (زندان‌های زنجان - تبریز)



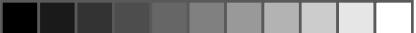
گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۶۹۹- مظفر بابایا (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۷۰۰- مهدی بهادری (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت - وکیل آباد مشهد)
- ۷۰۱- نسرین عبدی (زندان بروجرد)
- ۷۰۲- خسرو ملک زاده (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۷۰۳- فضل الله مظاہر (زندان سمنان)
- ۷۰۴- غلامرضا قهرمانی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۷۰۵- مریم جوان (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۷۰۶- حسین فارسی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- نویسنده کتاب یک کهکشان ستاره - خاطرات زندان**
- ۷۰۷- طاهر مجیدی (زندان ایلام)
- ۷۰۸- محمود رویایی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- نویسنده ۵ جلد کتاب آفتابکاران - خاطرات زندان**
- ۷۰۹- طاهره محمدیان (زندان دستگرد اصفهان)
- ۷۱۰- آذر آحدی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۷۱۱- پروین پوراقبال (زندان اوین)
- ۷۱۲- عاتقه رضویان (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۷۱۳- مریم رمضانی (زندان‌های ساری - آمل)
- ۷۱۴- حلیمه زاهد (زندان‌های گرگان - کردکوی - بندرگز)
- ۷۱۵- زهرا سراج (زندان‌های قصرشیرین - گرگان)
- ۷۱۶- فاطمه حسن شیشه بر (زندان اوین)
- ۷۱۷- زهرا قاسمی (زندان خرم آباد)
- ۷۱۸- لیلا قنبری (زندان‌های دیزل آباد کرمانشاه - ایلام)
- ۷۱۹- زینت مجیدی (زندان نوشتر)
- ۷۲۰- فاطمه محمدطاهرنبار (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۷۲۱- علی ابوالفتحی (زندان‌های بروجرد - خرم آباد)
- ۷۲۲- اسدالله بهرامی (زندان‌های عشرت آباد - اوین)



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۷۲۳- مسعود امیرپناهی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۷۲۴- غلامرضا جلال (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۷۲۵- حمید طاهری (زندان تبریز)
- ۷۲۶- عبدالمالک بارانی (زندان‌های ایرانشهر - زاهدان)
- ۷۲۷- صفری خانمحمدی (زندان عادل آباد شیراز)
- ۷۲۸- شهربانو فسنقری (زندان سبزوار)
- ۷۲۹- سیمین خوشنویس طربه (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۷۳۰- هما محمود حکیمی (زندان اوین)
- ۷۳۱- خاتون بنی مهدی دهکردی (زندان دستگرد اصفهان)
- ۷۳۲- نجاح جواهیری (زندان اوین)
- ۷۳۳- اعظم فاطمی (زندان ساوه)
- ۷۳۴- کلثوم اشهد (زندان سمنان)
- ۷۳۵- عذرًا خزایی (زندان‌های اوین - خوی)
- ۷۳۶- محبوبه پورنقی (زندان ملایر)
- ۷۳۷- زهرا گنجشکی (زندان بابل)
- ۷۳۸- حسنی منصوری (زندان‌های اصفهان - فومن)
- ۷۳۹- طاهره شاکری (زندان‌های قزلحصار - سمنان - شاهروود)
- ۷۴۰- شمسی روشنایی (زندان اوین)
- ۷۴۱- نرگس شفیعی بوشهر (زندان قزوین)
- ۷۴۲- عاصفه مهدیزاده (زندان‌های رشت - تبریز)
- ۷۴۳- زهرا دخت مسرور (زندان رشت)
- ۷۴۴- فیروزه صداقت (زندان اوین - قزلحصار)
- ۷۴۵- منیژه علیاری (زندان اوین)
- ۷۴۶- فرشته نبیئی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۷۴۷- فریده گودرزی (زندان‌های همدان - نهاوند)
- ۷۴۸- ابوالفضل محزون (زندان‌های قزلحصار - گوهردشت - قزوین)



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۷۴۹- اشرف آذرنگی (زندان تبریز)
- ۷۵۰- محبوبه توسلی (زندان قزلحصار)
- ۷۵۱- مریم حاج خانیان (زندان‌های بابل - اوین - قزلحصار)
- ۷۵۲- ناهید سعادت (زندان تبریز)
- ۷۵۳- شهرزاد علوی (زندان اوین)
- ۷۵۴- اکرم جباری (زندان قزوین)
- ۷۵۵- اکبر کاظمی (زندان‌های اوین - قزلحصار - لاهیجان)
- ۷۵۶- مهدی عبدالرحیمی (زندان تبریز)
- ۷۵۷- سعید رجایی‌پور (زندان‌های آستارا - انزلی - طوالش - رشت)
- ۷۵۸- اسماعیل تقی پور (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۷۵۹- حسین ناظم بکایی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۷۶۰- رضا حسن‌پور (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۷۶۱- بابک حسامی (زندان‌های نقده - ارومیه)
- ۷۶۲- صادق چوبک (زندان‌های اوین - گوهردشت)
- ۷۶۳- یاور اکبری (زندان کارون اهواز)
- ۷۶۴- رامین تهرانی (زندان‌های اوین - گوهردشت)
- ۷۶۵- سالار نجمی (زندان سپاه همدان)
- ۷۶۶- بهار رضائی (زندان رشت)
- ۷۶۷- امیر کمالی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۷۶۸- نادره سلماسی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۷۶۹- رامین خبازان (اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۷۷۰- حسین توحیدی (زندان اوین)
- ۷۷۱- یونس یوسفیان (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۷۷۲- فرزین حاتمی (زندان‌های کازرون - عادل آباد شیراز)
- ۷۷۳- کتایون حاتمی (زندان سپاه شیراز)
- ۷۷۴- ابوالفضل بیهقی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

۷۷۵- ستاره قویدل (زندان‌های اوین - قزلحصار)

۷۷۶- آرش احمدی (زندان‌های اوین - قزلحصار)

۷۷۷- فرهاد دلکش (زندان اوین)

۷۷۸- کاوه حمیدی (زندان‌های تبریز- ارومیه)

۷۷۹- مهین فتحی (زندان عادل آباد شیراز)

۷۸۰- سیاوش صالح (محکومیت ۹ سال)

۷۸۱- مهری حاجی نژاد (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)

نویسنده کتاب آخرین خنده لیلا- خاطرات زندان

۷۸۲- متین کریم (زندان جهانبانی - اوین)

نویسنده کتاب نبردی برای همه - خاطرات زندان

۷۸۳- بهشته مبصری (زندان‌های اوین - قزلحصار)

۷۸۴- فتانه عوض پور (زندان‌های اوین - قزلحصار)

۷۸۵- زهرا همدانی (زندان اوین)

۷۸۶- زهره کامیاب شریفی (زندان قزلحصار- اوین)

۷۸۷- مرضیه نوری مهربانی (زندان‌های اوین - دیزل آباد کرمانشاه)

۷۸۸- طیبه وحدت نیا (زندان‌های اوین - قزلحصار)

۷۸۹- مهری علیقلی (زندان‌های اوین - قزلحصار)

۷۹۰- پوران نائی (زندان‌های باغ جهانبانی - قزلحصار- اوین - واحد مسکونی)

۷۹۱- نجمه حاج حیدری (زندان‌های اوین - قزلحصار)

۷۹۲- فروغ گلستان (زندان بافت کرمان)

نویسنده کتاب راز شب - خاطرات زندان

۷۹۳- اعظم حاج حیدری (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)

نویسنده کتاب بیهای انسان بودن - خاطرات زندان

۷۹۴- مهین لطیف (زندان اوین)

نویسنده کتاب اگر دیوارها لب می‌گشودند- خاطرات زندان

۷۹۵- مليحه مقدم (زندان‌های اوین - قزلحصار)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

نویسنده کتاب کرانه حقیقی یک رویا—خاطرات زندان

۷۹۶- هنگامه حاجی حسن (زندان‌های اوین - قزلحصار)

نویسنده کتاب چشم در چشم هیولا—خاطرات زندان

۷۹۷- هما جابری (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)

نویسنده کتاب مجمعالجزایر رنج - خاطرات زندان

۷۹۸- مژگان کوکبی (زندان ساری)

۷۹۹- مهری سعادت (زندان تبریز)

۸۰۰- خدیجه هادیلو (زندان‌های اوین - قزلحصار)

۸۰۱- کبری یزدیان آزاد (زندان اوین)

۸۰۲- کبری میر باقری (زندان‌های اوین - قزلحصار)

۸۰۳- بهرام جنت صادقی (زندان رامسر- تنکابن)

۸۰۴- نصرت جوادی (زندان کرمان)

۸۰۵- مکیه جهانبخش (زندان بهبهان - قزلحصار)

۸۰۶- علیرضا حاتمی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)

۸۰۷- اعظم نیاکان (زندان‌های اوین - قزلحصار)

۸۰۸- زهرا ربیعی (زندان‌های اوین - قزلحصار)

۸۰۹- معصومه شهسوارحسینی (زندان اوین)

۸۱۰- مهناز صمدی (زندان اوین)

۸۱۱- مریم قانع (زندان‌های اوین - قزلحصار)

۸۱۲- حمیرا واضحان (زندان‌های اوین - قصر- قزلحصار)

۸۱۳- عذرًا گنجیان (زندان ساری)

۸۱۴- زهرا گودرزی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)

۸۱۵- سعید مختاری (زندان‌های ماهشهر- اوین - قزلحصار)

۸۱۶- محمدمهدی مرشدی (زندان‌های سیرجان - کرمان)

۸۱۷- فرشته مصلحی (زندان‌های اوین - قزلحصار)

۸۱۸- معصومه یزدانی (زندان‌های رشت - اوین - قزلحصار)



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۸۱۹- شهریار میرزائیان (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۸۲۰- هاشم میرعالی (زندان ملایر)
- ۸۲۱- نیر نسبی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۸۲۲- مریم متولی (زندان قائمشهر)
- ۸۲۳- راضیه شهیدزاده (زندان‌های اصفهان - اهواز- آبدان)
- ۸۲۴- رحمان محمدجانپور (زندان بابل)
- ۸۲۵- نسرین یونسی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۸۲۶- محسن تاج‌الدین (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۸۲۷- مهدی حسینی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۸۲۸- اکرم فرجی (زندان‌های اراک - سندج)
- ۸۲۹- محمدحسین قاسمی پناهی (زندان تبریز)
چند ساعت قبل از اعدام فرار کرد.
- ۸۳۰- مریم کاوانی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۸۳۱- خدیجه برهانی (زندان قزوین)
- ۸۳۲- پرشنگ خلیقی (زندان‌های اوین - گوهردشت)
- ۸۳۳- احمد رضا الفت (زندان عادل آباد شیراز)
- ۸۳۴- علی اصغر طیاری (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۸۳۵- حسین طیارزاده (زندان قزوین)
- ۸۳۶- رمضانعلی نیک روش (زندان‌های رشت - اوین)
- ۸۳۷- ثریا یزدان سپاس (زندان اوین)
- ۸۳۸- علیرضا گرجی (زندان دزفول)
- ۸۳۹- خسرو امیری (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۸۴۰- موسی ایزکیان (زندان‌های رامسر- شهرسوار)
- ۸۴۱- یوسف نبی پور (زندان‌های قائم‌شهر- ساری)
- ۸۴۲- عباس شیدایی (زندان رشت)
- ۸۴۳- غلامعلی چیت ساز (زندان بازداشتگاه شیراز)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۸۴۴- مسعود راتبی (زندان‌های اوین - دستگرد اصفهان)
- ۸۴۵- مرتضی رضوی (زندان سپاه بهشهر)
- ۸۴۶- شهناز سعیدی (زندان اوین)
- ۸۴۷- فرح شبیانی (زندان عادل آباد شیراز)
- ۸۴۸- علی شیرگاهی (زندان ارومیه)
- ۸۴۹- فریبا شیروانیان (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۸۵۰- فرهاد صداقتی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۸۵۱- بهمن عابدی (زندان صومعه سرا)
- ۸۵۲- محمد رضا فلاحتی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۸۵۳- محسن معصومی (زندان‌های اوین - اصفهان - اراک)
- ۸۵۴- کریم قریشی (زندان ارومیه)
- ۸۵۵- سیدمصطفی کاشانی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۸۵۶- رسول کرمی (زندان قزوین)
- ۸۵۷- منیژه کشمیری (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۸۵۸- فرح مبصری (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۸۵۹- هدایت محمدی (زندان‌های شیراز - بهبهان - قزلحصار)
- ۸۶۰- غلامحسین مژروعی (زندان اصفهان)
- ۸۶۱- هادی نصیری (زندان سمنان)
- ۸۶۲- حمیدرضا نصری قجری (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۸۶۳- مریم نوجوان آلانقدیم (زندان تبریز)
- ۸۶۴- سعید وزیری (زندان سمنان)
- ۸۶۵- مهدی حاج حسینی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۸۶۶- بهمن صالحی (زندان لاهیجان)
- ۸۶۷- ارشیدر صحبت (زندان‌های تبریز - اردبیل)
- ۸۶۸- مهدی فرزان (زندان دستگرد اصفهان)
- ۸۶۹- مجید نوروزی (زندان‌های اوین - گوهردشت)



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۸۷۰- عاتقه جلالیان (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۸۷۱- ابراهیم حائری (زندان اوین)
- ۸۷۲- ربابه حقگو (زندان‌های رشت - روبار- اوین - قزلحصار)
- ۸۷۳- احمد رهبر (زندان‌های رشت - لاهیجان - آستانه اشرفیه)
- ۸۷۴- مریم صادقی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۸۷۵- منیر صراحتی (زندان بابل)
- ۸۷۶- هدایت علوی (زندان‌های اهواز- ماشهر)
- ۸۷۷- نسرین مژده (زندان‌های قزلحصار- اوین)
- ۸۷۸- طیبه مسیح (زندان‌های یزد- اوین)
- ۸۷۹- پرویز مصafa (زندان‌های قزلحصار- گوهردشت)
- ۸۸۰- پروین اسدی (زندان‌های اوین - قزلحصار- زنجان)
- ۸۸۱- محمد عمرانی (زندان‌های عادل آباد شیراز- کرمان)
- ۸۸۲- فهیمه بوداغی (زندان‌های قائمشهر- ساری)
- ۸۸۳- عبدالرسول حبیب اخیاری (زندان دستگرد اصفهان)
- ۸۸۴- علی اصغر اکبرنیا (زندان‌های بابل - گوهردشت)
- ۸۸۵- اکرم ایمانی (زندان قزلحصار)
- ۸۸۶- مریم آزاد (زندان‌های اوین - گوهردشت - وکیل آباد مشهد- سمنان)
- ۸۸۷- مسعود پویان مهر (زندان رودسر)
- ۸۸۸- معصومه ترابی (زندان‌های اوین - رودسر- بهشهر- بندرگز)
- ۸۸۹- نعمیه حاج حسینی فرد (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۸۹۰- زهرا خادمی (زندان گلپایگان)
- ۸۹۱- افسر ساعتچی (زندان لاهیجان)
- ۸۹۲- حمیدرضا صدردقانی (زندان‌های لاهیجان - رشت - انزلی)
- ۸۹۳- زینب صفائی (زندان‌های قزلحصار- اوین)
- ۸۹۴- ناهید طاهری (زندان همدان)
- ۸۹۵- محمدحسن لقمانی (زندان شیراز)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۸۹۶- سیما لولاکی (زندان کرمان)
- ۸۹۷- مرتضی هاشمی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۸۹۸- صدیقه بویری (زندان اهواز)
- ۸۹۹- جلال خورسندی (زندان‌های آستانه اشرفیه - لاهیجان)
- ۹۰۰- حسین شادلو (زندان جمشیدیه تهران)
- ۹۰۱- محمدحسن پناهی (زندان بروجرد)
- ۹۰۲- احمدعلی کاسیان (زندان‌های ورامین - گرمسار - سمنان - دماوند)
- ۹۰۳- نسرین نوذری (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۹۰۴- رضا ویسی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۹۰۵- حمیدرضا ملاح (زندان‌های سمنان - اوین - دامغان)
- ۹۰۶- شهریار فعلی پور (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۹۰۷- صدرالله اعتدالی (زندان‌های بهبهان - گچساران - شیراز)
- ۹۰۸- فهیمه فدایی (زندان شهرکرد)
- ۹۰۹- حسن بشارتی (زندان‌های تبریز - اردبیل)
- ۹۱۰- جمشید بهمنی (زندان‌های قزلحصار - ماهشهر)
- ۹۱۱- محمدجعفر پسندیده (زندان‌های رشت - اوین - قزلحصار)
- ۹۱۲- محسن حاجیان (زندان اوین)
- ۹۱۳- سیدوحید دانشور (زندان‌های شاهروド - سمنان)
- ۹۱۴- حجت الدین رضائی (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۹۱۵- مانданا روستایی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۹۱۶- مرضیه السادات صالحی (زندان‌های میانکوه - بهبهان)
- ۹۱۷- ویدا صالحی (زندان‌های گچساران - بهبهان)
- ۹۱۸- کاملیا فتاپور (زندان دستگرد اصفهان)
- ۹۱۹- پروین ملاح (زندان اوین)
- ۹۲۰- همایون منجمی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۹۲۱- مهران نیک سیر (زندان گرگان)



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۹۲۲- احمد هوشی (زندان تبریز)
- ۹۲۳- زینب توکلی (زندان بابل)
- ۹۲۴- اقدس حسنی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۹۲۵- مجید خورسندی آستانه (زندان لاهیجان)
- ۹۲۶- طاهره بازرگان (زندان‌های عشرت آباد - جمشیدیه - اوین)
- ۹۲۷- محمد رضا رحیمی کهکی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۹۲۸- معصومه رضایی دیزجی (زندان ارومیه)
- ۹۲۹- علیرضا غلامی برم کوهی (زندان قزوین)
- ۹۳۰- محمد فرمانی (زندان کچویی کرج)
- ۹۳۱- احمد فرهمندیان (زندان‌های گچساران - شیراز - بهبهان)
- ۹۳۲- حبیب‌الله‌دادی گودرزی (زندان اوین)
- ۹۳۳- کرملی مختاری (زندان باغ جهانی)
- ۹۳۴- مریم مقصودی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۹۳۵- تقی باغداردلگشا (زندان‌های بابل - مشهد)
- ۹۳۶- فرشته مجاهدینیا (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۹۳۷- شهین رنجبر (زندان تبریز)
- ۹۳۸- فاطمه رضایی کوچکسرایی (زندان بابل)
- ۹۳۹- عادل پور جعفر (زندان‌های رضوانشهر - هشتپر طوالش)
- ۹۴۰- علی سرابی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار - مشهد - بجنورد)
- ۹۴۱- حجت ابراهیمی (زندان‌های اوین - تبریز)
- ۹۴۲- مصطفی آسیفی (زندان‌های قائم‌شهر - ساری)
- ۹۴۳- محمدعلی حقگو (زندان‌های رشت - چالوس - هشتپر طوالش)
- ۹۴۴- محمد رضا خزایی (زندان ساری)
- ۹۴۵- جلیل فرقانی (زندان اوین)
- ۹۴۶- علی اکبر قربانی (زندان‌های اوین - قزلحصار - ساوه)
- ۹۴۷- محمود لطیفی (زندان‌های بابل - اوین - قزلحصار - گوهردشت)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۹۴۸- رحمت محبی (زندان جمشیدیه تهران)
- ۹۴۹- مسعود مودت (زندان‌های بهبهان - میانکوه)
- ۹۵۰- بشیر اکبریان (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۹۵۱- طاهر احمدخان بیگی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۹۵۲- جمیله غلامی (زندان قوچان)
- ۹۵۳- پروانه لطیف (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۹۵۴- حبیب ابراهیمی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۹۵۵- احمد پاکنهاد (زندان لاهیجان)
- ۹۵۶- اسماعیل جامع بالائی (زندان‌های رودسر- قزلحصار- اوین)
- ۹۵۷- فرحناز جدیدیان (زندان‌های وکیل آباد مشهد- قوچان)
- ۹۵۸- اسد حدادی (زندان کرمان)
- ۹۵۹- سیمین سامانی (زندان مسجدسلیمان)
- ۹۶۰- طبیه شاه کرمی (زندان خرم آباد)
- ۹۶۱- شهریار علیشاه علی (زندان اوین)
- ۹۶۲- زهرا حمدی (زندان لنگرود)
- ۹۶۳- احمد اسماعیل پور (زندان آمل)
- ۹۶۴- ناصر سلیمانی (زندان‌های گوهردشت - اوین - عادل آباد شیراز)
- ۹۶۵- محمد تقی صالحپور (زندان تبریز)
- ۹۶۶- معصومه عطاریان خسروشاهی (زندان تبریز)
- ۹۶۷- سعید علی پناهی (زندان‌های اوین - گوهردشت)
- ۹۶۸- مهری فائقی (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۹۶۹- داریوش کیوانی (زندان‌های شهرکرد- اصفهان)
- ۹۷۰- محمدرضا محمدزاده (زندان ارومیه)
- ۹۷۱- سیدضیا میرحسینی مقدم (زندان‌های لاهیجان - رشت)
- ۹۷۲- عزت الله ماسوری (زندان خرم آباد)
- ۹۷۳- فریدون اکبری (زندان عادل آباد شیراز)





گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۹۷۴- جمال ناطقی (زندان بابل)
- ۹۷۵- عبدالحمید امامی (زندان‌های اوین - بندرگز - گرگان - ساری)
- ۹۷۶- رضا وجданی وحید (زندان همدان)
- ۹۷۷- مینا وطنی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت - ساری)
- ۹۷۸- محمدحسن تدین (زندان زنجان)
- ۹۷۹- شمسی آنجفی (زندان‌های اراک - ستنده)
- ۹۸۰- علی اوسط حاج اسماعیلی (زندان‌های شاهروود - سمنان)
- ۹۸۱- سعیده ربیعی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۹۸۲- طاهره سلامی (زندان‌های اوین - کمیته مشترک تهران)
- ۹۸۳- شکرالله ربیعی (زندان قزلحصار - کارون اهواز - ماشهر)
- ۹۸۴- صمد تاج محل (زندان تبریز)
- ۹۸۵- حکیمه کریمی (زندان‌های اصفهان - اوین)
- ۹۸۶- عبدالرزاقد حاجی بدله (زندان مراغه)
- ۹۸۷- فرخ فرهنگیان (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۹۸۸- مهری جواهربیان (زندان‌های عشرت آباد تهران - بابل - گرگان)
- ۹۸۹- قاسم یزدانی (زندان شهربانی تهران)
- ۹۹۰- شهناز محمدی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۹۹۱- فاطمه حامد خراسانی (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۹۹۲- مسعود همتی (زندان سمنان)
- ۹۹۳- رضا هراتیان (زندان سپاه و دستگرد اصفهان)
- ۹۹۴- ربابه حاجی بابا (زندان اوین)
- ۹۹۵- حیدر همائی (زندان سپاه و دستگرد اصفهان)
- ۹۹۶- یعقوب یافتیان (زندان اوین - گوهردشت)
- ۹۹۷- سارا اصغری (زندان گرگان)
- ۹۹۸- جمشید شریعتی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۹۹۹- فرزاد کیهانی (زندان گرگان)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۰۰۰- نیما قاسمی (زندان گرگان)
- ۱۰۰۱- مینا محمودی (زندان تبریز)
- ۱۰۰۲- محمد رضایی (زندان گرگان)
- ۱۰۰۳- محمود عباداتی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۱۰۰۴- مقداد یوسفی (زندان گرگان)
- ۱۰۰۵- محسن راستین (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۱۰۰۶- م. فردا (زندان دستگرد اصفهان)
- ۱۰۰۷- سروش زکریا (زندان اصفهان)
- ۱۰۰۸- مصطفی نادری بازمانده قتل عام ۶۷ با ۱۰ سال سابقه در زندان‌های اوین- گوهردشت - قزلحصار (۷ سال انفرادی)

نویسنده کتاب پژوهش‌های انهدام یک جنبش و خط سرخ مقاومت

- ۱۰۰۹- مهناز گرامی مقدم (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۱۰۱۰- سمیرا شمس (زندان اوین)
- ۱۰۱۱- شیدا طاهری (زندان‌های سپاه و شهربانی بروجرد)
- ۱۰۱۲- مهناز امامی (زندان بویه گرگان)
- ۱۰۱۳- نرگس یعقوبیان (زندان نشتارود تنکابن)
- ۱۰۱۴- مریم اکبری (زندان گچساران)
- ۱۰۱۵- زهرا مازوچیان (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۰۱۶- محبوبه پورتولمی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۰۱۷- نفیسه بادامچی لار (زندان تبریز)
- ۱۰۱۸- زهرا روزبه (زندان‌های شیراز- فسا)
- ۱۰۱۹- ناصر حقیقی (زندان‌های اصفهان - رشت)
- ۱۰۲۰- امیر رحیمی (زندان‌های دزفول - شوشتر- اوین)
- ۱۰۲۱- فریبرز نعمتی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۰۲۲- محبوبه اشرف جهانی (زندان ۹۰۶ اوین)
- ۱۰۲۳- شهرام رمضانزاده (زندان ارومیه)



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۰۲۴- احمد اربابی (زندان‌های گرگان - قزلحصار- گوهردشت)
- ۱۰۲۵- غلامرضا اسفندیاری (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۱۰۲۶- اسد اکبری (زندان سپاه کنگاور کرمانشاه)
- ۱۰۲۷- علی حبسی (زندان آمل - ساری)
- ۱۰۲۸- حمید اکبریان (زندان‌های قزلحصار- اوین)
- ۱۰۲۹- کبری امینی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۱۰۳۰- عباس اولادی (زندان‌های قائمشهر- ساری)
- ۱۰۳۱- علی اصغر بابکان (زندان قزلحصار)
- ۱۰۳۲- علی پورمحمدی (زندان‌های سپاه رشت - لاهیجان - رودسر)
- ۱۰۳۳- زهره صمدی (زندان سپاه و عادل آباد شیراز)
- ۱۰۳۴- نادر تیموری (زندان‌های دادستانی و سپاه زاهدان)
- ۱۰۳۵- منصور جدیدی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۱۰۳۶- سیدابراهیم رضوانی میر محله (زندان گرگان)
- ۱۰۳۷- علی حسین جماعتی (زندان رشت)
- ۱۰۳۸- اسماعیل چمنی (زندان رشت)
- ۱۰۳۹- حمید حبیبی (زندان اوین)
- ۱۰۴۰- صادق حجازی (زندان مراغه)
- ۱۰۴۱- محمدحسن بهشتی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۱۰۴۲- اکبر ربیعی (زندان‌های سپاه و مالک اشتر لاهیجان)
- ۱۰۴۳- احسان دادارخواه شیر محله (زندان سپاه رودسر)
- ۱۰۴۴- عباسعلی دارابی (زندان سمنان)
- ۱۰۴۵- فیروز دانافر (زندان‌های قزلحصار- گوهردشت)
- ۱۰۴۶- داریوش دباغ تبریزی (زندان تبریز)
- ۱۰۴۷- عارف دیانت (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۰۴۸- قادر دیانت (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۱۰۴۹- سیامک ذاکر (زندان بروجرد)



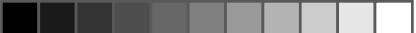
گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۱۰۵۰- محمد رحمت خواه (زندان‌های لنگرود- لاهیجان)
- ۱۰۵۱- عظیم رحیم مشائی (زندان‌های رشت - رامسر)
- ۱۰۵۲- مظفر سجادی (زندان اوین)
- ۱۰۵۳- مجید بزرگزاده سندی (زندان رشت)
- ۱۰۵۴- جعفر سهیلیان (زندان همدان)
- ۱۰۵۵- محمدعلی سیتنه (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۱۰۵۶- حبیب سیف الدینی (زندان‌های پاوه - دیزل آباد کرمانشاه)
- ۱۰۵۷- فاطمه شریف طبرستانی (زندان ساری)
- ۱۰۵۸- عباس صدیقی (زندان‌های بابل - ساری)
- ۱۰۵۹- کاظم صفائی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۰۶۰- حسین صفیری (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۰۶۱- یوسف عالیخانی (زندان اوین)
- ۱۰۶۲- روح الله کریمی (زندان‌های کرمان و راور کرمان)
- ۱۰۶۳- فریده علیزاده شیرازی (زندان‌های شهربانی و سپاه بابل)
- ۱۰۶۴- حسن فلاح (زندان‌های آمل - ساری - اوین)
- ۱۰۶۵- محمدرضا قدیمی سرند (زندان تبریز)
- ۱۰۶۶- رحیم کاشی (زندان سمنان)
- ۱۰۶۷- علیرضا کاظمی (زندان‌های اوین - قزلحصار- تبریز- خوی و دادگستری تهران)
- ۱۰۶۸- محمدحسن گنج آور (زندان رشت)
- ۱۰۶۹- صادق مرسلی (زندان‌های ابهر- اردبیل - تبریز)
- ۱۰۷۰- غلامحسین ملون (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۱۰۷۱- حمیدرضا نجمی (زندان ارومیه)
- ۱۰۷۲- امیر نسبی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۱۰۷۳- ابراهیم نورنیا (زندان سپاه بندرانزلی)
- ۱۰۷۴- غلامعباس میرزایی (زندان‌های بروجرد- خرم آباد)
- ۱۰۷۵- مرضیه داوودی (زندان‌های عادل آباد شیراز- گچساران)



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۰۷۶- سیف الله سوری (زندان خرم آباد)
- ۱۰۷۷- حیدر شجاعی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۱۰۷۸- عبدالمحمد عبدالی (زندان سپاه ملایر)
- ۱۰۷۹- محمد مدباقر بانکی گیلانی (زندان کمیته لاهیجان)
- ۱۰۸۰- محمود بنی هاشمی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۰۸۱- مهران غنیمتی (زندان‌های اوین - زنجان)
- ۱۰۸۲- بابک کریمی آزاد (زندان اوین)
- ۱۰۸۳- اسماعیل ابراهیمی (زندان گرگان)
- ۱۰۸۴- حمید ارباب (زندان‌های زاهدان - چابهار)
- ۱۰۸۵- شعبان اسرافیلیان سلطانی (زندان رشت)
- ۱۰۸۶- فریدون اسکندری (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۱۰۸۷- مرتضی خلیلی (زندان‌های رشت - لاهیجان)
- ۱۰۸۸- جعفر آسیابی تازه شهری (زندان سپاه ایرانشهر)
- ۱۰۸۹- ابراهیم بابائی دیوکلائی (زندان سپاه ایرانشهر)
- ۱۰۹۰- محمد سعید بالی (زندان‌های سپاه و دیزل آباد کرمانشاه)
- ۱۰۹۱- محمد بخشایی (زندان دستگرد اصفهان)
- ۱۰۹۲- مهرداد بزاریان (زندان یونسکو دزفول)
- ۱۰۹۳- سعید خبیری (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۱۰۹۴- محمدرضا پاسالاری (زندان عادل آباد شیراز)
- ۱۰۹۵- یوسف پوراصغریان (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۰۹۶- فریبرز پور حیدر بروجنی (زندان شهرکرد)
- ۱۰۹۷- فرشاد پور کشکولی قشقایی (زندان عادل آباد شیراز)
- ۱۰۹۸- اسماعیل پور محمدعلی بازکیائی (زندان‌های سپاه و مالک اشترا لاهیجان)
- ۱۰۹۹- مجید توکلی (زندان‌های ایلام - اسلام آباد غرب - دیزل آباد کرمانشاه)
- ۱۱۰۰- محمد تهرانچی (زندان‌های اوین - قزوین)
- ۱۱۰۱- اصغر جلالیان (زندان‌های چوبیندر و کمیته مرکزی قزوین)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۱۰۲- فرامرز رحیمی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۱۱۰۳- خلیل حاج حسینی (زندان سپاه محلات)
- ۱۱۰۴- محمد رضا چوبانی (زندان عادل آباد شیراز)
- ۱۱۰۵- سیروس جمالی (زندان‌های فسا - عادل آباد شیراز)
- ۱۱۰۶- حبیب حسینی (زندان‌های اندیمشک - بروجرد- اهواز- درود- سنندج)
- ۱۱۰۷- بهرام جعفری کیا (زندان مرکزی ارومیه)
- ۱۱۰۸- محمد رضا حاج عظیمیان (زندان تبریز)
- ۱۱۰۹- جواد حاجی زاده (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۱۱۰- علیرضا حبیب زاده سلماسی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۱۱۱- حشمت الله هاشمی (زندان‌های مسجدسلیمان - بهبهان - گچساران - یاسوج)
- ۱۱۱۲- بهادر حقیقت ایزدموسی (زندان اوین)
- ۱۱۱۳- فریدون حمزه علیپور (زندان قزلحصار)
- ۱۱۱۴- ابراهیم خاکسار (زندان‌های اوین - دیزل آباد کرمانشاه)
- ۱۱۱۵- حبیب همتیان (زندان‌های دستگرد اصفهان - شهرضا)
- ۱۱۱۶- حسین مرادی (زندان دستگرد اصفهان)
- ۱۱۱۷- حسین علیخواه داخلی (زندان‌های آستانه اشرفیه - لاهیجان)
- ۱۱۱۸- نورعلی غفاری نیک (زندان‌های گچساران - عادل آباد شیراز)
- ۱۱۱۹- بدربی رحیمی (زندان‌های اوین - قزلحصار و واحد مسکونی)
- ۱۱۲۰- محمد ممقانی مطلق (زندان اوین)
- ۱۱۲۱- جلیل ارسی (زندان سنندج)
- ۱۱۲۲- منیژه حکیم زاده (زندان‌های اوین - تبریز- اردبیل)
- ۱۱۲۳- علیرضا معصومی (زندان‌های بروجرد- خرم آباد)
- ۱۱۲۴- حبیب افشاری (زندان‌های فومن - اوین - قزلحصار)
- ۱۱۲۵- حمید اشتربی (زندان‌های شیراز- اراک)
- ۱۱۲۶- حمید رضا آرمانخواه (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۱۲۷- سید جلال ایمن طبری (زندان سپاه بابل)



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۱۲۸- مهرداد بهره‌مند (زندان‌های کمیته مرکزی تهران و اوین)
- ۱۱۲۹- ابوالفتح مولائی (زندان زنجان)
- ۱۱۳۰- اصغر ستارنژاد (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۱۳۱- مجتبی سارنچه (زندان سپاه زنجان)
- ۱۱۳۲- ابوالفضل ستارنژاد (زندان اوین)
- ۱۱۳۳- محمد تقی سرپرست (زندان سپاه رودسر)
- ۱۱۳۴- محسن سرداری (زندان تبریز)
- ۱۱۳۵- منوچهر سرکاری (زندان اوین)
- ۱۱۳۶- جواد سلیمانجاه (زندان اردبیل)
- ۱۱۳۷- محسن شجاعی (زندان سپاه بروجرد)
- ۱۱۳۸- علی شریفی (زندان ارومیه)
- ۱۱۳۹- مجید شمس (زندان‌های کمیته مشترک و اوین)
- ۱۱۴۰- جواد صدیقی (زندان‌های سپاه و کمیته قائم‌شهر)
- ۱۱۴۱- مرتضی صدیق (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۱۴۲- محمود صوفی (زندان اوین)
- ۱۱۴۳- علیرضا طالش مجیدی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۱۴۴- سعید عبداللهی (زندان‌های اوین قزلحصار)
- ۱۱۴۵- جواد علیان نجف‌آبادی (زندان‌های وکیل آباد مشهد - گنبدکاووس - گرگان)
- ۱۱۴۶- داریوش کریمی (زندان یونسکو دزفول)
- ۱۱۴۷- امیر پرویزی (زندان‌های اوین - زنجان)
- ۱۱۴۸- علی تھوری (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۱۱۴۹- قدرت حیدری (زندان جمشیدیه تهران) فرار از زندان
- ۱۱۵۰- محمدرضا فرجی پور (زندان مرکزی ارومیه)
- ۱۱۵۱- فیروز فرخی نیا (زندان‌های سپاه اندیمشک - یونسکو دزفول)
- ۱۱۵۲- مهدی فردکهن (زندان اوین)
- ۱۱۵۳- محسن فرشیدی (زندان دستگرد اصفهان)



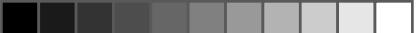
گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۱۵۴- محمد رضا قاسم زاده (زندان بیرجند)
- ۱۱۵۵- علیرضا قلچایی (زندان‌های زاهدان - چابهار)
- ۱۱۵۶- محمد طلایی کمال آبادی (زندان دستگرد اصفهان)
- ۱۱۵۷- علیرضا کلاسی (زندان‌های رشت - اوین - قزلحصار)
- ۱۱۵۸- غلامحسین گرگی سروستانی (زندان‌های عادل آباد و سپاه شیراز- شهربانی فسا)
- ۱۱۵۹- آرش محمدی (زندان تبریز)
- ۱۱۶۰- محمد رضا محمد پور جاویدی (زندان سپاه ساوه)
- ۱۱۶۱- نقی الهموردی (زندان ارومیه)
- ۱۱۶۲- حشمت محمدی ساعی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۱۱۶۳- ایوب مهدیان (زندان ایلام)
- ۱۱۶۴- زمان مهدیزاده (زندان اردبیل)
- ۱۱۶۵- کریم محمدی گراوند (زندان خرم آباد)
- ۱۱۶۶- محمد رضا نوروزی پور (زندان‌های ماهشهر- قزلحصار)
- ۱۱۶۷- علیرضا نمازدوست (زندان مرکزی ارومیه)
- ۱۱۶۸- مجید مهدوی (زندان‌های اراک - اهواز)
- ۱۱۶۹- مجید محمودی توana (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۱۱۷۰- ناصر هاشمی (زندان خاک سفید تهران)
- ۱۱۷۱- محمد رضا (سعید) نقاشی (زندان گرگان)
- ۱۱۷۲- فهیمه خادمی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۱۷۳- محمد رضا شامل مومحمدی (زندان همدان)
- ۱۱۷۴- مرتضی حسنی (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۱۱۷۵- حسین حق‌گوطالوندانی (زندان‌های اوین - قزلحصار- رشت)
- ۱۱۷۶- احمد سرخی (زندان‌های آبادان - اهواز)
- ۱۱۷۷- رسول عالی نژاد (زندان مرکزی تبریز)
- ۱۱۷۸- شهلا کتابی (زندان اوین)
- ۱۱۷۹- غلام رضا مهدیزاده (زندان قوچان)



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۱۸۰- بابک ارجمندی (زندان خرم آباد)
- ۱۱۸۱- فروزان سعیدپور (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۱۸۲- پروین کوهی (زندان‌های اوین - گوهردشت - اصفهان)
- ۱۱۸۳- شهلا یزدان دوست (زندان کارون اهواز)
- ۱۱۸۴- محمدامین توحیدی (زندان‌های اصفهان - زاهدان - اوین)
- ۱۱۸۵- احمد بازگونه (زندان رشت)
- ۱۱۸۶- علیرضا بهرامی (زندان‌های کمیته مشترک - اوین)
- ۱۱۸۷- رحمان حیدری (زندان همدان)
- ۱۱۸۸- محمدحسین ابراهیم پور (زندان‌های قزلحصار - اوین - گوهردشت - گرگان)
- ۱۱۸۹- اردشیر صحبت زاده (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۱۱۹۰- محمدعلی قارائی (زندان‌های همایونشهر و دستگرد اصفهان)
- ۱۱۹۱- محمد مطیعی (زندان‌های یونسکو دزفول - سپاه شوشتر - کارون اهواز)
- ۱۱۹۲- شیرین روحی طیب آبادی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۱۹۳- هدایت رنجبر (زندان دادسرای گچساران)
- ۱۱۹۴- کاظم رمضانی (زندان سپاه رشت)
- ۱۱۹۵- علیرضا ابراهیمی نژاد (زندان یونسکو دزفول)
- ۱۱۹۶- محمد تارخی (زندان‌های ساوه - اراک - قزلحصار - قم)
- ۱۱۹۷- محمدرضا ایمان نژاد (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۱۱۹۸- هادی جاهدینیا (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۱۱۹۹- اکبر رئیسی (زندان برآزجان)
- ۱۲۰۰- میرشمسم سیدسدیدی (زندان‌های صومعه سرا - اوین)
- ۱۲۰۱- میرواقف صداقی (زندان دریاکنار ارومیه)
- ۱۲۰۲- حسن صادقی (زندان یونسکو دزفول)
- ۱۲۰۳- یدالله صف شکن (زندان عشرت آباد تهران)
- ۱۲۰۴- محمدرضا دلفانی (زندان دستگرد اصفهان)
- ۱۲۰۵- عزیز ابراهیمی (زندان‌های تبریز - اردبیل)



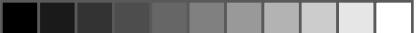
گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۲۰۶- ایرج اخلاقی (زندان‌های اوین - سمنان)
- ۱۲۰۷- عظیم ارشادی (زندان‌های اردبیل - تبریز)
- ۱۲۰۸- علی خوشکلام (زندان‌های کارون و فجر اهواز)
- ۱۲۰۹- مرتضی خورستان (زندان‌های دادستانی تهران - اطلاعات خوی)
- ۱۲۱۰- کامران خلعتبری (زندان‌های رامسر- تنکابن)
- ۱۲۱۱- بهروز آقایی اصل (زندان‌های تبریز- اهر)
- ۱۲۱۲- محمود خسروی (زندان‌های کاشان - جمشیدیه تهران)
- ۱۲۱۳- مرتضی بانزاد (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۱۲۱۴- منصور بلایی (زندان‌های اوین - چالوس - صومعه سرا)
- ۱۲۱۵- نادر حسینی ثانی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۱۲۱۶- رحیم سالم زاده (زندان‌های مشهد- اهواز)
- ۱۲۱۷- نادر شهبازی (زندان‌های سپاه ارومیه - تبریز- اوین)
- ۱۲۱۸- مسعود شهرجردی (زندان‌های زاهدان - اوین)
- ۱۲۱۹- عبدالله شیخی (زندان‌های نجف آباد- سپاه شهرکرد)
- ۱۲۲۰- رحیم حسن نژاد (زندان بندرعباس)
- ۱۲۲۱- مهربان بالایی (زندان‌های شهربانی و سپاه چوکا و هشتپر طوالش)
- ۱۲۲۲- نادعلی سخایی (زندان گلپایگان)
- ۱۲۲۳- بهروز طاهرزاده (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۱۲۲۴- شکوه قاسمی (زندان‌های اوین - سپاه و شهربانی اراک)
- ۱۲۲۵- فرج فیروزمند (زندان خرم آباد)
- ۱۲۲۶- فرزانه میدانشاهی (زندان‌های سپاه و عادل آباد شیراز)
- ۱۲۲۷- سرور لحمی (زندان بروجرد)
- ۱۲۲۸- منیر تر (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۲۲۹- سهیلا صابرآملی (زندان‌های سپاه و شهربانی کرمان)
- ۱۲۳۰- ثریا شیخ (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۲۳۱- زینت پیروی (زندان‌های بوشهر - برازجان)



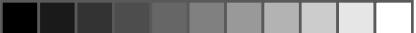
گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۲۳۲- اعظم غلامی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۲۳۳- فاطمه قاسمی (زندان مسجدسلیمان)
- ۱۲۳۴- فرزانه معده‌مومی (زندان کمیته اسلام آباد)
- ۱۲۳۵- خدیجه فتحعلی آشتیانی (زندان‌های اوین و کمیته مشترک - قزلحصار- تبریز)
- ۱۲۳۶- محمدجواد حاج کاظم کاشانی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۲۳۷- علیرضا امام جمعه (زندان‌های گلپایگان - خوانسار- اصفهان)
- ۱۲۳۸- نعمت اولیایی (زندان‌های تنکابن - چالوس - اوین)
- ۱۲۳۹- عبدالعالی حاج محمدی (زندان‌های تبریز- سپاه اردبیل)
- ۱۲۴۰- قدرت الله رحمتی رودسری (زندان‌های رودسر- چالوس)
- ۱۲۴۱- سیدجواد حسینی اشرفی (زندان مشهد)
- ۱۲۴۲- سیدعلی ذوالجلالی مقدم (زندان‌های سپاه سبزوار- وکیل آباد مشهد)
- ۱۲۴۳- محمد سلطانی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۱۲۴۴- احمد صدف (زندان سپاه کاشان)
- ۱۲۴۵- بهمن طلوع کشتیبان (زندان ارومیه)
- ۱۲۴۶- محمدحسین فامیل ذاکریان (زندان‌های بابل - گوهردشت)
- ۱۲۴۷- نجم الدین فانی (زندان‌های قزلحصار- بهبهان)
- ۱۲۴۸- محمد فلاخ (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۱۲۴۹- مرتضی قره اوغلان (زندان‌های ارومیه - تبریز)
- ۱۲۵۰- محمد کلانتری (زندان‌های قزوین - زنجان)
- ۱۲۵۱- براعلی محمدپور خانی (زندان قوچان)
- ۱۲۵۲- محمدحسین مستقیمی (زندان‌های کارون اهواز- همدان)
- ۱۲۵۳- محمدتقی محمدی (زندان‌های فومن - قزلحصار- اوین)
- ۱۲۵۴- مرتضی محمودیان (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۱۲۵۵- عبدالله مقدسی (زندان‌های سپاه و شهربانی ماکو- ارومیه)
- ۱۲۵۶- میرحافظ میرعیسی پور (زندان‌های شهربانی و سپاه آستارا)
- ۱۲۵۷- محمود هادی پور (زندان‌های رشت - قزلحصار)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۲۵۸- فیض الله هارونی (زندان دستگرد اصفهان)
- ۱۲۵۹- وحیدرضا دولتشاهی (زندان‌های اراک - سپاه اصفهان)
- ۱۲۶۰- علی وظیفه شناس (زندان مالک اشتر لاهیجان)
- ۱۲۶۱- مرتضی دژدار (زندان سپاه کرمانشاه)
- ۱۲۶۲- ابراهیم دوست رزمگاه (زندان‌های سپاه و وکیل آباد مشهد)
- ۱۲۶۳- حمیدرضا زارعی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۲۶۴- جلال شریفی (زندان گلپایگان)
- ۱۲۶۵- رحمان اسداللهی (زندان‌های اوین - گوهردشت)
- ۱۲۶۶- احمد اسماعیل پور (زندان سپاه و کمیته آمل - سپاه بابل)
- ۱۲۶۷- محمد رضا الله وردی (زندان‌های کرمانشاه - زنجان)
- ۱۲۶۸- رحمت الله جمالی (زندان عادل آباد شیراز)
- ۱۲۶۹- مرتضی حسینی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۱۲۷۰- ابراهیم حقیری (زندان‌های ساری - صومعه سرا)
- ۱۲۷۱- ولی الله رهبری (زندان‌های اوین - اصفهان)
- ۱۲۷۲- منصور عمومی (زندان دستگرد اصفهان)
- ۱۲۷۳- ابراهیم زارع (زندان کمیته مرکزی تهران و اوین)
- ۱۲۷۴- مظفر زکی زاده (زندان سپاه صومعه سرا)
- ۱۲۷۵- محمد طاهر سلجوچی (زندان سپاه و راور کرمان)
- ۱۲۷۶- محسن صدیقی امیری (زندان‌های قزلحصار- سپاه بابل)
- ۱۲۷۷- رحیم علی صیادی (زندان‌های تنکابن - چالوس - عباس آباد- نشتارود)
- ۱۲۷۸- امیر عبدالمحمدی (زندان قزلحصار)
- ۱۲۷۹- قربان عرب (زندان اوین - بویه گرگان)
- ۱۲۸۰- حسن عسگری (زندان‌های سپاه و دستگرد اصفهان)
- ۱۲۸۱- علی اکبر عظیمی (زندان مرکزی تبریز)
- ۱۲۸۲- ایرج علیپور نیاکی (زندان‌های بسیج و سپاه و مالک اشتر لاهیجان)
- ۱۲۸۳- حمیدرضا حکیمی (زندان‌های گوهردشت - اوین - قزلحصار)



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۱۲۸۴- بهمن فرخی (زندان کرمان)
- ۱۲۸۵- رحمان فلاحت نژاد (زندان‌های کمیته مرکزی - اوین)
- ۱۲۸۶- اسدالله فیاضی دیزجی (زندان‌های سپاه کرج - تبریز)
- ۱۲۸۷- محمد قیصری (زندان دستگرد اصفهان)
- ۱۲۸۸- مقصود کلانتری (زندان دستگرد اصفهان)
- ۱۲۸۹- فریدون کیانیان (زندان یونسکو دزفول)
- ۱۲۹۰- مصطفی گنجیان (زندان‌های بابل - تهران - خرم آباد)
- ۱۲۹۱- جمشید یوسفیان فرد (زندان‌های بابل - گوهردشت)
- ۱۲۹۲- حمید شاطرزاده (زندان تبریز)
- ۱۲۹۳- بهروز نوبخت (زندان سپاه هشت‌ترود - تبریز)
- ۱۲۹۴- مصطفی پاکاری (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۱۲۹۵- علی ایلامی (زندان‌های اوین - همدان - ایلام - بیرجند)
- ۱۲۹۶- کوروش کورشیان (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۱۲۹۷- هما قائمی (زندان اوین)
- ۱۲۹۸- کاوه علی حسینی (زندان خرم آباد)
- ۱۲۹۹- اکرم هدایتی (زندان‌های اوین - کارون اهواز)
- ۱۳۰۰- آرش یزدانی (زندان‌های اوین - کارون و سپیدار اهواز)
- ۱۳۰۱- شیرزاد رحیمی (زندان‌های اوین - گوهردشت)
- ۱۳۰۲- سیمین احمدی (زندان اوین)
- ۱۳۰۳- اشکبوس حمیدی (زندان‌های رشت - اوین)
- ۱۳۰۴- حمید امیدوار (زندان دستگرد اصفهان)
- ۱۳۰۵- فضیلت علامه (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۳۰۶- حمید حمیدی (زندان سمنان)
- ۱۳۰۷- کیارش ق (زندان بندرگز)
- ۱۳۰۸- عظیم کرمانشاهی (زندان گوهردشت)
- ۱۳۰۹- سعیده ساداتی (زندان اوین)



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۱۳۱۰-مهران قاسمی (زندان اوین)
 - ۱۳۱۱-فریبا جوان (زندان اوین)
 - ۱۳۱۲-علی بخشی (زندان اوین)
 - ۱۳۱۳-محمدهادی مرندی (زندان اوین)
 - ۱۳۱۴-زهره شفایی (زندان دستگرد اصفهان)
 - ۱۳۱۵-زهراء بخشایی (زندان‌های اوین و دادستانی گلپایگان)
 - ۱۳۱۶-معصومه اقبال حضوری (زندان‌های اوین - قصر- قزلحصار)
 - ۱۳۱۷-شهرزاد اسدی (زندان گناباد)
 - ۱۳۱۸-مزگان همایونفر (زندان‌های اوین - قزلحصار)
 - ۱۳۱۹-زهره اسلامی (زندان‌های سپاه، کمیته مرکزی و وکیل آباد مشهد)
 - ۱۳۲۰-معصومه رئوف بشری دوست (زندان‌های سپاه و باشگاه افسران رشت)

نویسنده کتاب شازده کوچولو در سرزمین ملاها

www.scribd.com/.../11

سلام

خواهشمندم اسم این جانب معصومه رئوف بشری دوست که به مدت هشت ماه در



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

زندانهای رشت بوده‌ام – زندان سپاه و زندان نیروی دریایی (باشگاه افسران) رشت – را به بیانیه زندانیان سیاسی در مورد ایرج مصدقی اضافه کنید. من ایرج مصدقی را یک مزدور نفوذی اطلاعات رژیم ایران می‌دانم.

تاریخ دستگیری - ۱۳۶۰ شهریور

تاریخ فرار از زندان - ۱۴ اردیبهشت ۱۳۶۱

محکومیت به ۲۰ سال زندان توسط قاضی ضدشرع الله وردی مقدسی فر برادرم مجاهد شهید احمد رئوف‌بشاری دوست بیش از ۵ سال را در زندانهای رشت – اوین و گوهردشت بسربرد و در قتل عام ۱۳۶۷ در زندان ارومیه به طرز فجیعی به شهادت رسید. یاوه‌های مزدور ایرج مصدقی افترا و دروغ محضور است. این رانه فقط بخاطر تجربه شخصی عبور از زندانهای خمینی – چه خودم، چه خانواده‌ام – بلکه بر مبنای سالها کار و تحقیق در مورد زندانهای خمینی می‌گوییم. من این شانس را داشتم که در مقطعی مسئولیت پروژه تحقیق در مورد زندانهای خمینی را بر عهده داشته باشم. محصول هزاران ساعت کار و تحقیق من و خواهران و برادران مجاهدم در این پروژه انتشار کتاب قهرمانان در زنجیر و قتل عام ۶۷ می‌باشد.

هر زندانی مقاومی که از زندانهای خمینی عبور کرده و یا به چوبه‌های دار بوسه زده است، تنها با یک عشق و یک پیمان و یک نام بوده است. نام «مسعود رجوی» در کتاب «مسافر دیار بی‌قراران» یادنامه برادر شهیدم احمد، جمله‌ای را از او نقل کرده‌ام که گواه همین است.

احمد همیشه می‌گفت «ما چه نسل خوشبختی هستیم که رهبری چون مسعود داریم». برای پیشبرد کارزار دادخواهی ۲ سال پیش زندگی احمد را در کتاب داستان مصوری که به زبانهای انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی و فارسی منتشر شده است، روایت کرده‌ام. این کتاب عنوانش «شازده کوچولو در سرزمین ملایان» می‌باشد و خواننده را با تاریخ معاصر ایران، چگونگی ریوده شدن انقلاب ضدسلطنتی و مقاومت نسل خجسته مسعود در سیاه‌چالهای خمینی تا مقطع قتل عام ۶۷ آشنا می‌کند. تا شهادتی باشد از یک گل سرخ قتل عام در بارهٔ ۳۰ هزارگل سرخ قتل عام شده.

معصومه رئوف بشري دوست

۱۳۹۹داد ۸

۲۰ژوئيه ۲۹



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۳۲۱- پروشاد علوی شهیدی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۳۲۲- سهیلا لولaki (زندان‌های راور کرمان - سیرجان)
- ۱۳۲۳- اکرم اللهوردی (زندان‌های زنجان - اوین - قزلحصار)
- ۱۳۲۴- آذر نگهدار (زندان‌های رودسر- لنگرود- چالوس - اوین - قزلحصار)
- ۱۳۲۵- مریم افسای (زندان عادل آباد شیراز)
- ۱۳۲۶- شعله پورسلطان (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۳۲۷- پریچهر نکوگویان (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۳۲۸- منیره یوسفی (زندان‌های وکیل آباد مشهد- اوین)
- ۱۳۲۹- منیره بیات (زندان‌های همدان - زاهدان - کمیته مرکزی اوین)
- ۱۳۳۰- مهین صارمی (زندان اوین)
- ۱۳۳۱- مرضیه موبران (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۳۳۲- طوبی میرزاپی (زندان همدان)
- ۱۳۳۳- علیرضا زائرمقدم (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۳۳۴- بیزان مجتبه‌ی (زندان‌های سپاه آستانه اشرفیه - مالک اشتر لاهیجان)
- ۱۳۳۵- نادر مرادزاده (زندان رشت)
- ۱۳۳۶- محمد هوشمندی (زندان عادل آباد شیراز)
- ۱۳۳۷- محمد وکیلی (زندان تبریز)
- ۱۳۳۸- محمود دادوند (زندان‌های سبزوار- وکیل آباد مشهد)
- ۱۳۳۹- علی نجاتی (زندان اوین)
- ۱۳۴۰- کامران یوسفی مفرد فعلی (زندان‌های سپاه و اطلاعات اندیمشک - یونسکو
دزفول - سپاه شوشتر)
- ۱۳۴۱- میرحبیب میرعیسی پور (زندان‌های آستارا- هشتپر طوالش - سپاه رشت)
- ۱۳۴۲- یحیی ناصری هرسینی (زندان‌های عادل آباد شیراز- اوین - گوهردشت -
اطلاعات کرمانشاه)
- ۱۳۴۳- محمد مهابادی (زندان‌های دستگرد اصفهان - عشرت آباد تهران)
- ۱۳۴۴- فخر نامداری مسجدی (زندان‌های مسجدسلیمان - بندرعباس - قزلحصار- گوهردشت)



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۳۴۵- مهدی پور واحد (زندان تبریز)
۱۳۴۶- احمد مندی (زندان بندرعباس)
۱۳۴۷- عادل رضاقلی (زندان‌های سپاه تهران - اوین)
۱۳۴۸- ایرج بزرگان فرد (زندان اوین)
۱۳۴۹- روزبه غنی پور (زندان رودسر)
۱۳۵۰- مهدی غفوری (زندان‌های سپاه و عمومی بروجرد)
۱۳۵۱- ابراهیم چرم فروش (زندان‌های سپاه لاهیجان - آستانه اشرفیه)
۱۳۵۲- سیفعی اصلانی (زندان‌های گیلان - جمشیدیه تهران - تبریز- قزوین)
۱۳۵۳- سیدنظام میرمحمدی (زندان‌های اوین - گوهردشت)
۱۳۵۴- رضا هفت برادران (زندان‌های اوین - قزلحصار)
۱۳۵۵- احمد زمان خانپور (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
۱۳۵۶- مسعود نصیری (زندان‌های قزلحصار- اوین - مسجدسلیمان)
۱۳۵۷- امیر حدادی (زندان مرکزی تبریز)
۱۳۵۸- هوشنگ دودکانی (زندان‌های خوی - ارومیه)
۱۳۵۹- ابراهیم روشندل (زندان رشت)
۱۳۶۰- ابوالفضل میرمحمد رضائی (زندان‌های جمشیدیه - اوین - قزلحصار)
۱۳۶۱- حسین مرادی (زندان‌های تربت حیدریه - وکیل آباد مشهد)
۱۳۶۲- حفیظ الله نقوی (زندان‌های قزلحصار- ماشهر)
۱۳۶۳- مجید محمدی گل افشاری (زندان سپاه گرگان)
۱۳۶۴- سیدابراهیم میرسیدی (زندان‌های سپاه بندگز- قزلحصار- بهشهر)
۱۳۶۵- جاوید عجبی (زندان‌های چوکا و هشتپر طوالش)
۱۳۶۶- محمد محتشم (زندان سپاه خرم آباد)
۱۳۶۷- محمود شعبانی (زندان‌های ماشهر- قزلحصار)
۱۳۶۸- مهدی مفیدی روحی (زندان‌های دادگستری تهران و اوین - قزلحصار)
۱۳۶۹- غلامعلی نریمی (زندان‌های کارون اهواز- رامهرمز)
۱۳۷۰- بهزاد نظیری (زندان‌های اوین - قزلحصار)



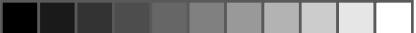
گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۳۷۱- مهران صبحی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۳۷۲- محمد داودی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۳۷۳- علی محمد سینکی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۱۳۷۴- محمد تقی ریاحی (زندان سپاه بندرگز)
- ۱۳۷۵- محمد کریم گماسایی (زندان‌های ملایر- همدان)
- ۱۳۷۶- فرهاد درودیان (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۳۷۷- امیر راهدار (زندان‌های اوین - قزوین)
- ۱۳۷۸- میثاق یزدان نژاد (زندان‌های اوین - گوهردشت - سمنان)
- ۱۳۷۹- شبنم مددزاده (زندان‌های اوین - گوهردشت - قرچک ورامین)
- ۱۳۸۰- فرزاد مددزاده (زندان‌های اوین - گوهردشت)
- ۱۳۸۱- مریم فریدی (زندان‌های اوین - سمنان)
- ۱۳۸۲- فریده نعمتی (زندان اوین)
- ۱۳۸۳- سه راب جوادیان (زندان قائمشهر)
- ۱۳۸۴- بهروز خوئی (زندان اصفهان)
- ۱۳۸۵- احمد نگهدار چلارس (زندان رودسر)
- ۱۳۸۶- غلامرضا مطلبیان (زندان کارون اهواز)
- ۱۳۸۷- نظام الدین افراز (زندان‌های اردبیل - تبریز)
- ۱۳۸۸- داود بینایی فعال (زندان‌های اردبیل - تبریز)
- ۱۳۸۹- بهنام مهری زاده (زندان سپاه باپلسر)
- ۱۳۹۰- اکبر وندایی (زندان همدان)
- ۱۳۹۱- امین الله بامدی (زندان اهواز)
- ۱۳۹۲- میترا حسامی (زندان ارومیه)
- ۱۳۹۳- هادی جلال سفری (زندان‌های لاهیجان - اوین - فشافویه)
- ۱۳۹۴- آرش دانایی (زندان سمنان)
- ۱۳۹۵- آرخش شاهی (زندان‌های اوین - رجایی شهر)
- ۱۳۹۶- احسان محمدی (زندان اوین)



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۳۹۷- شهرام محمدی (زندان‌های چالوس - گوهردشت - اوین)
- ۱۳۹۸- طلعت طلوعی (زندان سپاه زنجان)
- ۱۳۹۹- ابراهیم رضوانی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۱۴۰۰- ارسطوط مهرداد (زندان‌های اطلاعات ارومیه - اوین - گوهردشت - کمیته مشترک)
- ۱۴۰۱- آرش صبوحی (زندان صومعه سرا)
- ۱۴۰۲- مجید صبری (زندان صومعه سرا)
- ۱۴۰۳- موسی فتحی (زندان‌های صومعه سرا- قزلحصار- اوین)
- ۱۴۰۴- طهمورث شهیدی (زندان‌های صومعه سرا- اوین - قزلحصار)
- ۱۴۰۵- حسن صلاح اندیش (زندان گوهردشت)
- ۱۴۰۶- کبری جوکار (زندان‌های اوین - قزلحصار- الیگودرز)
- ۱۴۰۷- عذری تخشید (زندان‌های شهربابک - سپاه سیرجان)
- ۱۴۰۸- مهرانه مستانی (زندان کوی کن تهران)
- ۱۴۰۹- مهین حبیب پور (زندان دستگرد اصفهان)
- ۱۴۱۰- زهرا دارابی زاده (زندان اوین)
- ۱۴۱۱- منیژه یعقوبی (زندان‌های عباس آباد و خانه‌های امن بهشهر)
- ۱۴۱۲- مرضیه منصوری (زندان‌های اوین - سمنان - گوهردشت)
- ۱۴۱۳- زهرا مفرد (زندان بوشهر)
- ۱۴۱۴- زهره محمدصالحی (زندان قصر)
- ۱۴۱۵- شهرزاد مرشدی (زندان اوین)
- ۱۴۱۶- طاهره بیات (زندان‌های همدان - زاهدان - کمیته مرکزی اوین)
- ۱۴۱۷- پیمان حناچی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۴۱۸- غلامرضا قادری (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۱۴۱۹- محمدرضا نصیری (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۴۲۰- منصور رحیمی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۱۴۲۱- محسن نگهبان اردکانی فرد (زندان عادل آباد شیراز)
- ۱۴۲۲- اکبر علی اصغری نمینی (زندان عشرت آباد تهران)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۴۲۳ - غلامرضا شیرین منش (زندان مرکزی تبریز)
- ۱۴۲۴ - بیزان تیموریان (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۱۴۲۵ - علی اصغر فهیمی (زندان اوین)
- ۱۴۲۶ - محمد Mehdi نظیفی شیرایه (زندان‌های خانه‌های امن تهران - سپاه رشت)
- ۱۴۲۷ - اکبر مسافری مقدم (زندان اوین)
- ۱۴۲۸ - بهرام قاسمی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۴۲۹ - حمیده گلچین (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۱۴۳۰ - حسین کاغذیان (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۴۳۱ - محمدرضا پورمهدی (زندان گوهردشت)
- ۱۴۳۲ - شهرین نطاقی (زندان تبریز)
- ۱۴۳۳ - بیوک محمدزاده (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۱۴۳۴ - سید مهدی شریفی الحسینی (زندان اوین)
- ۱۴۳۵ - محمدرضا نحوی (زندان‌های رامسر- عباس آباد نشتارود)
- ۱۴۳۶ - طاهره نوروزی (زندان کارون سابق "کچوبی")
- ۱۴۳۷ - فرح کاشانی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۴۳۸ - صادق حجازی (زندان اوین)
- ۱۴۳۹ - علی ذوالرحمی (زندان اوین)
- ۱۴۴۰ - غلامحسین رنجبر بوشهری (زندان‌های بوشهر- عadel آباد شیراز- گوهردشت کرج)
- ۱۴۴۱ - محمد سجادی (زندان بوشهر)
- ۱۴۴۲ - مهرزاد لشگری (زندان عادل آباد شیراز)
- ۱۴۴۳ - هیرش رضایی (زندان مریوان)
- ۱۴۴۴ - حبیب حبیبی پور (زندان نوشهر)
- ۱۴۴۵ - سیداکبر شعبانی (زندان نقده)
- ۱۴۴۶ - احمد سجادی (زندان‌های بندر بوشهر- عادل آباد شیراز)
- ۱۴۴۷ - اسماعیل قشلاقپور (زندان گوهردشت)
- ۱۴۴۸ - علی موسوی (زندان‌های کمیته مشترک - اوین - قصر)



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۴۴۹- حمید عباسی (زندان‌های کارون اهواز- عadel آباد شیراز)
- ۱۴۵۰- رضا رضوی (زندان‌های خرم آباد- الیگودرز)
- ۱۴۵۱- حسن اطهری (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۴۵۲- جلیل قربانی مقدم (زندان‌های اوین - مشهد)
- ۱۴۵۳- داود لطفی (زندان‌های سپاه گلپایگان و خانه‌های امن در شمال تهران)
- ۱۴۵۴- نادر آقاپور (زندان‌های عباس آباد- بهشهر- ساری)
- ۱۴۵۵- محمود سالخورده (زندان‌های قائم شهر- ساری)
- ۱۴۵۶- رضا تبریزی (زندان‌های اوین - قزلحصار) مقیم آمریکا
- ۱۴۵۷- ثریا آزاد (زندان تبریز) مقیم کانادا
- ۱۴۵۸- سیاوش واشق (زندان‌های اوین - گوهردشت) مقیم انگلستان
- ۱۴۵۹- طاهره اقتداری (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۴۶۰- الف میریان (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۴۶۱- بهمن امام علی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۴۶۲- مینا محمدی (زندان‌های فسا- عadel آباد شیراز)
- ۱۴۶۳- مهرداد محمدی (زندان‌های بندرعباس - عadel آباد شیراز)
- ۱۴۶۴- یحیی علوی (زندان‌های اوین - رجایی - گوهردشت)
- ۱۴۶۵- بابک پرشور (زندان اراک)
- ۱۴۶۶- حنیف مسعودنیا (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)

من حنیف مسعودنیا زندانی سال‌های ۱۶۷۸-۱۶۷۹ در زندان‌های اوین، قزلحصار، گوهردشت و... بعد تبعید به مناطق دورافتاده هستم.

خواستار اضافه کردن نام خود در بیانیه جمعی زندانیان از بندرسته در زندان‌های خمینی در مورد یاوه‌گوئی‌های خائن ایرج مصادقی مزدور می‌باشم... در هر دادگاه بین‌المللی حاضر از امضاء خود دفاع کنم...



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۴۶۷- مینا مولوی (زندان لنگرود قم)
- ۱۴۶۸- سردار گیلانی پور (زندان اوین)
- ۱۴۶۹- اکبر احمدی (زندان مرکزی تبریز)
- در صورت نیاز آمده شهادت دادن در هر مرجع و دادگاه بین المللی ذیصلاح برای دفاع از امضاء خود هستم.
- ۱۴۷۰- لیلا محمدی (زندان‌های بازداشتگاه و کمیته انضباطی سپاه میاندوآب)
- ۱۴۷۱- سام خان زاده (زندان مرکزی خرم آباد)
- ۱۴۷۲- جابر احمدی (زندان‌های کارون و فجر اهواز)
- ۱۴۷۳- کاووه عبدالهی (زندان مرکزی خرم آباد)
- ۱۴۷۴- پارسا خندان (زندان اوین)
- ۱۴۷۵- بهرام سعادتی (زندان رشت)
- ۱۴۷۶- آیدین (زندان‌های اداره اطلاعات و مرکزی ارومیه و نقده)
- ۱۴۷۷- سواش امیرخیزی (زندان مرکزی تبریز)
- ۱۴۷۸- پژمان حسینی (زندان تبریز)
- ۱۴۷۹- زینب صادقپور (زندان‌های تبریز- اوین)
- ۱۴۸۰- طاهر ابراهیمی (زندان‌های تبریز- اوین)
- ۱۴۸۱- فاطمه حسینی
- ۱۴۸۲- سورنا حسینی
- ۱۴۸۳- پویان امینی
- ۱۴۸۴- شاهین وحیدی
- ۱۴۸۵- عزت محمدی
- ۱۴۸۶- مازیار امامی
- ۱۴۸۷- مهین نظری (زندان اوین) در زمان شاه زندان اوین
- ۱۴۸۸- مليحه توتونچیان (زندان‌های اوین- گوهردشت- قزلحصار) در زمان شاه زندان قصر
- ۱۴۸۹- مجتبی نجات بخش آزادانی (زندان‌های اوین- عشرت آباد) در زمان شاه زندان دستگرد اصفهان و کمیته سواک



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۴۹۰- محمد رضا میرزا محمد علیپور (زندان‌های اوین - قزل‌حصار - گوهردشت) در زمان شاه ساواک لاهیجان و چوبین قزوین
- ۱۴۹۱- سید محمود حجازی (زندان‌های بابلسر - بابل) در زمان شاه زندان تبریز
- ۱۴۹۲- جواد درودی (زندان وکیل آباد مشهد) در زمان شاه زندان وکیل آباد مشهد
- ۱۴۹۳- مصطفی راتبی (زندان‌های کمیته مشترک - اوین - دستگرد اصفهان) در زمان شاه کمیته مشترک و شهربانی ساواک
- ۱۴۹۴- محمد حسین پارسا (زندان‌های اوین - کمیته مشترک - قزل‌حصار) در زمان شاه زندان‌های زنجان - تبریز - قصر و اوین
- ۱۴۹۵- بهمن جنت صادقی (زندان‌های اوین - قزل‌حصار - گوهردشت) در زمان شاه ساواک شهسوار و نوشهر
- ۱۴۹۶- رحیم صداقت زاده (زندان‌های اوین - قزل‌حصار - گوهردشت) در زمان شاه کمیته مشترک
- ۱۴۹۷- احمد معدلت پور (زندان شهربانی ساری) در زمان شاه زندان شهربانی ساری
- ۱۴۹۸- حسین نیکخو (زندان سپاه زاهدان) در زمان شاه زندان دستگرد اصفهان
- ۱۴۹۹- حمید عندلیب (زندان سپاه سمنان) در زمان شاه زندان شهربانی سمنان
- ۱۵۰۰- سید احمد سیدی علوی (زندان‌های اوین - وکیل آباد مشهد) در زمان شاه زندان مشهد





مقالات و گواهی‌ها







ماوراء رذیلت مزدور مصدقی در هتاکی به خانواده‌های شهیدان و زنان زندانی

منصوره گالستان - فروردین ۹۹





گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی



منصوره گالستان

علت این‌که دستبه قلم می‌برم منتهای رذیلت و هتاکی اطلاعات آخوندی از دهان کشیف یک مأمور تشنه بهخون به نام ایرج مصدقی در مورد خواهر بزرگوار و قهرمانم زهره شفایی است. من به خاطر کار در نشريات مجاهدين مخصوصاً در رابطه با زندان‌ها و زندانيان، از دهه ۶۰ در جريان شهادت يك به يك اعضای خانواده شفایي و همچنین در جريان دستگيري و آزادی زهره به عنوان تنها فرد زنداني بازمانده از اين خانواده بودم و گواهی حاضر را كمترین وظيفه خودم می‌دانم.

مزدور مصدقی به دروغ در يك شبکه اينترنتی وابسته به اطلاعات آخوندها ادعا کرده است:

«زهره شفایي از خانواده شفایي، همه خانواده اين اعدام شدند در اصفهان و تهران. داييش حبيب خليفه سلطان، فرمانده سپاه بوده تو اصفهان كشته شد با زن و بچه‌اش، آدم جاني بالفطره. ببينيد از همه اين خانواده، اين زنده ماند همين زهره شفایي تو زندان اصفهان بود، تواب زندان اصفهان بود، نماز جمعه ميرفت. حالا اين بيشرم را رجوی بخاطر اين‌كه تواب بود بخاطر اين‌keh نقطه ضعف داشت، كرد مسئول اطلاعات مجاهدين.



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

یعنی بالاترین پست یا بالاهمیت‌ترین پست. چرا؟ چون مسعود رجوی با تواب‌ها حال میکرد. چون توابها، اساساً کسی که تو مجاهدین دارای ارج و قرب میشد زندانی، که سابقه ننگین داشته باشد. سابقه ننگین که داشتی سرت پایین بود. ولی کافی بود سابقه مقاومت داشته باشی. میخواستند تو را بشکونند. مسعود رجوی با هر زندانی که مقاوم بود مشکل داشت. اصلاً مشکلش با زندانی مقاوم بود. با زندانی تواب که مشکل نداشت میرفت مسئول اطلاعاتش میکرد. مثل همین یارو زهره شفایی. از اینها زیاد هستند تو فرماندهان ارشد آزادیبخش» (میهن تی وی ۶ فروردین ۹۹).

تакتیک‌ها و ترفندهای شناخته‌شده

من چهار دهه با نشریات مقاومت از جمله مجاهد و ایران زمین و واحد تحقیق شهدا و زندانیان همکاری داشته‌ام. اغلب کتاب‌ها و گزارش‌ها درباره زندان‌ها و زندانیان از سال ۱۳۶۰ به بعد را هم خوانده‌ام، با بسیاری از زندانیان مجاهد و شمار قابل توجهی از زندانیان غیرمجاهد هم آشنایی داشته و گفتگو کرده و یادداشت برداشته‌ام. با تاکتیک‌ها و ترفندها و توطئه‌های رژیم علیه مجاهدین و مقاومت ایران هم آشنایی دارم. از آتش‌زن کعبه تا انفجار حرم امام رضا و قطعه قطعه کردن کشیشان مسیحی به حساب مجاهدین. از انواع شکنجه‌ها تا قتل عام مجاهدین در زندان‌ها...

این هم راز سر به مهری نیست که رژیم و اطلاعاتش، تا بخواهید در سطوح مختلف و با قراردادهای گوناگون، برای طیف مأمورانش سایت و تلویزیون می‌زند، به آنها لباس اپوزیسیون می‌پوشاند، خبرها و اطلاعاتی را که خودش می‌خواهد برای پخش به آنها می‌دهد و تنها یک مرز سرخ دارد که همانا مجاهدین و بهویژه رهبری مقاومت است. این را همه می‌دانند که وزارت اطلاعات به مدت ۱۴ سال مزدوری به نام امیر سعدونی با زنش نسیمه را در آبنمک می‌خواباند و برای آنها تحت نام مجاهدین پناهندگی و سیتی‌زن یک کشور اروپایی غربی (بلژیک) می‌گیرد تا در روزی که باید، از دیپلمات رژیم بمب را بگیرند و در گردهمایی مقاومت کار بگدارند؛ چه رسد به موجوداتی از قبیل ایرج مصدقی، نفر گشت دادستانی و دستآموز امثال لاجوردی. شاگرد جladانی که به خاطر انجار و عقده‌هایشان در رابطه با مجاهدین سرمووضع، بدون کمترین مبالغه



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

تشنه به خون رهبری مقاومت تاریخی یک ملت اسیر هستند و آن را به هزار زبان گفته‌اند و می‌گویند. عیناً مانند شکنجه‌گران شاه و شیخ در کمیته و اوین. از شکنجه‌چی‌ها و بازجوهایی که به قول پدر طالقانی از اسم مسعود رجوی و حشت دارند و مثل مصادقی اعصابشان بهم می‌لرزد و کنترل خود را از دست می‌دهند. با یک لمپنیسم بی‌دنده و ترمز و افسار گسیخته که دست بسیجی و پاسدار را هم از پشت بسته است. مدتی با بلاهت پاسدارنشان خود را با «المرحوم» تسلی می‌داد اما از وقتی موضع‌گیری‌ها و صدای رهبری این مقاومت شنیده شد، دیگر سگ هار هم به گرد پایش نمی‌رسد.

برای فهم این که چرا در بند آموزشگاه «همه بچه‌ها از بین رفتند» ولی کاپو «معجزه‌آسا زنده ماند» کافیست اشاره کنیم که مصادقی دست‌کم چهار بار ندامت و انزجارنامه نوشتن به فرمان هیأت قتل عام و آخوند دژخیم نیری را علیه مجاهدین و رهبری آنها مقر آمده و البته با خمردرندی تلاش کرده است گرد و مینیمیزه کند و از کنارش بگذرد و بقیه‌اش را هم نگوید (جلد سوم خاطرات زندان صفحات ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۵۴ و ۱۸۲).

جالب است که در مورد چهارمین نوبت انزجارنامه، می‌نویسد: «نیری گفت حالا برو درستش را بنویس! ناصریان با اکراه مرا از دادگاه بیرون برد و برگه‌ای به دستم داد. این‌هم چند خط بیشتر نبود و نمی‌دانم انشای چه کسی بود. متن آن از نظر محتوا فرقی با آنچه که من نوشته بودم، نمی‌کرد، ولی چند خط بود. متن را دقیقاً به یاد نمی‌آورم زیرا هیچ تمایلی به حفظ آن نداشم. به هر حال همان را نوشتم و تاریخ را به اشتباه نوشتیم ۱۵ مرداد.

عجب‌کاری که ۱۵ مرداد یادش است، نقشه اتاق‌ها و راهروهای زندان‌ها حتی زندان‌های زنان را هم که هیچ‌گاه آنجا نبوده حفظ است، اما دست بر قضا، در چهار جلد خاطرات به چهارمین انزجارنامه که می‌رسد یادش می‌رود که چه نوشته «زیرا هیچ تمایلی به حفظ آن» نداشته و متن را به یاد نمی‌آورد! بگذریم که نیازی نیست متن را به یاد بیاورد چون از فردای خروج مجاهدین از لیست آمریکا که رژیم احساس خطر کرد و او و هم‌کاسه‌ها را از آبنمک بیرون کشید، متن را هر روز علیه مجاهدین و رهبری آنها به یاد می‌آورد و پژواک و قی می‌کند. بعضًا با مزدوران پیشانی سیاه دیگر مانند خدابنده و اینترلینک



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

هم «کر» و لینک می‌کند!

سیرک «پژواک» نیز در لجن پراکنی روی دست سیرک مزدوران جلوی قرارگاه اشرف و بلندگوهای زنجیرهای بلند شده و نیروی قدس «هتل مهاجر» بغداد را در استکلهلم تکثیر کرده است.

عیناً و به فرموده، همان حرف‌های سالیان آخوندها و سپاه و اطلاعات آنها را خط به خط و «نقطه به نقطه» رله می‌کند. از فساد اخلاق رهبری و مسئولان مجاهدین تا طلاق‌های اجباری. این که برادر مسعود همه را به کشتن داده و مجاهدین بایستی در مقابل خمینی کوتاه می‌آمدند و زیر سایه نظام، سایت می‌زدند و آیات عظام را پژواک می‌دادند! این که مجاهدین اطلاعات اتمی‌شان را از اسرائیل گرفتند و این که پول‌هایشان را هم عربستان‌ سعودی می‌دهد. از قتل‌های مشکوک زنجیره‌بی در درون مجاهدین تا کشتن و پوست‌کندن صورت مزدور دلیلی. این که کانون‌های شورشی اصلاً دروغ است وجود ندارد تا این که آمار و ارقام و فاکتها و گزارش‌های این مقاومت علیه رژیم تماماً ساختگی و دروغ است.

فراموش کردنی نیست که همه اینها سرپوشی می‌شود بر قتل عام مجاهدین در اشرف و توجیه جنایات قاسم سلیمانی و هموار کردن راه تروریسم و کشتار.

دکتر شفایی، همسر و فرزندانش

رژیم بی‌وقفه برای حضور و غیاب و چک مجاهدین و مسئولین آنها، از طریق همین قبیل مزدوران به بافتگی انواع و اقسام خبرها و شایعات می‌پردازد. مصداق آن پیله‌کردن مصدقی به خانواده قهرمان شفایی است که با تقدیم شش شهید از افتخارات تاریخ‌معاصر ایران هستند و جایگاه ویژه‌ای در اصفهان دارند.

پدر خانواده، دکتر مرتضی شفایی، مجاهد استوار و پیشک فرزانه‌ای بود که از سال ۵۶ توسط پسرش، مجاهد خلق جواد شفایی، دانشجوی مهندسی متالوژی با مجاهدین آشنا شد. او به خاطر کمک به محرومان و مردم دوستی و ویژگی‌های انسانی برجسته‌اش در اصفهان محبوب بود. به رغم همه تهدیدها و تطمیع‌های عوامل رژیم، پیوسته و تا آخرین نفس از آرمان مجاهدین و مواضع برق آنها دفاع کرد. پدر در زمان شهادت



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

۵ سال داشت.

همسر دکتر شفایی، عفت خلیفه سلطانی در مبارزه سخت با آخوندها و پاسداران همراه و همدوش و پشتیبان دکتر و فرزندان مجاهد خود بود. اما برادرش قائم مقام سپاه اصفهان و خصم مبین مجاهدین بود. از آنجا که سازمان مجاهدین بزرگترین سازمان توده‌ای تاریخ ایران است، از این نمونه‌ها بسیار بوده و هست که اعضای یک فامیل یا یک خانواده در طرفین طیف رو در روی یکدیگر قرار بگیرند. لعنت بر خمینی... عفت پاکباز اما، در همه صحنه‌ها مانند دکتر شفایی سرخستانه در مقابل دژخیمان ایستادگی کرد. شکنجه‌گران برای درهم شکستن دکتر و همسرش، مجید، فرزند ۱۶ ساله شان را، که از میلیشیاهای پرشور دانش آموزی بود، در مقابل چشمان آنها شکنجه می‌کردند. سپس وقتی نتوانستند در اراده و ایمان و فای آنها به مجاهدین خلی وارد کنند، در شامگاه ۵ مهر ۱۳۶۰، هر سه نفر را با ۵۵ مجاهد دیگر تیرباران کردند. عفت در زمان شهادت ۴۲ سال داشت.

روزنامه جمهوری اسلامی - چهارشنبه ۸ مهر ۱۳۶۰ (صفحه ۴) اعلام کرد: «به حکم دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان: ۵۳ تن از اعضا و کادرهای نظامی منافقین اعدام شدند».

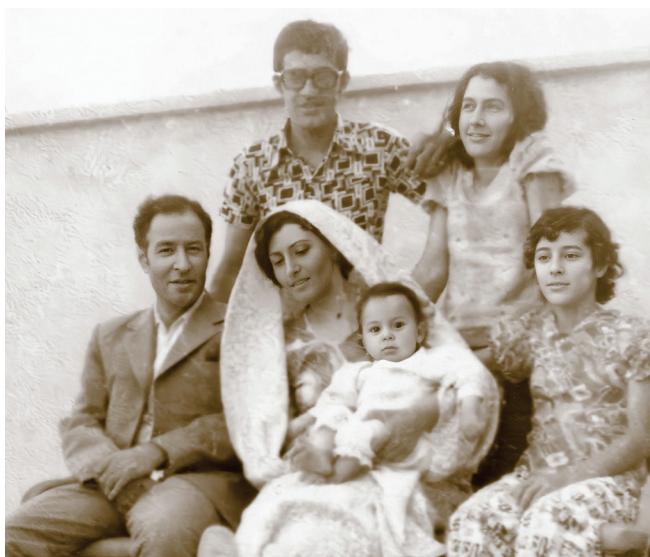
در این زمان دختر دیگر خانواده زهره شفایی، فراری و مخفی بود و پسر کوچکتر خانواده محمد شفایی که هشت سال داشت از روز دستگیری پدر و مادرش توسط همسایه‌ها نگهداری و سرپرستی می‌شد. تا زمانی که عمومی متمول او مجتبی شفایی از شیراز به اصفهان آمد و او را از همسایه تحويل گرفت و با خود به شیراز برد. مجاهد خلق جواد شفایی، فرزند دیگر این خانواده، از مسئولین بخش دانشجویی مجاهدین در دانشگاه صنعتی شریف، پس از دستگیری در پاییز ۶۰ تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفت، او که از اسطوره‌های مقاومت در زندان بود در اسفند سال ۶۰، پس از تحمل شکنجه‌های طاقت‌فرسا در زیر شکنجه جان باخت. او در زمان شهادت ۲۷ ساله بود.

فرزند دیگر، مریم شفایی از مسئولین بخش دانشجویی مجاهدین در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و سپس از مسئولان نهاد محلات در منطقه خاوران تهران بود. همسرش



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

مجاهد خلق حسین جلیلی پروانه از زندانیان سیاسی دوران شاه و از مسئولان تشکیلات مجاهدین در خراسان و گیلان و از مسئولان دانشآموزی در تهران بود. این دو نیز از شهیدان همین خانواده سرفراز هستند که جان و خانه و خانمان را فدای آرمان مجاهدین و آزادی مردم ایران کردند. هر دوی آنها در ضربه ۱۹اردیبهشت ۱۳۶۱ در تهران تا آخرین گلوله و تا آخرین نفس جنگیدند و به شهادت رسیدند. مریم در زمان شهادت ۲۴ ساله و حسین جلیلی ۲۹ ساله بود.



عکس بهیاماندنی از
خانواده شفایی که توسط
مجاهد شهید مجید
شفایی گرفته شده است

از چپ به راست: دکتر
شفایی و همسرش
عفت خلیفه سلطانی،
محمد شفایی در آغوش
مادرش، زهره شفایی
ردیف پشت سر:
مجاهدان شهید مریم و
جواد شفایی

سرنوشت سرکرده سپاه در اصفهان

چهار روز پس از شهادت مریم شفایی و همسرش، همان دایی مریم و زهره به نام حبیب خلیفه سلطانی هوادار مجاهدین در زمان شاه و سرکرده سپاه اصفهان در زمان خمینی در حین سفر با زن و بچه‌اش در جاده ساوه در سانحه رانندگی کشته می‌شود. خبر به اصفهان می‌رسد و وسیعاً شایع می‌شود که خدا انتقام دکتر شفایی و همسر و فرزندانش



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

از او گرفته است.

رژیم هنوز هم مدعی است که این کار را «منافقین کوردل» انجام داده‌اند. یک سایت رژیمی به نام «صاحب نیوز» در ۱۲ تیر ۱۳۹۳ نوشت: «سردار شهید حاج حبیب‌الله خلیفه سلطانی به همراه همسرش بانو بتول عسگری و فرزند دوست‌الله‌اش توسط منافقین کوردل در ۱۴۲۳، دی بهشت ۱۳۶۱ به شهادت رسیدند».

محمد کاظم خلیفه سلطانی «فرزند خلف سردار شهید» که هر چند او نیز به همراه خانواده هنگام شهادت حضور داشت اما تقدير الهی نگذاشت به شهادت برسد و باید می‌ماند تا راه پدر و مادر مبارزش را ادامه بدهد» مدعی است که مجاهدین «طرح ترور را در قالب تصادف برنامه‌ریزی کرده بودند ماجرا هم به این صورت بود که پدرم برای مأموریت از باختران قصد رفتند به اصفهان را داشت از او خواستند تا با هلی کوپتر یا ماشین سپاه بروند اما قبول نکرد چون می‌گفت همراه خانواده است نمی‌تواند آنها را در باختران تنها بگذارد به همین دلیل هم نمی‌تواند با ماشین بیت‌المال برود و صلاح نیست در نتیجه با اتوبوس راهی شدیم. حاج آقا سالک از پدرم خواسته بود تا هرجایی که ماشین توقف کردد آنها را در جریان بگذارد تا از سلامت ما مطمئن شوند. پدرم با نام مستعار مهاجرانی ببلیت تهیه کرد محافظت ایشان آقای نادر الاصلی هم با ما بود. ساعت ۱۲ شب که همه در



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

اتوبوس خواب بودند به گفته راننده یک تریلی با سرعت زیاد به سمت ماشین می‌آید و محکم به اتوبوس می‌زند و می‌رود؛ البته راننده خودش با دیدن تریلی از ماشین بیرون می‌پرد و در دادگاه هم گفته بود که از ترس ماشین را متوقف کردم و بیرون پریدم اما این حرکت او که اتوبوس را روی پل گذاشت و فرار کرد مشکوک بود».

تنها بازماندگان

خواهر مجاهد زهره شفایی و مجاهد خلق محمد شفایی تنها بازماندگان و ادامه‌دهنده‌گان همان راه سرخ فام در سازمان مجاهدین هستند. خواهر مجاهد زهره شفایی که در ستاد مجاهدین در اصفهان در بخش محلات کار می‌کرد، در ۱۶ آذر سال ۱۳۶۰ دو ماه پس از شهادت پدر و مادر و برادرش در اصفهان توسط گشت سپاه دستگیر و به زندان سپاه و توسط یک دایی دیگرش محسن خلیفه سلطانی شناسایی می‌شود. دوران اسارت‌ش با شکنجه و فشارهای بسیار در زندان و در سلوول‌ها و خانه‌های امن سپاه همراه است. در حالی که سپاه به سادگی می‌توانست او را به جوخته اعدام بسپارد یا سربه‌نیست کند اما هدف درهم شکستن و مصاحبه تلویزیونی و ندامت و انزجار گرفتن بود. می‌خواستند خانواده شفایی را تخریب کنند. به همین خاطر او را ۱۰ ماه در سلوول‌های انفرادی نگهداشتند. وی را توسط دایی‌های پاسدار و برخی دیگر از بستگانش در معرض یک جنگ‌روانی و فرسایشی برای ندامت و توبه و ابراز انزجار از مجاهدین قراردادند. بارها او را به بندهای دیگر زندان جابه‌جا کردند و توابان و خائنان را هم به جانش انداختند تا درهم بشکند. سرانجام او به اعتصاب غذا تا مرگ روی آورده و دزخیمان را درمانده کرد. از طرف دیگر رژیم اعدام هفتمنی فرد خانواده شفایی را مصلحت نمی‌دید و نیازی هم به آن نداشت.

یکبار حاکم شرع اصفهان برای تست وضعیت او در سلوول به دیدارش آمد و گفت من همان کسی هستم که دستور کشتن پدر و مادرت را داد.... چه احساسی داری و اگر الان اسلحه داشتی چکار می‌کردی؟ زهره به او جواب داده بود اول تو و بعد بقیه‌تان را می‌کشم. این جواب باعث شد ماهها در سلوول بماند. بعدها وقتی که زهره در سال ۱۳۶۶ از چنگ رژیم گریخت و به اشرف آمد و مجدداً به



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

سازمان پیوست، در این باره نوشت که هدفش این بود که زودتر او را اعدام کنند و به مادر و پدر و خواهر و برادران شهیدش بپیوندد.

یکبار دیگر هم که زهره در سؤال و جواب خودش را هوادار مجاهدین (و نه منافقین) معرفی کرد بازجو طوری به صورتش کویید که خون فواره زد. اما به گفته خودش بدترین شکنجه برایش صدای شکنجه و نالمهای دیگر خواهان تحت شکنجه بود. یکبار بازجو از او پرسید مجاهدین به امام می‌گویند پیرکفتار تو چی؟ زهره گفت، من هر چه مجاهدین بگویند قبول دارم. بلاذرگ او را به اتاق شکنجه بردنده و ۵۰ ضربه شلاق زدند.

آزادی از زندان، فرار از ایران و پیوستن به ارتش آزادیبخش

زهره در اسفند سال ۶۱ پس از یک سال و سه ماه در حالی که پرونده‌اش خالی بود و هیچ اطلاعاتی به دشمن نداده بود از زندان اصفهان آزاد می‌شد. مادر بزرگش هم هر روز به دومین دایی پاسدارش (محسن خلیفه سلطانی) فشار می‌آورد که این یکی را نکشید و آزاد کنید. همزمان عمومی او که در شیراز خانه و زندگی و شرکت جووجه کشی داشت طی این مدت مراجعات زیادی برای آزادی و تحويل گرفتن تنها بازمانده زندانی برادرش انجام داده و تقریباً تمام دارایی خود را نزد حاکم شرع به وثیقه گذاشت که البته توسط همین حاکم شرع که در حال تعویض بود، بالا کشیده شد.

پس از آزادی از زندان، عمویش که معلوم شد که تنها دختر بازمانده برادرش را به طور مشروط تحويل گرفته او را با خود به شیراز برد و بهشدت کنترل می‌کرد بهنحوی که امکان هیچ ارتباط و بیرون آمدن از خانه نداشت. این وضعیت حدود دو سال طول کشید تا قبول کردن زهره برای ادامه تحصیل در رشته اقتصاد در دانشگاه تهران از شیراز به تهران برود. بعد از مدتی در خوابگاه دانشگاه مستقر شد و آزادی عمل خود را به دست آورد. وی سرانجام با پیک سازمان عازم منطقه رزمی شد اما پیک ضربه خورد و دستگیر شد و مأموریت به تعویق افتاد. امکان بازگشت به خانه هم که تحت محاصره پاسداران بود، وجود نداشت.

بنابراین زهره مجدداً مخفی می‌شد و بعد از دو ماه با مرارت بسیار از طریق مرز پاکستان از کشور خارج می‌شد.



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

دروغ بافی مزدور

لجن پر اکنی مزدور مصداقی علیه خواهر مجاهد زهره شفایی که در نماز جمعه شرکت می‌کرده و جزء توابین بوده است دروغ بافی لئیمانه برای هتک حرمت زنان مقاوم و مجاهد است. از این‌رو عصارة خمینی با خوی و حشی و زن سنتیزی، اندازه نگه نمی‌دارد. طی چهار دهه که در ارگان‌های مختلف مقاومت دست‌اندرکار بوده و دستی در نوشتن داشتم، با نمونه‌های مختلفی از «قلم و زبان به مزد»ی مزدوران رژیم مواجه بوده‌ام. از این‌رو به برنامه‌پردازان گشتاپوی آخوندی می‌گوییم این دست و پازدن‌ها جز آشکار کردن هرچه بیشتر وضعیت درهم‌شکسته و فلاکت بار رژیم منحوس و پا به گورتان خاصیتی ندارد. ناقوس سرنگونی نظام شما به‌صفا درآمده و میهنه ما از ویروس کرونا و ویروس ولایت پاکیزه خواهد شد.

نمونه آخر (بدون شرح!)

بعد از نوشتن این سطور با نمونه جالب و البته مضحك دیگری از تردستی وزارت اطلاعات آخوندها و خوراندن اطلاعات گمراه‌کننده و «نیمه بها» به مزدور مصداقی مواجه شدم. ببینید که برای چماق کردن فیروزه بنی‌صدر بر سر خواهر مریم و کینه‌کشی حیوانی علیه برادر مسعود در چه ابتدالی فرو رفته است:

سرنوشت عبرت‌انگیز دو زن، فیروزه بنی‌صدر و مریم رجوی

ایرج مصداقی

اطلاعیه دکتر فیروزه بنی‌صدر در ارتباط با تجربیات وی از نحوه درمان بیماران سالمندی که از آن‌ها قطع امید شده و برای مرگ آرامتر به آن‌ها تزریق مرفنین تجویز می‌شود مرا به نوشتن این مطلب که نقیبی به گذشته است واداشت.

۳۸ سال پیش مسعود رجوی چند ماه پس از کشته‌شدن همسرش، با به‌کاربرتن انواع و اقسام حیله‌ها با فیروزه بنی‌صدر که ۱۸ ساله بود ازدواج کرد.

در دنیای ژورنالیسم هر کس که غرض و مرضی نداشته باشد گمان می‌کند نفر سمت‌راست در این عکس فیروزه بنی‌صدر در کنار برادر مسعود است. اما این عکس



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

برش خورده و عکس کامل که از نشریه انجمن‌های مسلمان در اروپا و آمریکا (جمعه ۳ مهر ۱۳۶۰) برداشته شده عکس زیر است:

این عکس در دیدار با احمد بن بلا نخستین رئیس جمهور الجزایر در پاریس در آپارتمان اوی در اواخر شهریور ۱۳۶۰ گرفته شده و خانم بن بلا را نشان می‌دهد. در عکس زیر در صفحه ۱۱ همان نشریه انجمن‌ها باز هم خانم بن بلا دیده می‌شود.



به نظر می‌رسد مزدور مصدقی از هول حلیم در دیگ وزارت افتد!

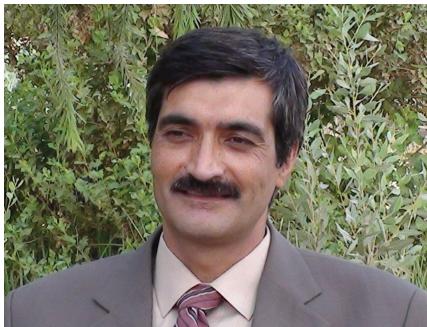




شار لاقانیسم ایرج مصادقی، یک شاگرد دژخیم

اکبر صمدی – فروردین ۹۹





اکبر صمدی

■ شهیدان محمود حسنی و محمدرضا شهیر افتخار از مسئولین تشکیلات بند ما بودند. هر دوی این قهرمانان در جریان قتل عام سال ۶۷ سربدار شدند. به عهده گرفتن مسئولیت مصدقی را هم مجاهد شهید محمود حسنی بهمن ابلاغ کرد تا مصدقی بیشتر از این طعمه پاسداران نشود

■ هم چنین یادم می‌آید که در ۱۰ مرداد ۶۷ «حاج داوود» (داود لشکری سرکرده گوهردشت) وارد بند شد و اعلام کرد همه کسانی که ۱۰ سال یا بیشتر حکم دارند از بند خارج شوند. هیچ یک از ما نمی‌دانستیم که ما را به کجا می‌برند؛ بنابراین همه کسانی که حکم ۱۰ سال و بیشتر داشتند، از جمله مصدقی، بلند شده و آماده رفتن شدیم. در همین لحظه داوود لشکری مصدقی را خطاب قرار داد و گفت «تونمی خواهد بیایی بمان همین جا...!»

خبر دستگیری «عباسی» (حمید نوری) برای من که او را از نزدیک می‌شناختم



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

خوشحال کننده بود. یکی از انبوه گزارش‌های کتاب قتل عام زندانیان سیاسی که سازمان مجاهدین ۲۱ سال پیش در ۱۳۷۸ منتشر کرد، شرح حال من در زندان گوهردشت در ایام قتل عام در مرداد ۱۳۶۷ است. در آن گزارش، من هم از هیأت مرگ که خود را هیأت عفو معرفی می‌کرد و سؤال و جواب آخوند رئیسی با خود نوشتہ‌ام، هم از سالن مرگ و مجاهدانی که پر می‌کشیدند و هم از سؤالی که از ناصریان (مقیسه‌ای) در مورد تعیین تکلیف خود کردم. همچنین به حالت وضعیت پاسدار عباسی شکنجه‌گر، موقعی که اسم اعدامی‌ها را در شب ۱۲ مرداد ۶۷ برای ما می‌خواند اشاره کرده‌ام.

۱۳ سال و چند ماه بعد از آن شب، وقتی خبر دستگیری « Abbasی » شکنجه‌گر دادستانی اوین در سوئد را به اتهام جنایت‌هایش در دهه ۶۰ شنیدم، طبعاً خوشحال کننده بود؛ اما یک چیز مشکوک از همان ابتدا توی ذوق می‌زد. همزمان سروکله عنصر معلوم‌الحالی بهنام « ایرج مصدقی » در این قضیه پیدا شد که مأموریتش برای هرکس که سال‌ها در زندان این رژیم بوده باشد، مثل روز روشن است.

بعد اطلاعیه کمیسیون امنیت و ضدتروریسم آمد و پرده‌ها را تماماً کنار زد. صدای مقیسه‌ای و رازینی اصلاً هیچ ابهامی باقی نمی‌گذاشت.

این فرد یعنی حمید نوری، به گفته قاضی جنایتکار « محمد مقیسه‌ای »^(۱)، پیش از این ۱۰ بار به‌واسطه حضور دخترخوانده‌اش در سوئد، به این کشور سفر کرده بود و تا آن موقع هیچ مشکلی برای وی ایجاد نشده بود. تقارن پیشرفت‌های جنبش دادخواهی در مجامع بین‌المللی، با دستگیری حمید عباسی، آن هم پس از بارها سفر به این کشور و ادعاهای ایرج مصدقی در این باره، تناقضی نبود که بتوان به راحتی از کنار آن گذشت! بهخصوص که مصدقی اعدا کرد در یک « عملیات پیچیده چندوجهی »! موفق شده یکی از متهمنان « تراز اول قتل عام ۶۷ »! را در محدوده قصایی اروپا دستگیر کند...! همان‌گونه که « سربازان... گمنام » روح‌الله زم را دستگیر کرده‌بودند...!

اطلاعیه کمیسیون امنیت و ضدتروریسم درباره شارلاتان بازی مصدقی و بازی اطلاعات آخوندی، چیزی را ناگفته نگذاشته و آنچه من می‌خواهم بگویم فقط اشاره‌ای است به سلسله ارجایی بی‌دنده و ترمز این مزدور علیه زندانیان سیاسی سابق، از جمله من که فریب پروژه‌های وزارت اطلاعات را نخورده و حاضر به شرکت در این نمایش نشده‌ایم.



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

باوه‌گویی‌های مصدقی علیه زندانیانی که حاضر نشدند مانند او خود را بفروشند و دست در خون شهیدان کنند و تیغ جلادان را برگردن مجاهدین «سرموضع» تیز نمایند، گواه هم‌جنسي مصدقی با آخوندها و گواه منتهای وفاحت یک شاگرد دژخیم است که عیناً مانند شیخ و شاه، تشنه کام اعدام و خون برادر مسعود است. برای من که ۱۰ سال در زندان این رژیم بوده‌ام و برای همه کسانی که با ایرج مصدقی در زندان بوده‌اند و از نزدیک وی را می‌شناسند؛ این خودشیفتگی و توهمنات عجیب و غریب که این بار در قالب فیلم‌های پلیسی خود را نشان می‌دهد؛ چیز جدیدی نیست! واقعیت این است که خودشیفتگی و توهمنات مصدقی برای بازجوهای وزارت اطلاعات و به‌اصطلاح دادیاران زندان ناشناخته نبود. چراکه اصلی ترین شغل آنها، بعد از شکنجه و بازجویی، پیداکردن حلقات ضعیف برای بهاستخدام درآوردن آنها در گشتهای دادستانی و اطلاعات بود. حال اگر کارهای او را در زندان با این خودشیفتگی جنون‌آمیز ضرب بزنیم، به‌خوبی روشن می‌شود که چگونه مصدقی از ابتدا طعمه دل چسبی برای استخدام بود و قدمبه قدم در مسیری که برایش ترسیم کرده بودند؛ گام برداشت تا به‌طور کامل از هضم رابع اطلاعات آخوندی عبور کرد.

صدقی در زندان در تبعیت از شکنجه‌گران و بازجویان تلاش می‌کرد مقاومت زندانیان مجاهد را مخدوش کند و تسلیم‌طلبی را که خط لاجوردی و سپس وزارت اطلاعات بود، در میان زندانیان رواج دهد. البته زندانیان مجاهد بسیار هوشیارتر و کارکردهایشان سازمان یافته‌تر از این حرف‌ها بود که توابیین علنى و غیرعلنى بتوانند کسی را به تسلیم‌طلبی بکشانند و چیزی جز انزوای هر چه بیشتر و رسوایی مضاعف عایدشان نمی‌شد. از این‌رو همه زندانیانی که مصدقی را از نزدیک در زندان تجربه کرده‌اند، شکی ندارند که او در جنبش دادخواهی شهیدان مجاهد خلق نیز، مجری خطوط اربابان وزارت اطلاعات برای لوث کردن جنبش دادخواهی است.

نگاهی به سوابق مصدقی در زندان...!

شناخت من از ایرج مصدقی برمی‌گردد به سال ۶۵ در بند ۲ زندان گوهردشت. در آن زمان من ۲۰ ساله بودم و پنجمین سال زندانم را پشت سر می‌گذاشتم. من در اول مرداد



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

سال ۱۳۶۰ یکروز پیش از انتخابات فرمایشی رژیم، در تور گستردۀ پاسداران، در بلوار کشاورز تهران، به همراه ۵۳ تن از هواداران سازمان دستگیر شدم. گروه ما بعدها در زندان به گروه ۴۵ نفره معروف شد. آخر در آن زمان حتی بهنسبت بی‌قانونی‌های امروز، هیچ قاعده و قانونی حاکم نبود، پاسداران با بستن سروته خیابان‌ها، جوانان را از روی نحوه لباس پوشیدن، دستگیر کرده و واى بهحال کسى که در جیش چند دوریالی پیدا می‌کردند^(۲)...

البته آن روزها آن قدر تعداد دستگیری‌ها زیاد بود که هیچ جایی در زندان اوین نبود. حتی محل استقرار نگهبانان زندان اوین، مملو از دستگیری‌ها بود. این در حالی بود که رژیم در ماه‌های تیر تا مهر، بیشترین اعدام‌ها را انجام داد و هر شب بین ۱۰۰ تا ۵۰۰ تن تیرباران می‌شدند؛ اما نه تنها تعداد زندانیان کم نمی‌شد بلکه هر روز به تعداد آنان افزوده می‌شد. ما را مستقیم به زندان قزل‌حصار که همه زندانیان پروسه بازجویی و دادگاهشان تمام شده و حکم داشتند، بردن. ما تا روز ۵ مهر به مدت دو ماه در قزل‌حصار بودیم. روز ۵ مهر به زندان اوین منتقل شدیم. روزی که تهران در آتش و خون بود! در بهمن‌ماه در سن پانزده سالگی به دادگاه رفته و در حالی که هیچ جرمی جز هواداری از سازمان نداشتیم به ده سال زندان محکوم شدم و پس از مدتی به بند ۴ واحد زندان قزل‌حصار رفتیم. در فروردین سال ۶۵ به همراه گروهی از همبندی‌ها، به زندان گوهردشت منتقل شدم.

در همین دوران بود که مصدقی را از بند دیگری، به بند ما آوردند. جمع ما هیچ شناختی از او نداشت. تنها کسی که او را می‌شناخت مجاهد شهید موسی حیدرزاده بود که پیش از این با مصدقی در یک بند بود. موسی در بند سابق، از ندامت و مصاحبه مصدقی علیه سازمان، مطلع بود. علت مصاحبه، این بود که مصدقی در سلول انفرادی در هم‌شکسته و برای خلاصی از فشار سلول انفرادی، شرط زندانیان برای خروج از انفرادی که مصاحبه علیه سازمان بود را پذیرفت. موسی می‌گفت که او قابل اعتماد نیست چراکه زیرفشار کم می‌آورد. این یک تحلیل نبود بلکه مبتنى بر واقعیتی بود که موسی به چشم دیده بود.

همه زندانیان دهه‌شصت به خوبی به یاد دارند که بین آبان ۱۳۶۱ تا تابستان ۱۳۶۳ که به دوران فشار یا دربسته^(۳) در زندان قزل‌حصار معروف شد و بندهای عمومی به بندهای



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

مجرد تبدیل و همه امکانات قطع شد؛ تعداد بسیاری را به سلول‌های انفرادی گوهردشت یا «قیامت»^(۴) منتقل کردند که شرط خروجشان از سلول انفرادی یا قبر، قبول مصاحبه بود، با وجود مقاومت عمومی که وجود داشت، ایرج مصدقی در این مرحله هم کم آورد و از معذوب کسانی بود که با ندامت و اجرای مصاحبه، از این شرایط خارج شد.

خصوصیت ویژه زندان خمینی...!

در همین جا لازم می‌دانم پرانتزی بازکنم و در رابطه با زندان در دهه شصت، توضیحی بدهم؛ خصوصیت ویژه زندان رژیم خمینی در دهه شصت، برخلاف زندان شاه، بافت توده‌ای و مردمی آن بود. از سی خرداد سال ۱۳۶۰ که خمینی دست به سرکوب تمام‌عيار گروههای سیاسی زد. نوکتیز حمله‌اش، بر روی پایگاه اجتماعی مجاهدین مرتمکز بود. بخش وسیعی از هواداران سازمان را فارغ از این‌که در چه سطحی از ارتباط یا هواداری با سازمان قرار داشتند، دستگیر کردند. عده‌آنان کسانی بودند که هیچ‌گونه ارتباط تشکیلاتی با سازمان نداشته و حداکثر نشریه مجاحد خوانده یا در میتینگ‌های سازمان شرکت می‌کردند. از آن جمله می‌توان از ایرج مصدقی نام برد که در فاز سیاسی ارتباط تشکیلاتی با سازمان نداشت و تنها فعالیت او، شرکت در میتینگ‌های سیاسی سازمان بود؛ بنابراین تنظیم رابطه ما هم با افرادی که وارد زندان می‌شدند، بر این پایه استوار بود.

در رابطه با مصدقی، ارزیابی اولیه ما این بود که اگرچه در بند سابق، مرز سرخ مصاحبه رد کرده بود، اما ظاهراً تا آن زمان، مرز همکاری اطلاعاتی را رد نکرده بود^(۵) یا حداقل ما از آن بی‌اطلاع بودیم. در همین رابطه، مصدقی خود نیز خوب می‌دانست که نگاه جمع زندانیان نسبت به او چیست.

به همین دلیل هم از همان ابتدای ورودش به بند دو، به دلیل همین ضعف‌هایش؛ من از جانب تشکیلات مسئولیت داشتم^(۶) که به او نزدیک شده و در ارتباط فعال با او تلاش کنم بیش از این جذب پاسداران و بازجویان نشود. این مسئولیت تا زمانی که با او در یک بند بودم، همچنان بر عهده من بود.

در همین دوران بود که بی‌مرزی‌های مصدقی هر چه بیشتر خودرا نشان داد. یکی از



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

نقاطی که ماهیت مصدقی، (همان ترس و تسلیم طلبی‌هایش) را برای همگان بارز کرد و او را تا نقطه‌ای برد که رودر روی جمع قرار گرفت، تأسیس ارتش آزادی‌بخش ملی در خرداد ۶۶ بود که به‌واسطه آن، روحیه تهاجمی بچه‌های مجاهد در همه بندها بالا رفت، بهنحوی که ورزش جمعی به عنوان نماد میلیشیای مجاهد خلق، به صورت خودجوش در همه زندان‌ها شکل گرفت.

ورزش جمعی برای پاسداران هم همان معنی را داشت که برای مجاهدین. به همین دلیل سرآغاز کشمکش‌ها و درگیری‌های مستمر زندانیان مجاهد با پاسداران بود. روزی نبود که پاسداران برای جلوگیری از ورزش جمعی، اقدام به ضرب و شتم، شکنجه در سلول‌های انفرادی و حتی بازجویی‌هایی که منجر به شهادت بچه‌ها شد، نداشته باشد. در چنین شرایطی ایرج مصدقی با همان روحیه تسلیم‌طلبی، به همراه چند نفر دیگر، در مخالفت با ادامه ورزش جمعی اصرار می‌کردند. از آنجایی که مسئولین تشکیلات اصرار داشتند که همه نفرات درباره ادامه ورزش جمعی صرف‌نظر از اینکه خود شرکت می‌کنند یا نه! نظر بدهند؛ اما مصدقی روی نظرات اصرار داشت. به همین دلیل بحث مفصلی بین این چند نفر، با اکثریت بند صورت گرفت. علت مخالفت اصلاً پیچیده و سخت نبود. چون هر کس که به ادامه ورزش جمعی رأی می‌داد، قبل از آن باید پیه مشت و لگد و فوتbal شدن و تومن کابل را به تن می‌مالید. از این‌رو مسئولین تشکیلات^(۷) با توجه به ارزیابی‌مان از وضعیت وی که در بالا اشاره کردم تلاش می‌کردند که او را در محذوریت اخلاقی قرار ندهند تا بیشتر به سمت دشمن کشانده نشود. این خط تشکیلات در برخورد با حلقات ضعیف بود؛ اما افسوس که در قاموس ایرج مصدقی چیزی به نام اخلاق باقی نمانده بود. در این دوران مصدقی فعالانه و رودر روی جمع بچه‌ها، اقدام به ترویج تسلیم‌طلبی در مقابل پاسداران می‌کرد. چیزی که از دید پاسدارانی که موظف بودند از وضعیت زندانیان گزارش بدهند، پنهان نبود و مصدقی هم این را می‌دانست.

در خرداد ۶۷ کمتر از دو ماه از آغاز قتل عام، به‌واسطه برخوردهی که بین برخی از بچه‌ها و پاسداران ایجاد شد من و تعدادی دیگر به سلول انفرادی منتقل شدیم. قبل از انتقال به سلول‌های انفرادی، زندانیان با مشت و لگد به جان ما افتادند. مصدقی از ترس



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

خودش را به غش و رعشه زد تا مباداً پاسداران اشتباهی او را هم کتک بزنند. وقتی از انفرادی خارج شدیم، هم‌زمان بود با شروع قتل عام در گوهردشت.

هم‌چنین یادم می‌آید که در ۱۰ مرداد ۶۷اد «حاج داوود» (داود لشکری سرکرده گوهردشت) وارد بند شد و اعلام کرد همه‌کسانی که ۱۰ سال یا بیشتر حکم دارند از بند خارج شوند. هیچ‌یک از ما نمی‌دانستیم که ما را به کجا می‌برند؛ بنابراین همه‌کسانی که حکم ده سال و بیشتر داشتند، از جمله مصدقی، بلند شده و آماده رفتن شدیم. در همین لحظه داود لشکری مصدقی را خطاب قرار داد و گفت «تو نمی‌خواهد بیایی، بمان همین جا...!».

صداقت مجاهدی

در همین جا باید روشن کنم که از دید مجاهدین، تا وقتی رژیم ولایت‌فقیه باقی است، صورت مسأله و تمام مسأله و شاخص در رابطه با هر فرد و هر گروهی، رژیم است و بس. بحث اصلاً این فاکت یا آن فاکت یا ضعف‌هایی که ممکن است در هر فردی پیدا بشود و خودشیفتگی بیمارگونه این فرد مشخص نیست؛ بنابراین اصل موضوع این نیست که کسی در زندان ضعف نشان داده باشد یا از مرگ ترسیده باشد. مسأله ترس از مرگ یا جان بهدر بردن نیست. مسأله دقیقاً خدمتگزاری برای رژیم و گشتاپوی دینی است. لگدمal کردن خون شهیدان و مجاهدین توسط شاگرد دژخیمی به نام مصدقی است. در مورد ضعف‌های نفرات، مجاهدین قبل از اینکه به دیگری ایراد بگیرند، حساب خود را روشن ساخته‌اند.

در همین رابطه ۱۱ سال پیش در سال ۱۳۸۸ برادر مسعود، در کتاب استراتژی قیام و سرنگونی، تحت عنوان «صداقت مجاهدی» می‌گوید:

«... برای این که حساب همه‌چیز برای مردم ایران روشن باشد بگوییم که وقتی از زندانیان سیاسی مجاهدین صحبت می‌کنیم، به خصوص آنان که در اشرف هستند، چه آنان که مقاومت کرده‌اند، چه آنان که به تصادف جان بهدر برده‌اند و چه شماری که کم و کسری داشته و در زیر شکنجه یا در برابر جوخه اعدام، نقطه ضعف داشته‌اند، هم در بد و ورود و هم در نشست‌های انتقادی و "عملیات جاری" بی‌محابا صداقت



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

پیشه می‌کنند و هر آنچه را که حتی از ترس یا تشویش در برابر مرگ در ذهنشان هم گذشته، برای هم‌زمانشان، در جمع، بر روی دایره می‌ریزند.

فراتر از بزرگداشت قهرمانان و یاران مقاوم، هدف از این صداقت بی‌منتها، تجدیدعهد با خلق اسیر و در زنجیر برای جبران کردن کمی‌ها و کاستی‌ها و ضعف‌هast. روبه‌جلو است، نه روبه‌عقب. بالاکشیدن و فرارفتن و رستن از بندهای روحی و روانی است که از زندان خمینی و خاطرات دردناکش، بر دست و پایشان پیچیده است و نه صرفاً یک انتقاد از خود صوری و سطحی. شاخص این است که در تشушع این صداقت شگفت و بیکران در جمع یاران، شنوندگان نه فقط سر تعظیم و تکریم فرود می‌آورند، بلکه راه مقابله و درهم‌شکستن کابوس خمینی و راه غلبه و مسخرکردن آثار او را، هم در گره‌های کوری که دژخیمان خمینی در اعماق ذهن و ضمیر ایجاد کرده‌اند، می‌آموزند. در برابر آن آسیب‌ناپذیر می‌شوند. در یک کلام، نه فقط تتمه آثار آن کابوس خون‌سرشته را از خود می‌زدایند، بلکه مهم‌تر از این دهبار و صدبار و هزاربار بیشتر، جنگاور می‌شوند و از شب‌نزویی و از انفعال و پاسیویسم و بریدگی و روی‌آوردن به معیشت و زندگی که مطلوب خمینی و دژخیمانش بوده، فاصله می‌گیرند. تقدير کور و خودبه‌خودی این چنین با "جهاد اکبر" و صدق و فدای مجاهدی، مغلوب و محو و نابود می‌شود. چنین مواردی اگر با نگاهبانی و حفاظت مستمر سیاسی و ایدئولوژیک فرد از خودش همراه باشد، آن چنان که هرگز روبه‌عقب و روبه‌خمینی بازنگردد و به هرچه خمینی‌گرایی و شیطان‌صفتی و نامردی و معیشت مطلوب خمینی است، تف کند، به سند افتخار و حمامه ماندگار مقاومت ما تبدیل می‌شود. هم فرد و هم جمع را احیا می‌کند. این یک کارزار پرشکوه با ایدئولوژی ذلت و تسليیم و با شیوه شناخته‌شده خمینی برای به "قبر" بردن روان‌شناسانه زندگان است. این بخشی از مقاومت ماست که با هرگونه گردوغبار و آثار کاهنده خمینی و فرهنگ و ایدئولوژی او بستیزیم و از آن پاکیزه شویم» (پایان نقل قول از براذر).

از قضا من، به عنوان یک مجاهد، با همه ضعف‌هایی که قبل از زندان و در زندان و بعد از زندان داشته و دارم، نمونه‌ای هستم از همان شورش و انقلاب علیه خمینی‌گرایی و نامردی و رویکرد مجاهدی در عملیات جاری که وقتی پس از سال‌ها زندان، به اشرف



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

رسیدم، در جمع یاران همه‌چیز را درباره خود و دوره زندان گفتم و نوشتم و بهاین خاطر با اطمینان و افتخار می‌توانم به هرچه خمینی‌گرایی و این رژیم و کاربران و مأمورانش، از قبیل مصدقی، و لگدمال کردن خون مجاهدین است، تف کنم و بگویم ننگت باد! فکر می‌کنم در این نقطه روشن می‌شود که چرا دشمن و مأموران و مزدورانش اینقدر با انقلاب درونی مجاهدین و عملیات جاری کینه دارند. احیای ما، امحای آنها و رژیمشان است.

سخن آخر

همان‌طور که در ابتدای یادداشت اشاره کردم، از همان ابتدا، بازداشت دژخیم عباسی (حمید نوری) به‌دلایلی که فوقاً اشاره شد، برایم پر از ابهام و شک بود. این نه یک کنش و واکنش ذهنی، بلکه مبتنی بر شناختی بود که از عناصر دستاندرکار در این ماجرا و ترفندهای صدیار استفاده شده وزارت اطلاعات در این سال‌ها به دست آوردهام و هرچه بیشتر روی آن دقت کردم، بیشتر دست وزارت اطلاعات در این ماجرا نمایان شد. همه مطلعین از پروژه وزارت اطلاعات تحت عنوان «ری استارت» خبر دارند. در بیانیه سالیانه شورای ملی مقاومت در مرداد ۹۸ آمده بود:

«سوابق ”ری استارت“ که گرداننده آن (محمد حسینی) از تلویزیون رژیم شروع به کار کرده و بعد از ”سیز“ خامنه‌ای، از امارات و قبرس و سرانجام آمریکا سر درآورده است، بر کسی پوشیده نیست و کلیپ مصاحبه او در اوت ۲۰۱۳ با یک تلویزیون لس‌آنجلسی بر روی اینترنت در دسترس است. او تصريح می‌کند که مأموران وزارت اطلاعات در امارات ”محبت کردن“ و در جلسه‌ای پیشنهادشان را برای راهاندازی یک تلویزیون با او در میان گذاشتند و گفتند ”خبرهایی بہت می‌دهیم که به نفعت است. تو به ما فحش هم می‌دهی. تو اگر مشکل وجههات هست، ما وجههات را درست می‌کنیم. اخباری بہت می‌گوییم بگو“ و ”خودت انتخاب کن. تلویزیون می‌زنی، آگهی‌اش می‌آید، سیستم اش هست، خبرهایی هم به تو می‌دهیم که همه‌اش انتقادی [از رژیم] است.“.

از روی همین نمونه، به‌سادگی می‌توان دست رژیم را در بازی با شاگرد دژخیمی بهنام مصدقی هم خواند. یک دھنه پیش، رژیم او را در یک تلویزیون فارسی‌زبان



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

بهنام «رها» زیردست یک مأمور به نام امیرحسین جهانشاهی از همدستان پاسدار مدحی، در موج سبز خامنه‌ای به کار گرفت و حala در میهن‌تی‌وی، زیردست مأمور دیگری بهنام بهبهانی به‌طور هفتگی مورد مصرف قرار می‌گیرند تا آنچه را در بی‌بی‌سی و اینترنشنال با پز مخالف رژیم نمی‌تواند بگوید، در اینجا قی کند.

دژخیم ناصر رضوی، از شکنجه‌گران اوین و کارشناس امنیتی رژیم در مورد مجاهدین، در کتاب استراتژی و دیگر هیچ، به قول خودش پس از ۳۰ سال خدمت در حوزهِ تقاطع و به‌طور اخص در مبارزه با سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، درباره شاگرد دژخیمانی مانند مصداقی گفته است:

«بچه‌هایی که تواب بودند، گاهی واقعاً خلوصشان از بچه‌های خود ما خیلی بالاتر بود...». البته باید به آخوندهای جنایت‌کار گفت: آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت. امروز جوانان شورشی که به قول خودتان ۷۷ درصد آنها در زیر حاکمیت به‌اصطلاح جمهوری اسلامی تربیت شده‌اند، شعار مرگ بر خامنه‌ای و مرگ بر اصل و لایتفقیه سر می‌دهند. آیا این جوشش خون شهیدان و مجاهدین سربدار و «سرموضع» نیست؟

اکبر صمدی—اشرف ۳

(۱) محمد مقیسه‌ای یا همان ناصریان که یکی از طلبه‌های مدرسه حقانی بود؛ در سال ۱۳۶۰ بالیاس شخصی ابتدا بازجوی شعبه ۳ اوین بود و حمید عباسی (نوری) هم در شعبه ۳، شغلش زدن کابل بود. مقیسه‌ای بعداً به پاس جنایت‌هایش دادیار قزل‌حصار، اوین و در دوران قتل عام ۶۷، دادیار زندان گوهردشت بود.

(۲) در سال‌های ۵۷ تا ۱۳۶۰، که به فاز سیاسی معروف است ارتباط نیروهای سازمان با تشکیلات، از طریق سریل‌های تلفنی وصل بود و از آنجایی که تلفن همراهی نبود، بنابراین شهر تهران مملو از تلفن عمومی بود که با دو ریالی می‌شد تماس تلفنی بگیریم. بهمین دلیل هواداران تشکیلاتی سازمان همواره چندین دوریالی برای ارتباط با سریل‌های خود، همراه داشتند بهمین دلیل همراه داشتن چند دو ریالی شاخصی برای تشخیص هواداران سازمان بود. البته ناگفته نماند که بسیاری از مردم که هیچ ربطی به سازمان نداشتند، به همین دلیل دستگیر شدند.

(۳) مدت‌زمان دوران فشار در بندهای مختلف، بسته به ترکیب و وقایعی که در آن اتفاق افتاده بود، متفاوت بود آخرین بند، بند ۲ واحد یک بود که مصداقی مدقی در این بند بود و در یکی از کتاب‌هایش



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

به وقایع این بند البته از دید یک برپیده، اشاره کرده است. در این بند به دلیل برپیدن یکی از نفرات اصلی تشکیلات، بهنام ولی الله رضایی معروف به اوس ولی؛ فشار شدیدتر بود و تا پس از برکناری حاج داود، درب‌های بند بسته مانده بود.

(۴) قیامت، یک سالن مربع شکل در ابتدای واحد یک زندان قزلحصار بود. لاچوردی و حاج داود در دوران فشار (۱۳۶۱ تا ۱۳۶۳) این مکان را به محل تبیه زندانیان اختصاص دادند که از بیش از صد قفس چوبی تشکیل شده بود که زندانیان را در آن نگهداری می‌کردند و به طور مستمر زیر کنترل پاسداران قرار داشت. این مکان در بین زندانیان به قیامت و قفس معروف گردید و بسیاری از خواهران و برادران در این قفس‌ها، تا شش ماه بهصورت نشسته قرار داشتند و شرایط بسیار سختی داشت.

(۵) چون زندانیان روی لو نرفتن نفوذی‌های خود، بسته به مأموریتی که داشتند، بسیار حساس بودند و برخی از نفوذی‌ها حتی برای پاسداران سطح پایین‌تر ناشناخته بودند.

(۶) به طور مشخص، شهیدان محمود حسنی و محمدرضا شهیرافتخار از مسئولین تشکیلات بند ما بودند. هردوی این قهرمانان در جریان قتل عام سال ۶۷ سربدار شدند. به عهده گرفتن مسئولیت مصادقی را هم مجاهد شهید محمود حسنی به من ابلاغ کرد تا مصادقی بیشتر از این طعمه پاسداران نشود.

(۷) شهیدان محمود حسنی و محمدرضا شهیرافتخار





افشاگری در باره ایرج مصادقی

امیر پرویزی - فروردین ۹۹





امیر پرویزی

افشاگری دربارهٔ ایرج مصدقی از امیر پرویزی

اخيراً دو مقاله آموزنده دربارهٔ تواب تشنّه به خون ايرج مصدقی خواندم. «شارلاتانيسیم ايرج مصدقی، يك شاگرد دژخیم» از برادر مجاهدم اکبر صمدی و «ماوراء رذیلت مزدور مصدقی در هتاكی به خانواده‌های شهیدان و زنان زندانی» از خواهر مجاهد منصوره گالستان. از اين ميزان دروغگویی دربارهٔ خواهر مجاهد زهره شفایي تعجبی نکردم. چون در موضوعی که خودم سوزه آن بودم، جعل و دروغ مصدقی را دیده و تجربه کرده بودم. ۷ سال پيش، بعد از خروج مجاهدين و ارتش آزاديبخش از ليست تروريستي و در آستانه انتخابات رژيم و رياست جمهوري روحاني و شروع قضایاي بر جام، ما که در اشرف و ليبرتي بوديم نمى دانستيم قتل عام ۱۰ شهریور ۹۲ در اشرف و بعد هم حملات موشكى پیاپی در ليبرتي در راه است. اما در اين زمان با سيرك وزارت اطلاعات در جلوی در اشرف و ۳۲۰ بلندگو برای لجن پراكنی عليه سازمان و رهبریمان آشنا بوديم. تا اين که در اريبهشت ۹۲ وزارت اطلاعات سيرك جديد خارج کشوری خودش را هم داير و از مصدقی و سپس از همکاسه‌های او در فاز جديدي رونمايي کرد. هر دو سيرك، در



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

این سو و آن سوی جهان، هدف واحدی داشت که ریختن خون ما در اشرف و لیبرتی و انهدام مجاهدین و آلترا ناتیو دمکراتیک انقلابی و مخصوصاً ردیابی و از بین بردن رهبری مقاومت بود. این را طاهر بومدرا مسئول حقوق بشر سازمان ملل در عراق در کتابش «ناگفته‌های اشرف» به خوبی شرح داده است. در آن زمان قاسم سلیمانی در عراق که توی چنگش بود در صدد بود یک ۱۷ زوئن دیگر منتهی از نوع مالکی راه بیندازد. در ۱۷ زوئن (۲۰۰۳ خرداد ۱۳۸۲) همگان کودتا برای از بین بردن مجاهدین و حتی تحويل دادن خواهر مریم به رژیم را به چشم دیدند. راستی هم که اگر خیزش هموطنان و هواداران مجاهدین در خارج و آن مجاهدین شعله‌ور و فروزان نمی‌بودند، حتماً که تیر رژیم و استعمارگران به هدف می‌خورد اما در یک کلام انقلاب خواهر مریم بود که توطئه را درهم شکست و کودتا را نافرجام کرد. در سال ۹۲ ده سال از آن کودتای نافرجام گذشته بود و دشمن باید فکر دیگری می‌اندیشید. مزدوران رونمایی شده از قبیل ایرج مصدقی آتش بیاران همین معركه برای کشتار مجاهدین بودند. تواب تشنۀ به خون، تحتامر سرکردگان قتل عام مجاهدین به چیزی کمتر از سر و خون مسعود رجوی رضایت نمیداد. آخر رژیم برادر مسعود را رهبر مقاومتی می‌دانست و می‌داند که به گفته خامنه‌ای در طرف رژیم ۱۷ هزار تلفات بر جای گذاشته است. (۷۷ تیر ۹۳)

اما در سال ۹۲ قبل از قتل عام مجاهدین در اشرف، مصدقی و دیگر بازیکنان سیرک خارجه باید با بلندگوها و سایتهاشان راه کشتار را هموار می‌کردند. مصدقی برای این که ثابت کند مجاهدین و رهبری آنها بدتر از این رژیم هستند و رژیم به هر حال بهتر از اینهاست، رسیمان‌های بافعه از دروغ و دجالیت و دعاوی زنجیره‌ای علیه مجاهدین را به میان انداخت. در طبله این عطاری، همه چیز یافت می‌شد. در واقع همه چیزهایی که وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه و دادستانی از این پیشتر گفته بودند.

یکی از کمترین بدی‌های مجاهدین این بود که «به یک کارگر بی خبر از همه‌جای در مانده، پول هنگفتی» داده بودند که عکس رهبری مقاومت را در تظاهراتی مقابل دانشگاه تهران بلند کند و حلا او (صدقی) وظیفه دارد درباره «دانستان غم‌انگیز» آن «کارگر بی خبر» روشنگری کند.

آن فرد من بودم که در تیرماه ۱۳۹۲ گزارش وقایع و شرح حال خودم را به‌طور مفصل



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

در مقاله «مصدق آشکار جعل و دروغ علیه مجاهدین» نوشتیم و در سایت‌های مقاومت منتشر شد و هنوز هم بعضی جاها هست.

حالا که ۷ سال گذشته و بسیاری چیزها روشن شده بعد از خواندن آن دو مقاله آموزنده، به فکر افتادم بار دیگر داستان را خلاصه و بازنویسی کرده و به اطلاع هموطنانی که آن سال‌ها در جریان نبودند برسانم. بهخصوص که حالا کانون‌های شورشی هم در داخل ایران روشنایی بخش میدان شده‌اند.

امیر پرویزی - اشرف ۳ - فروردین ۹۹

مصدق آشکار جعل و دروغ علیه مجاهدین افشاگری امیر پرویزی از زندان لیبرتی در بارهٔ ایرج مصدقی

- همنشأ اطلاعات مطالب ایرج مصدقی بازجوها و شکنجه‌گران رژیم هستند و هم فرهنگ و منطقی که برای ارزیابی دارد، همان فرهنگ و منطق آن‌هاست
- اطلاعات و در حقیقت اتهامات مصدقی علیه مجاهدین از فیلترهای بازجوهای رژیم گذشته و حتی قبلًا در سایت‌های وزارتی منتشر یا توسط عوامل اطلاعاتی نقل قول شده است

ایرج مصدقی در میان انبوهی یاوه‌گویی بر ضدبارزه و مقاومت ما اشرفی‌ها، از جمله ادعا کرده که مجاهدین «به یک کارگر بی خبر از همه‌جای درمانده، پول هنگفتی» داده بودند که عکس رهبری مقاومت را در تظاهراتی مقابل دانشگاه تهران بلند کند و او (صدقی) وظیفه دارد درباره «دانستان غمانگیز» آن «کارگر بی خبر» از زبان سایر زندانیان سیاسی که شاهد بوده‌اند، روشنگری کند. (گزارش ۹۲)

فرد مورد اشاره مصدقی، این جانب امیر پرویزی هستم که در جریان تظاهراتی در ۲۱ تیرماه سال ۱۳۸۴ در مقابل دانشگاه تهران، عکس‌های رهبری مقاومت را بالای سرم بردم. به همین نام و به همین جرم محکمه و زندانی شدم و پرونده‌ام در زندان و قضائیه



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

و اطلاعات رژیم آخوندها بر سر این «محاربه» ثبت شده است. حالا می‌خواهم داستان خودم و وضع «رقتنگیز» یک تواب خائن در هم‌شکسته را بر ملا سازم. فردی که بعد از همکاری با بازجویان زندان‌ها و گشتی‌های دادستانی لاجوردی با نوشتن انزجارنامه‌های مکرر و هربار غنی‌شده‌تر علیه مجاهدین، از زندان آزاد شده و به خارج کشور آمده است. او پس از نفوذ در مناسبات هواداران و مدتی ارتباط با تشکیلات مقاومت در خارج کشور، با دست‌مایه کردن چنین اندوخته و با چنین نقایی، به مأموریت اصلی خود پرداخته است. با ژست «مخالف دوآتشه» و به تعییر خودش «دشمن آشتی‌نایپذیر» رژیم آخوندی، آن‌هم در کسوت یک متولی خودخوانده و خزانه‌دار منحصر به‌فرد تمام حقایق کلیه زندان‌ها، تمامی زندانیان سیاسی و حافظ یکانه جزئیات سرگذشت کلیه شکنجه‌شدگان و اعدام‌شدگان همراه با اطلاعات مربوط به همه بازجویان و شکنجه‌گران و دزخیمان.

مأموریت ایرج مصادقی

ابتدا مأموریتش را با خاطره‌نویسی دوران زندانش شروع کرد و این مأموریت را به‌زعم خود با پیچیدگی زیاد و با تاکتیک نوک زدن به بخش کوچکی از حقیقت برای انکار یا وارونه کردن بخش اعظم آن، به انجام رساند. مأموریتی که محور اصلی و هدف واقعی آن، نفی مجاهدین و مقاومت ایران به عنوان دشمن اصلی و تنها آلت‌ناتیو دموکراتیک در برابر رژیم ولایت‌فقیه بود. این مأموریت را در گام اول، با انکار اعداد و ارقام و کم و کیف جرائم و جنایات رژیم علیه مجاهدین در زندان‌ها، شروع کرد که همراه بود با یک تلاش و قیحانه برای ریختن قبح دفاع از دزخیم به‌خصوص با انکار ابعاد واقعی بزرگ‌ترین فاجعه حقوق‌بشری جهان بعد از کوره‌های آدم سوزی هیتلر، یعنی قتل عام زندانیان سیاسی مجاهد در سال ۶۷. هم‌چنین همراه بود با تلاش برای بی‌اعتبار کردن و تکذیب حقایق افشا شده توسط قربانی اصلی این جنایات، یعنی مجاهدین خلق ایران با متهم کردن رذیلانه سازمان به بزرگ‌نمایی و اغراق درباره جنایات خمینی و دزخیمانش در زندان‌های سیاسی. به موازات آن، کتمان، انکار یا لوث کردن و حتی وارونه‌گویی حمامه‌های مقاومت در خشان دهها هزار قهرمان مجاهد در زنجیر، از جمله با فرافکنی و



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

نسبت دادن ندامت و خیانت و انجارنویسی‌های ننگین مشابه خودش به آن قهرمانان سربدار.

این شروع مأموریت بود، اما اصل مأموریت، کارزار شیطان‌سازی علیه مجاهدین و نفی کانون و مسیر مقاومت و نقطه اوج مأموریت که در حقیقت حضیض انحطاط و دنائت ضدانسانی یک تواب خودفرخته است، ردیابی پلیسی و زمینه‌سازی و تبلیغ شقاوت‌بار برای قتل و ترور رهبر مقاومت در راستای تحقیق رؤیای استراتژیک انهدام مجاهدین و حذف تنها آلت‌رناتیو دموکراتیک در برابر رژیم ولایت‌فقیه، آن‌هم با گریم یک «منتقد مجاهدین و دشمن آشتی‌ناپذیر رژیم»!

در مورد یک ادعای دروغ شهادت می‌دهم

صداقی گزارش‌های مجاهدین از داخل ایران را انکار می‌کند و مدعی است یک عده در «شرف» و «اورسور اوّاز» می‌نشینند و روی اینترنت در ایران تظاهرات راه می‌اندازند... اما برخی از این گزارشات را خود من و چند تیم دیگر که می‌شناختم به خواهر نسرین و سایر مسئولینمان می‌دادیم، بدون اغراق همه ادعاهای و هوچیگری‌های صداقی در این‌باره سخیف و بی‌مقدار است و من در این خصوص شهادت می‌دهم.

من در مهرماه سال ۱۳۸۵ از ایران خارج شدم و به مجاهدان اشرف پیوستم، ماجرا بلندکردن عکس‌های رهبری مقاومت در تظاهرات و آنچه را در زندان بر من گذشته در پرونده و مصاحبه‌های من با کمیساریای پناهندگان ملل متعدد در لیبرتی ثبت است. برخلاف آنچه وزارت اطلاعات می‌گوید نه گول خوردم، نه پولی گرفتم.

قبل از آن‌هم در ۱۳۸۹ شهریور، در مصاحبه مفصلی با سیمای آزادی، به تشریح اقدام مشخص خودم در تظاهرات مقابل دانشگاه تهران پرداخته بودم و بخشی از آنچه را بعد از انجام آن تظاهرات در مقابل دانشگاه تهران و در زندان‌های رژیم بر من گذشت، توضیح دادم.

من در داخل کشور با چند خواهر مجاهد و از جمله خواهر نسرین (که اسم مستعار است) در ارتباط بودم و گزارش کارهایم را می‌دادم.





افشاگری درباره ایرج مصدقی
از امیر پرویزی
در برنامه گنج میهندی از
سیما آزادی

«کارگر درمانده بی خبر» کیست؟!

من امیر پرویزی متولد زنجان در سال ۱۳۵۸ هستم. هنگامی که در تظاهرات جلوی دانشگاه تهران در تیر ۸۴ شرکت کردم و عکس بلند کردم ۲۶ ساله بودم. من در یک خانواده مذهبی هوادار مجاهدین خلق بزرگ شدم. برخی اعضای خانواده‌ام در شمار شهیدان سازمان مجاهدین خلق ایران هستند (از جمله مجاهد شهید ابوالفضل مولایی پسرخاله و مجاهد شهید مجید آزادی پسرعموی مادرم که دانشجوی پزشکی بود و برادرش اکبر آزادی). تعدادی از بستگان و اعضای خانواده هم طی چند دهه حکومت آخوندها، سال‌هایی را در زندان بهسر برداهند و برخی دیگر از اعضای خانواده و بستگانم هم اکنون جزء مجاهدین هستند و خودم هم شرف و افتخار مجاهد بودن دارم. من البته افتخار «کارگر» بودن را که در نظر پادوهای رژیم‌های سرکوبگر و استثمارگر، مترادف درماندگی و بی‌خبری است، نداشتم، اما هم برای اطلاع و نیاز مصدقی و هم برای شناساندن ترفندهای کثیف این عامل اطلاعاتی رژیم، باید بگویم که کارمند یک شرکت کامپیوتری در زنجان بودم و در قسمت مونتاژ کردن کامپیوترا (ensemble) و بخش فنی و سخت‌افزار آن قسمت، به کار مشغول بودم. به خاطر کار تخصصی ام به اینترنت دسترسی داشتم و از همان ابتدا اخبار مقاومت و مجاهدین را دنبال می‌کردم و در ارتباط با ستاد اجتماعی سازمان فعالیت می‌کردم.



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

معنی «بی‌خبری» و «درماندگی» که مصدقی به من نسبت می‌دهد، در فرهنگ و اندیشهٔ مأموران رژیم آخوندی این است که من عضو یکی از تیم‌های سازمان یافته هواداران مجاهدین در شهر خودمان بودم و در فعالیت‌های جمعی متعددی که در بین هواداران مجاهدین به «پراتیک» یا «پراتیک اجتماعی» معروف است، شرکت داشتم. فیلم‌های مربوط به فعالیت‌های تبلیغی و اجتماعی تیم‌هایی که من عضو آنها بودم در تلویزیون سیمای آزادی، نشان داده شده است و همین روزها هم نمونه‌های بسیار جالب و ستایش‌انگیز آن را در سیمای آزادی مشاهده می‌کنیم. هر کدام از این نمونه‌ها در حکم یک عملیات چندمرحله‌ای در فضای اختناق و سرکوب در داخل کشور است. اعضای تیم‌های عمل‌کننده باستی ابتدا با پذیرش ریسک دستگیری و شکنجه و اعدام به اتهام محاربه، این عملیات را به سرانجام برسانند. عکس و فیلم‌برداری از این فعالیت‌ها و ارسال آنها، یک مرحلهٔ دیگر عملیات است. بعد هم باید سریعاً ردها را پاک کرد. هیچ‌کدام از این کارها در ساحل امن انجام نمی‌شود، بلکه باید با چشم باز و انتخاب آگاهانه صورت بگیرد. گروه‌ها باید تا ته خط شکنجه و اعدام را برای خود پذیرفته باشند. بنابراین اگر بخواهم حرف‌های مصدقی را باور کنم، باید بپذیرم که نه تنها هیچ‌کدام از فعالیت‌های مجاهدین در داخل کشور وجود خارجی ندارد، بلکه اصلاً خود من هم وجود خارجی ندارم. حالا بی‌صبرانه منتظرم تا مصدقی و همپالکی‌های وزارتی او ادعا کنند که این حرف‌ها را هم خودم ننوشتم و ...

تظاهرات ۲۱ تیر ۱۳۸۴

در سال ۱۳۸۴ به مناسبت ششمین سالگرد قیام ۱۸ تیر، من در میان یکی از تیم‌های هوادار مجاهدین بودم که مسئولیت کمک‌کردن به راهاندازی تظاهرات ضدحکومتی و شرکت کردن و تقویت آنها را در تهران به عهده داشتند. در روز ۱۸ تیرماه من با اسم مستعار «بیژن» با برنامه ارتباط مستقیم سیمای آزادی تماس تلفنی گرفتم و برای شرکت در تظاهرات فراخوان دادم.

همان روز نیروهای سرکوبگر خیابان‌های اطراف دانشگاه را بستند و مأموران نیروی انتظامی و لباس شخصی به محل آمدند تا مانع تجمع شوند. آنها تصور می‌کردند سالگرد



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

۱۸ تیر را از سر گذرانده و مهار کرده‌اند. در حالی‌که آن سال طرح ستاد اجتماعی این بود که همه تیم‌ها برای تجمع اعتراضی در ۲۱ تیر به جای ۱۸ تیر فراخوان بدنهند. شعار محوری هم آزادی زندانیان سیاسی بود.

روز ۲۱ تیر حوالی ساعت ۵ بعد از ظهر تجمع به حدی که می‌خواستیم رسید. نیروهای سرکوبگر از پاسدار و نیروی انتظامی و بسیجی و اطلاعاتی و لباس شخصی، گلهوار به صحنه آمده بودند تا مانع شکل‌گیری تظاهرات شوند؛ اما همه این بگیر و بیندها مانع نشد و شعارها شروع شد. تیم‌های هواداران مجاهدین هم به شعارها و محتوای اعتراضات سمت‌توسو می‌دادند. نیروی انتظامی شروع کرد به تهاجم و پراکنده کردن جمعیت. در این میان سرهنگی که در صحنه بود نعره می‌کشید که تجمع غیرقانونی است و مجوز وزارت کشور را ندارد. سرهنگ بیچاره نمی‌دانست که نیروی برانداز و سرنگون کننده اجازه نمی‌گیرد. توابها و خیانت‌پیشگانی مثل مصدقی هستند که بدون اجازه دخیم آب نمی‌خورند.

به لحن مصدقی در ننگین «نامه سرگشاده» توجه کنید که چقدر به رئیس جمهور تازه از صندوق درآمده ولی‌فقيه یعنی پاسدار عنتری نژاد اميدواری سرکوبگرانه داشته که می‌نویسد: «آیا جو ایران در تیرماه ۱۳۸۴ و پس از پیروزی احمدی نژاد این‌گونه بود؟ انتشار این دروغ‌ها چه دردی از مردم ایران دوا می‌کند؟ چرا جز شما و انجمن خیالی تان کسی این‌گونه گزارش نمی‌دهد؟». جوابش البته خیلی ساده است، به این دلیل ما این‌طور گزارش می‌دهیم که همین‌طور هم مقاومت و مبارزه می‌کنیم.

اما سرهنگ نیروی انتظامی به عنوان فرمانده صحنه هنگامی که دید جوانان و دانشجویان به او که دنبال مذاکره کردن با کسی بود، محل سگ نمی‌گذارند، پی‌درپی با صدای بلند می‌پرسید رئیس شما کیست؟ بباید صحبت کنیم. یکی از اصلاح‌طلبان حکومتی که می‌خواست به این وسیله اعتراض‌های جوانان و دانشجویان را مصادره کند، تلاش کرد به عنوان نماینده معترضان به مذاکره با سرکرده نیروی انتظامی بپردازد.

وقتی اصلاح‌طلبان قلابی در نظام ولایت‌فقیه یا همان «جلبک‌های بی‌هزینگی» برای مذاکره دور پاسداران نیروی انتظامی جمع شدند، طبق قرارمان در مورد اقدام در موقعیت مناسب، من در همین لحظه، تصویر رهبری مقاومت برادر مسعود و خواهر



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

مریم را بلند کردم و سایر افراد تیم ما فیلمبرداری از این صحنه را انجام دادند. فاصلهٔ ما با دژخیمان چند قدم بیشتر نبود. می‌دانستیم زمان کوتاهی بیشتر نخواهیم داشت، آن هم بالا بردن عکس کسانی که تجسم سرنگونی و نابودی این رژیم‌اند. همان‌ها که هر خطری برای رژیم، پذیرفتند تراز آنهاست.

در حالی که من عکس خواهر مریم و برادر مسعود را بالای سرم برده بودم، یکباره گله‌ای از مزدوران نیروی انتظامی به سویم هجوم آوردند و بر سرم ریختند. با باتون و مشت و لگد شروع به زدن کردند. به علت ضربه باتونی که روی بینی‌ام فرود آمد، تعادلم را از دست دادم. در همین موقع یک سرهنگ نیروی انتظامی گردنم را گرفت و با چوبی که دستش بود گردنم را فشار می‌داد. جمعیتی که شعار زندانی سیاسی آزاد باید گردد سر می‌دادند، با دیدن وضعیت من اعتراض کردند و شعار می‌دادند: ولش کنید، ولش کنید. مادری خودش را به من رساند و رو به سرهنگ سرکرده صحنه، اعتراض کرد که: چکار کرده، ولش کنید!

پاسداران که به قول مصدقی «پس از پیروزی احمدی‌نژاد» خیلی جری‌تر شده بودند، آن خانم شجاع را که به نظر مصدقی به خاطر «زن بودن» واقعی نیست و به گفته مصدقی (در همان گزارش ۹۲) یک «پهلوان پنبه اینترنتی» دیگر است، به باد کتک و ضرب و شتم گرفتند. آنها تلاش می‌کردند با ضرب و شتم جمعیت، راه باز کنند و مرا به نزدیک درب اصلی دانشگاه تهران که تمرکز اصلی و محل ماشین‌های ضدشورش بود، برسانند.

قبل از رسیدن به خودرو نیروی انتظامی، شهید علی صارمی خودش را به سرهنگ نیروی انتظامی رساند و گفت: مگر این جوان چه کار کرده؟ ولش کنید بگذارید بروود... این یکی «پهلوان پنبه اینترنتی» یعنی علی صارمی هم بعداً توسط رژیم اعدام شد!

برگردم به صحنه حقیقی در آن روز؛ پاسداران مرا به‌зор سوار خودرو ون سیامرنگی کردند. بعد از من چند دانشجو و خبرنگار را هم دستگیر کردند. سرکرده یگان ویژه رژیم به نام عباسی در صحنه حضور داشت. اسم سردار عباسی را همان‌جا یکی از دانشجویان در ماشین به من گفت. بعد از یک ربع یا نیم ساعت ما را به کلانتری ۱۴۸ در خیابان انقلاب برندند. به محض ورود، مرا دستبند فلزی زدند و نفرات دیگر را دستبند پلاستیکی.



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

اولین کاری که در آن جا انجام دادند، ضرب و شتم معروف به «فوتبالی» بود که چند نفر با ضرب و شتم عمدتاً بهوسیله لگدهای سنگین و شدید، زندانی را به این طرف و آن طرف پرت می‌کنند. بعد از «فوتبالی» مرا کنار نفرات دیگر نشاندند تا صورت جلسه تنظیم کنند. در میان دستگیرشدگان یک نفر بود که اسمش را به یاد ندارم اما حین دستگیری وقتی می‌خواستند او را وارد ماشین کنند مقاومت کرد. مزدوران وحشیانه صورتش را به سپر عقب ون کوبیدند که قسمتی از زیر چانه‌اش شکافت. در کلاته‌تری ۱۴۸ مأموری که به نظر مرسید بازجو باشد و صورت جلسه را تهیه می‌کرد، به آن فرد که چانه‌اش شکافته بود، می‌گفت: «می‌خواهی یکی از عکس‌های او (عکس‌هایی که من بالابرده بودم) را در پرونده تو بگذارم؟ شما باهم بودین!».

مأمور دیگر گفت این خیلی پرروزی می‌کند. بگذر تا ببرند حالش را حسابی جا بیاورند. در فرصتی که حین بازجویی و فشارآوردن به آن فرد مقاوم ایجاد شد، من طبق سناریویی که از پیش آماده کرده بودم، محمول خودم را در ذهن خودم مرور می‌کرم که کارگر بودم و نمی‌دانم این عکس‌های چه کسانی بوده ...

در همین اثناء همان اصلاح طلب حکومتی را که یک فرد شناخته شده خاتمی چی بود هم آورند. او همان کسی بود که در مقابل دانشگاه خودش را به عنوان نماینده دانشجویان معرفی کرده بود.

بازجوی مزبور به او گفت: «آقا این چه بساطی است که راه انداختید تجمع مجوز نداشته و ...»

سپس با اشاره به من از او پرسید: شما با این اراذل واوباش هستید؟ او که چند نفر از دانشجویان عضو دفتر تحکیم وحدت را در میان ما دید، گفت: آقا این‌ها بچه‌های خوبی هستند! بچه‌های انقلابند! (یعنی از بسیجیان یا عوامل جناح‌های درونی رژیم هستند).

بازجو تک‌تک ما را به وی نشان می‌داد و می‌پرسید این چطور؟ این یکی چطور؟ وقتی نوبت به من رسید. بازهم گفت: این هم بچه خوبی است؟ در اینجا یکباره درخیم افسار پاره کرد و عکس‌های رهبری مقاومت را که در پرونده من گذاشته بود بیرون کشید و به او نشان داد و گفت: پس آقا شما طرفدار و هوادار اینها هستید؟



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

ناگهان رنگ از رخسار او پرید و درحالی که داشت قالب تهی می‌کرد، به تنه‌پته افتاد و گفت: آقا شما ما را می‌شناسید، این چه حرفی است؟ و سپس رو به من کرد و گفت: این فرزند انقلاب نیست.

چند دقیقه بعداز این که ایشان مرا به عنوان «بچه بد»! شناسایی کرد، با صحنه جالبی که برایش ترتیب دادند، گفت حالت بدشده ... و نیروی انتظامی هم آمبولانس خبر کرد تا او را با احترامات ویژه یک «بچه خوب» رژیمی، از آنجا برند.

منشاً اطلاعات مصداقی

حالا بینیم مصداقی اطلاعات دستاول را که به یک «کارگر درمانده از همه‌جایی خبر برای بالادردن عکس رهبری مقاومت پول هنگفتی داده» شده از کجا آورده است؟ ساعت ۷ بعداز ظهر همه نفرات را به حفاظت اطلاعات و نک برند. آنجا بازجویی اولیه از من شروع شد. یک سرهنگ حفاظت اطلاعات و چند نفر دیگر شروع به ضرب و شتم و اذیت و آزار من کردند. دزخیم علت و چرایی موضوع عکس را که بالای سرم بودم می‌پرسید، من هم طبق سناریو خودم گفتیم یکی «پول» داد این عکس را بالای سرم بگیرم من هم «بیکار» بودم و نیاز به «پول» داشتم...

بازجو عصبانی می‌شد و فحش رکیک می‌داد و می‌گفت: «غلط کردی! اگر من همین الان بروم از کابل یک کارگر افغانی را بیاورم و بگوییم یک میلیون می‌دهم این را بلند کن، می‌گوید: چون این عکس مسعود رجوى است، می‌ترسم این کار را بکنم. ادبیات تو مال اشرف است. همین جمله که می‌گویی عکس را بالای سرم ببرم، حرف مجاهدین است تو چطور می‌خواهی این مزخرفات را باور کنم. يالا بگو بینیم داستان چیست؟».

ملاحظه می‌کنید که هم منشاً اطلاعات مطالب ایرج مصداقی، بازجوها و شکنجه‌گران رژیم هستند و هم فرهنگ و منطقی که برای ارزیابی دارد، همان فرهنگ و منطق آنهاست.

دعوا و صورت مسئله خود مقاومت و مبارزه است. کلمات و فرهنگ بازتاب و محصول آن است. دعوا بر سر این است که ما چرا مبارزه می‌کنیم و مثل مصداقی راه تسلیم و ندامت و همکاری با دزخیمان را نرفتیم.



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

برگردم به ادامهٔ صحنهٔ آن روز: بازجو تلاش کرد در بازرگانی دقیقی از کفش و لباس من اثری از عراق و قرص سیانور پیدا کند. پرسید: کی از عراق آمدی و کجا آموخت دیدی؟ وقتی متوجه شدم حرف‌هایم را باور نمی‌کند، دیدم باید روی همان محمولی که ساخته بودم حسابی ایستادگی کنم، بار دیگر در قسمتی از بازجویی بر سر این جمله من که «عکس را بالای سرم بدم» فریاد می‌زد که این «ادبیات منافقین» است، يالا حرف بزن، کجا آموخت دیدی؟ هم‌تیم‌هایت کجا هستند؟ بعد از آزادی و آمدن به اشرف متوجه شدم که سایت وزارت اطلاعات رژیم،^۴ روز بعد از دستگیری و بازجویی من به نقل از فردی به نام «نادر فتووه‌چی از اعضای دفتر تحکیم وحدت» نوشته بود:

...کسی را به او دستبند زده بودند که از گفتگوی مأموران دریافت که جرمش بلندکردن عکس مسعود و مریم رجوى است؛ تنها مورد از اين نوع. نادر مى گفت که سر و وضعش بسیار ژنده بود و مایه تعجب. وقتی به کلانتری ونک می‌برندشان، از او پرسیده بود که چرا عکس رجوى را بلند کرده؟ طرف اصلاح‌نامی دانسته که رجوى کیست و پرسیده بوده که "اون که کنارش بود زنش بود؟" برای نادر توضیح داده که نامش حسن پوشانی است؛ کارگر فصلی زنجانی که در میدان انقلاب می‌ایستد برای کار و مدت‌هاست بیکار است. آن روز عصر کسی با او صحبت کرده و ۱۰ هزار تومان به او داده که آن دو عکس به هم چسبیده را بالا ببرد؛ و وعده داده بود که شب ۳۰ هزار تومان دیگر هم به او خواهد داد. حسن پوشانی به نادر می‌گفته که خدا کند شب آزادم کنند تا بروم و ۳۰ هزار تومان دیگر را هم از طرف بگیرم!... نادر می‌گفت طرف بی‌سواد و بی‌خبر بود و حتی در ک درستی هم از آن‌چه رخ داده بود نداشت. می‌گفت تا جایی که او توانسته بفهمد تلقی مأموران هم از او همین بوده است...».



ایران دیدبان سایت وزارت اطلاعات ۱۳۸۴ تیر ۲۵

Iran Didban

ایران دیدبان

تاریخ: ۰۱/۰۷/۱۴۰۰

تاریخ: ۰۱/۰۷/۱۴۰۰

آخرین نموده از دجالگری فضاحتبار مجاهدین

ایران دیدبان

بادهای پایی، رجوت و دستگاه هنگفت، تبلیغات مجاهدین، که بد طولانی در بکارگردی میکارند و میاهنگان افکار و افراط درمانده و از همهچنان بیشتر فارز، سالها است که در داخل کشور با به اتم اندادن افراد شیکار و مستقبل و ما وعده درونکن زدافت بول، از آنها صی خواهد که عکس‌هایی، از غیرهم و مسعود رجوت و از آن عکس‌یگونه نهاده نهاده در این تبلیغات دروشن و گویاره (با به عبارت پهلو، سعید الصلاحی) دستگاه هنگفت تبلیغات مجاهدین هرود استفاده فرار گرد.

در آخرین نموده از این دجالگری‌ها که با تبلیغات وسیع «تسگاه دروغپردازی پایایی وحشی همراه بود، یک کارگر به نام حسن پوشانی را مواجه برداشت ۴۰ هزار نومان بول، به هفته‌که فرسانه‌هاده.

روایت اول پیرامون این روش جذاب‌سازی، احتماله و فرمت‌طلبایه، دار و دسته وحشی، را از زبان "نادر قیروچی" (روزنامه‌نگار ایرانی و از اعضاء مفتر تحکیم وحدت و توسمده وظایق "سیاست، به نام پاسار") که خود در این تظاهرات شرکت داشته و براز ساختاری نیز بارداشت شده است را در زیر می‌حوالیم:

»... بازداشتمن که با وجود گزارشند چند ساعت، فرضی کردند تا از درون ملتهکان از نادیده‌ها را هر چند براز ساعتی، از نزدیک بینم، درین بازداشت شدگان کارگری فعلی، بی سواد، فقر و گنج وجود داشت که براز تعریف گرد به حاطر چهل هزار نومان وحدت و ده هزار نومان بول نقد، عکس‌یگونه رجوت و غیرم فاحار و با پیروی‌سی هشک "رهبر علت و رسیس جمهور ایران" براز اختلافات بالاک سر برده است.

وچر او در دنیاگرد از دستیزی بود که ما را ساعیم به هم نزدیک کرد.
اما در دنیاگتر رس، از استخلاص و به آزادی، بود.

فرداین دیدم عکس آن مملوک را که شیکه هاچهارواره، عاده‌هاین به خاتم و شعار فرمادن مفاوضت آذین کرده و دههان
"مفاوضت" از اسپهوره موئیش سخن هنگفتند تعمیر که هفتم بوز قردی با همیان، از قبل آماده شکار آن بوده است.
رذالتی هادون شرف انسانی که در روی سکه آش را به چشم دیدم ... *

روایت دوچر از این اقامه صدحفوش بشترک، به نقل از "علی مظفی" (موسسه‌ویلادگ اینجا و اکتوبر) به شرح زیر است:

«دیگر روز شصر با نادر قیروچی و آقای حسن پاشا به تجمع براز درخواست آزادی گفتی و فهمی ...

نهام چیزهایی که نادر تعریف می‌کرد به پیکری و لین که آلان همی‌خواهتم بگویم و امکنه اصلی فوشنی باداشتنی با نام
"راه دروغ" است به پیکری.

نادر هی‌گفت که کسی را به او دستیزید رده بودند که از گفت و گوی مأموران دریانه که خدمت ملد گویند عکس مسعود
و غیرم رجوت است: تنها هرود از این نو، نادر هی‌گفت که سر و وضیع مسیار زنده بود و مایه تجهیز. وفنی به کل‌سری
ونله هی‌زدن‌شان، از او لو بررسیده بود که چرا عکس رجوت بلند کرد؟ طوف اصلًا نفع‌دانسته که رجوت گیست و پرسیده
بوده که اون که کارش بود ریشه بود؟

برای نادر توضیح داده که ناهمن حسن پوشانی است: کارگر فعلی زیباری که در میدان انقلاب هی‌پرسند براز کار و
مدحته‌هایست بیکار است، آن روز عصر کسیمی لو صحبت کرد و ۳۰ هزار نومان به او خواهد داد که آن دو عکس به هم جمع‌مده
را بالا برد و وعده داده بود که شب ۳۰ هزار نومان دیگر هم به او خواهد داد، حسن پوشانی به نادر هی‌گفته که خدا گند
شب افلام گند نا بروم و ۳۰ هزار نومان دیگر را هم از طوف پیگیری یک پیشین بی‌دانه که برادران فرانزی‌یهش و معاونت از
او به پیشین تحو در راه آزادی ها استفاده کردند.

نادر هی‌گفت طوف، پیسوسلا و پی‌چم بود و حسی درک درستی هم از آنچه رع داده بود نداشت، هی‌گفت نا جایی که او
نوائیسته بفوجد تلقی مأموران هم از او همین بوده است.



افشاگری در باره ایرج مصدقی از امیر پرویزی – ایران دیدبان

ایران دیدبان سایت وزارت اطلاعات ۲۵ تیر ۱۳۸۴

مالحظه می‌کنید که اطلاعات و در حقیقت اتهامات مصدقی علیه مجاهدین از فیلتر بازجوها و سرکردگان سرکوبگر رژیم گذشته و حتی قبلاً در سایت‌های وزارتی منتشر یا توسط عوامل اطلاعاتی نقل قول شده است.

ماجرای قاطعی کردن اسمی و افراد هم بهسادگی این است که فردی به نام علی حسنی که دو روز بعد از دستگیری من بازداشت و حدود دوهفته بعد با یک قرار وثیقه سنگین آزاد شد، در گفتگوهای داخل سلول در جریان محملي که من به بازجو گفته بودم، قرار گرفت. تا روز ۲۵ تیر ۸۴ که این مطلب در سایت وزارت اطلاعات منتشر شده، علی حسنی ارتباطی با بیرون زندان نداشته تا بتواند راجع به محمل من با کسی صحبت کند. بنابراین بهروشی پیداست که وقتی من در تاریخ ۲۱ تیر دستگیر شدم و خودم را کارگر بی‌پولی معرفی کردم که برای پول دست به این کار زده، این اطلاعات از صحبت‌های بازجویان نشست کرده و قاطعی کردن اسمی توسط خبرنگار و بلاگنویس وزارتی هم، ناشی از رودست خوردن آنهاست.

بدون شک منشأ اطلاعات مصدقی بازجویانی هستند که در ضرب و شتم و شکنجه من و سایر تظاهرکنندگان نقش مستقیم داشتند. وقتی ایرج مصدقی ۸ سال بعد از دستگیری یک مجاهد تحت عنوان «نامه سرگشاده» همان اطلاعات را بلغور می‌کند، بیش از هر چیز نشان می‌دهد که به چه نیازی از اطلاعات آخوندها پاسخ می‌دهد!

همدستان مصدقی در اوین

صدقی انتظار دارد در سلول‌های شکنجه، من هم مثل او همه اطلاعاتم را به درخیم می‌دادم یا پیش آن نفراتی که به اسم دانشجو یا خبرنگار در سلول من انداخته بودند، سفره دلم را باز کنم، این منطق ما مجاهدین نیست که دیگران را دم تیغ بدھیم و به فکر جان خودمان باشیم و رمز ماندگاری ما همین است. اگر هم حفره و کمبودی در مبارزه داریم و داشتیم شرمندۀ خدا و خلق هستیم و از گذشته عبرت می‌گیریم.

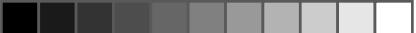


گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

در مورد چندنفری که با من چند روزی در سلوول‌های ۲۰۹ بودند: شاید روز سوم بود که یکی از نفراتی را که جلو درب دانشگاه دستگیر شده بود به سلوول انفرادی من آوردند. خودش را آن‌طور که به خاطر دارم علی حسنی معرفی کرد و گفت پدرش محافظ دستغیب جنایتکار بوده و برادر بزرگترش سرهنگ سپاه می‌باشد. تا آن‌جا که یادم هست، خودش می‌گفت که در رشتۀ کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل یا حقوق سیاسی قبول شده و از اعضاي تحکیم وحدت رژیم است و برای امثال رفسنجانی در نشریات قلم می‌زد. در سلوول، او هم مثل بازجو از من علت و چرايی بالايردن عکس رهبری مقاومت را می‌پرسید. من هم درست همان جواب‌هایي که به دژخیم گفته بودم را به او هم تحويل دادم.

وقتی مرا به زندان اوين و بنده ۲۰۹ بردنده، اولین بازجوي اطلاعات که فکر می‌کنم اسم مستعارش «توفيقی» بود بر اساس سناريyo و داستاني که من به خوردشان داده بودم (همان موضوع کارگر بیکار و بی‌بول)، آنيوهی دروغ و روشه خوانی درباره بی‌گناهی رژیم و اين که رژیم قربانی تبلیغات مجاهدين بوده! ايراد کرد. از قبيل اين که: «ما هیچ‌کس را نكشته‌ایم و شکنجه نكرده‌ایم. به خدا دستمنان به خون هیچ‌کس آلوده نیست. همه اينها فريبيكاری‌های مجاهدين بوده که چند عکس و فيلم مونتاژ شده را به تو نشان دادند و از تو سوءاستفاده کرددن». بنابراین حرف‌های ايرج مصدقی در مورد غيريواقعي بودن افشاگری‌های مجاهدين اصلاً برای من چيزهای جديدي نيستند. همان‌قدر که ازنظر يك مأمور رژیم بهنام مصدقی تظاهرات و فعالیت‌های ضد رژیم، دروغ و غيريواقعي و مجازی هستند، كشтарها و شکنجه‌ها و کارنامه سی‌ساله رژیم آخوندها هم چizi جز «فريبيكاری‌های مجاهدين و چند عکس و فيلم مونتاژ شده» نیست.

با توجه به اين که فقط کارت ملي و آدرس من در شهرمان را داشتنده، از اداره اطلاعات زنجان استعلام کرده و از آنها خواسته بودند که برای بازجويي از من بيايند. چند روز بعد از بازجويي توسط توفيقی، از دژخيمان شهر خودمان برای بازجويي به ۲۰۹ آمدند. ظاهراً ديگر خبری از بازجويي اولی نبود. چون به خانه ما در زنجان مراجعه کرده بودند و مشخص بود که هیچ سابقه فعالیت سیاسی از من در دست ندارند.



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

در مرود شهدای فامیلیمان هم هرچه پرس‌وجو کردند گفتم ارتباطی نداشتم، چون در زمان فعالیت و شهادت آنها من بچه بوده‌ام؛ و باز جو هم هیچ دلیل برای چسباندن من به آنها نداشت.

یکی از بازجویان، سعید شیخان بود (اسم اصلی او به احتمال زیاد «نوری» است) سعید شیخان بعد از اشاره به شهیدان خانواده ما و تحقیقاتی که در مورد خودم کرده بودند، برایم توضیح می‌داد که: «من قبول دارم که در دههٔ ۶۰ افراطو تفریط‌هایی بوده، اما الان ما دیگر آن طور رفتار نمی‌کنیم. تو می‌توانی به کشورت خدمت کنی و ایران را آباد کنی و ...».

روبرو کردن با مزدور ابراهیم خدابنده در اوین

در یکی از جلسات بازجویی در ۲۰۹ برخلاف معمول که شیخان بلافضله بعد از واردشدن، چشم‌بند مرا کنار می‌زد، تفاوتی وجود داشت. شیخان تا چند دقیقه صبر کرد و بعد از آن که به گفته او چشم‌بند را برداشت، حدس بزنید چه کسی در مقابلم روی صندلی نشسته بود؟ بریده مزدور و کمک‌کار بازجویان رژیم به نام ابراهیم خدابنده.

دژخیم می‌خواست از طریق روبه رو کردن خدابنده با من، نتیجه بگیرد که آیا من به عراق رفته‌ام یا نه؟ مثلاً سابقه‌ام چقدر است؟ یا ابراهیم خدابنده در اشرف یا جای دیگری مرا دیده است یا نه؟

مصطفاقی هم به خاطر همین قبیل شناسایی‌هایی که در گشته‌های دادستانی و اطلاعات انجام داده به رژیم آخوندها و دژخیمانش مدیون است و از طریق این نوشته‌ها ارتزاق می‌کند و دین خودش را به رژیم ادا می‌کند.

همه آن چیزهایی که مصافقی می‌نویسد و همه آن کارهایی که بازجوهای رژیم در زندان‌ها انجام می‌دهند، به این دلیل که حلقه‌های یک زنجیرند، از یک فرهنگ و زبان و بیان مشترک هم برخوردار می‌شوند.

تهدیدها و بیدادگاه

در سه مرحله مختلف محاکمه، قاضی حسن زارع دهنوى، معروف به قاضی حداد، بعد از تفهیم اتهام، به فحاشی و تهدید من پرداخت که آویزانت می‌کنم و ...



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

مسخره‌تر این که اصلاً قرار بازداشتی برای من صادر نشده بود، ولی این به اصطلاح قاضی، حکم تمدید قرار بازداشت را صادر کرد!

در دادگاه دوم، همان قاضی حداد موعظه می‌کرد که چرا سراغ سازمان رفتی؟ این‌همه حزب در ایران هست، برو سمت یکی از آنها فعالیت کن! اگر در چارچوب نظام باشی، می‌توانی انتقاد هم بکنی، حتی اگر می‌خواهی مخالف نظام باشی، کسی با تو کاری ندارد؛ اما سراغ مجاهدین نباید بروی.

در این هنگام بازی اطلاعات با من شروع شد یک روز حکم اعدام به اتهام «محاربه» برایم در نظر می‌گرفتند یک روز می‌گفتند کاری نکرده‌ام اگر عاقل! باشم کاری ندارند و می‌گذارند مثل سایر نفراتی که بعد از زندان دنبال زندگی‌شان می‌روند، بروم دنبال زندگی‌ام ...

در ۶-۵ ماه اول برای ترساندن من می‌گفتند به خاطر جرم «محاربه» حکم تو اعدام است و اتهاماتی از قبیل اقدام علیه امنیت ملی، هواداری از سازمان مجاهدین و به‌زعم آنها «منافقین»، فعالیت علیه نظام و خروج غیرقانونی از مرز را پی‌دریی مطرح می‌کردند، به‌خاطر این‌که در تحقیقاتشان دریافته بودند که برخی از اعضای خانواده ما به اشرف رفته‌اند.

تهدیدها در جریان دادگاه و بعداز آن هم ادامه داشت. در جریان دادگاه بار دیگر دژخیم شیخان به صحنه آمد و تهدید کرد که: آن قدر تو را نگه می‌داریم تا موهایت سفید و دندان‌هایت سیاه شود. بازجوی دیگری گفت:

«مسعود رجوى کجاست که بیاید تو رانجات بدهد؟ آخر برای چه کسی مبارزه می‌کنی؟ آن‌ها در ساحل امن هستند، ولی تو چی؟».

به‌این خاطر است که می‌گوییم حرف‌های مصداقی اصلاً برایم جدید نیست. بازجو هم‌چنین افروزد:

«آنها می‌خواهند ما تو را اعدام کنیم و قهرمان ملی درست کنند. ولی کور خواندی، کاری می‌کنم که آرزوی مرگ داشته باشی ولی نتوانی بمیری. اگر با سازمان ارتباط برقرار کنی، همهٔ خانوادهات را اینجا می‌آورم و پیش چشمت ... به خانواده خودت رحم



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

کن».

باید بگوییم مصدقای کینه‌توزتر و رذیلت‌پیشه‌تر از بازجوهای رژیم ما را «پهلوان اینترنیتی» می‌داند، درصورتی‌که بازجوی رژیم در همان حال که ما را زیر شکنجه می‌برد و تهدیدمان می‌کرد، به این‌که مجاهدین «قهرمان ملی» هستند اذعان می‌کرد. بالاخره بعد از ۹ ماه بلا تکلیفی در زندان، من را که هیچ‌چیز در پرونده‌ام نبود و هیچ اتهامی را نپذیرفته بودم به ۱۸ ماه زندان محکوم کردند. براساس قوانین رژیم، هر زندانی که نصف حکومیتش را گذرانده باشد و سابقه فعالیت سیاسی نداشته باشد، می‌تواند به‌طور مشروط آزاد شود و به همین دلیل مرا بعد از ۱۴ ماه آزاد کردند.

بله من یکی از آن هزاران هزار «موجود اینترنیتی» هستم که برخلاف جعلیات مصدقای، به‌محض بیرون آمدن از زندان بعد از همه آزار و اذیت‌ها، دغدغه‌ام این بود که سریع‌تر خودم را به ارتش آزادی برسانم. بعد از ۳ هفته توانستم از کشور خارج شوم و شرف حضور در میان مجاهدین اشرفی را کسب کنم و مبارزه‌ام را با رژیم سفاک آخوندی در مداری بالاتر در کنار خواهران و برادران مجاهدم ادامه بدهم.



خشم و جنون یک خودفروخته مفلوک (ایرج مصادقی)

نصرالله مرندی - اردیبهشت ۹۹







نصرالله مرندی

- برای بستن گریزگاه‌های دژخیم (حمید نوری) سازمان و هواداران هر کاری توانستند کردند و باز هم خواهند کرد. شماری شهادت دادند و شمار بیشتری آماده شهادت دادن هستند تا رژیم نتواند او را فراری بدهد
- اهمیت فوق العاده انتشار حرف‌های رازینی در این است که دست رژیم و قدم بعدی آن را پیشاپیش رو کرده و راه فراری دادن را می‌بندد
- محتویات پرونده با توجه به شهادت‌ها و مدارک و اسامی زندانیان و شکنجه‌شدگان که از سوی مجاهدین و هوادارانشان ارائه شده، به اندازه کافی متقن و قوی است. آنقدر که کسی نمی‌تواند شکنجه‌ها و خون‌های مجاهدین سر موضع را به حساب ضدمجاهدین و توابان تشنه به خون واریز کند



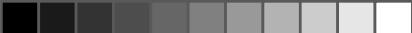
گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

■ وقتی مصدقای با اصرار نزد ما به آتن آمد من تمامی هزینهٔ انتقال به سوئد را که مبلغ کمی هم نبود یک جا به مصدقای دادم. یعنی همهٔ هزینهٔ راهی را که باید به قاچاقچی می‌داده، به او دادم

■ در ۶-۵ ماهی که من در خانهٔ مصدقای بودم تمامی هزینه‌ها و کرایهٔ خانه را به او می‌پرداختم. او بابت استقرار ما در هال خانه‌اش، ماهی سه هزار کرون از ما می‌گرفت در حالی که اجارهٔ خانه او را دولت می‌داد. در آن زمان اجارهٔ یک خانه تک اتاقه بیشتر از ۲۵۰۰ کرون نمی‌شد.

... سابقهٔ امر در سوئد بر ملا و به ثبت داده شده است. مخصوصاً آنجا که مقیسه‌ای موضوع خلبان ایرانی و زن مطلقه و اطلاع کامل دادگاه و اطلاعات و پلیس سوئد را از رفت و آمده‌ای قبلی حمید نوری به این کشور می‌گوید. همان چیزی که ایرج مصدقای مطلقاً نمی‌خواهد واردش بشود و به عکس می‌خواهد موضوع را یک چیز تروتازه‌ای جلوه بدهد که گویا مصدقای آن هم از موضع اپوزیسیون رژیم کافش آن بوده و برای رژیم و همچنین برای دادگاه و اطلاعات و پلیس سوئد نامکشوف بوده است!

هر کس که سروکارش با زندان‌های خمینی افتاده باشد، تجربه کرده و می‌داند که چگونه وقتی بازجویان و شکنجه‌گران با زبان بازی و وعده و عیید به زندانی کارشان پیش نمی‌رفت و تیرشان به سنگ می‌خورد و با شلاق و داغ و درفش هم نمی‌توانستند اراده و مقاومت زندانی را در هم بشکنند، آمیزه‌ای از خشم و یأس و استیصال بر آنها مستولی می‌شد و تلاش می‌کردند این حالت را با فحاشی و لمپنیزم آخوندی و پاسداری رفع و رجوع کنند. من شخصاً این را بارها از نزدیک در برخورد شکنجه‌گران و بازجویان با مجاهدینی که به راستی جانشان را در برابر دشمن کف دستشان گرفته بودند دیده و تجربه کرده‌ام. من ۱۰ سال در زندان رژیم خمینی بودم، با آن سربداران زندگی کرده‌ام و نمونه‌های بسیار و بی‌شمار به یاد دارم. یک نمونه از آنها، مجاهد شهید جلال لایقی بود. در گوهردشت قبل از قتل عام ۶۷ زمانی که ناصریان (آخوند محمد مقیسه‌ای) و دژخیم داؤد لشکری، جلال را که برای بار دوم دستگیر شده بود زیر ضربات کابل گرفته بودند



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

و از اتهامش سؤال می‌کردند، می‌گفت هواداری از مجاهدین! آنها با غیظ و کین فراوان به شلاق زدن ادامه می‌دادند ولی جلال از کلمه مجاهدین کوتاه نمی‌آمد. سردازخیم ناصریان با خشم و کینه نعره می‌کشید و به جلال می‌گفت: «منافق خبیث! رجوی با شما چه کار کرده که تو این همه بر موضعات پافشاری می‌کنی؟».

حالا امروز تواب تشنگی خون همان وظیفه ناصریان و لشکری را به عهده گرفته تا ما از کلمه مجاهدین و مسعود رجوعی کوتاه بیاییم. رژیم ولایت‌فقیه هم آن روز و هم امروز به این نیاز دارد. نیازی که از قضا با آمدن مجاهدین به اشرف^۳، با کانون‌های شورشی، با قیام و با تحریم‌های رژیم بیشتر شده و به نظر می‌رسد تا روز سرنگونی باز هم بیشتر خواهد شد چون رژیم حریف دیگری نمی‌بیند.

من در آبان ۱۳۶۰ ساعت ۷ شب زمانی که از یک محل استقرار در خیابان سلسیل تهران از نشست توجیهی فرمانده بهروز (مجاهد شهید فضل الله تدين) بیرون آمدم و می‌خواستم به محل استقرار خودم در چهارراه قصر بروم، در خیابان آذربایجان نزدیک خیابان جمهوری توسط پاسداران شناسایی شدم. آنها برای دستگیری به سمت من حمله‌ور شدند. به ایست آنها توجه نکردم و برای خارج شدن از تور از محل دور شدم که هدف رگبار قرار گرفتم. گلوله به پاییم اصابت کرد و نقش زمین شدم. قرص سیانورم را با دندان شکستم تا زنده به دست دژخیمان نیفتم و اسرار خلق و سازمان را حفظ کنم. دیگر از آن لحظات چیز زیادی به یاد ندارم. بعد از ۲ شبانه روز به هوش آمدم و خودم را در بیمارستان نجمیه در خیابان حافظ دیدم. این بیمارستان از همان زمان متعلق به سپاه پاسداران بود و یک طبقه آن را به مجروه‌های و تیرخوردگان درگیری‌های خیابانی اختصاص داده و در عین حال تبدیل به شکنجه‌گاه کرده بودند. زمانی که به هوش آمدم دو پاسدار در کنار خودم دیدم. بعد من را به اوین شعبه^۸ منتقل کردند در حالی که مجروح بودم و استخوان پاییم از سه نقطه شکسته بود به تخت شکنجه بستند... و البته طبق وظیفه‌ای که داشتم اسرار خلق و سازمان را حفظ کردم. زمانی که فردی دستگیر یا مجروح می‌شد و به دست شکنجه‌گران می‌افتد دو راه بیشتر نبود و در مقابل انتخاب بین مقاومت و تسلیم قرار می‌گرفت. یا مقاومت می‌کردی و اسرار دوستان و همزمانت را حفظ می‌کردی یا در هم‌شکسته و زبون مثل مصداقی تن به همکاری می‌دادی.



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

اشراف به خود

همین جا بگوییم که من به کاستی‌ها و کوتاهی‌ها و ضعف‌های خودم در مبارزه با آخوندهای جنایتکار کم‌وپیش واقف هستم و همواره در مقابل را در مردانی مانند طاهر بازار حقیقت‌طلب، امیر حاتمی، اصغر غلامی و اسدالله ستارزاده که جان بر سر پیمان خود گذاشتند و حاضر نشدند حتی یک کلمه بگویند که خوشایند دشمن باشد، تعظیم کرده و می‌کنم و آنها را هیچ‌گاه از یاد نمی‌برم و خودم را بدھکار و شرمنده آن شهیدان می‌دانم.

اما همان‌طور که برادر مجاهد اکبر صمدی نوشه بود درس «صدقاقت مجاهدی» را از آموزش‌های برادر مسعود در مکتب مجاهدین فراگرفتم و همه‌چیز را درباره خودم و وقایع زندان با سازمانم مطرح کرده، هیچ‌چیز را از سازمان مخفی نکردم و نمی‌کنم. راستش خودم را لایق نمی‌دانم که مخاطب پیام برادر مسعود خطاب به مجاهدین باشم اما به عنوان یک هوادار مجاهدین از او الهام می‌گیرم جایی که گفت:

«... هدف از این صدقاقت بی‌منتها، تجدید عهد با خلق اسیر و در زنجیر برای جبران کردن کمی‌ها و کاستی‌ها و ضعف‌های است. رو به جلو است، نه رو به عقب. بالا کشیدن و فرارفتن و رستن از بندهای روحی و روانی است که از زندان خمینی و خاطرات دردناکش بر دست و پایشان پیچیده است و نه صرفاً یک انتقاد از خود صوری و سطحی. شاخص این است که در تشуш این صدقاقت شگفت و بیکران در جمع یاران، شنوندگان نه فقط سر تعظیم و تکریم فرود می‌آورند، بلکه راه مقابله و درهم شکستن کابوس خمینی و راه غلبه و مسخر کردن آثار او را هم در گره‌های کوری که دژ خیمان خمینی در اعماق ذهن و ضمیر ایجاد کرده، می‌آموزند».

بله این افتخار من است که هوادار سازمان مجاهدین هستم. سازمانی با شهیدان والامقامی از سردار خیابانی و اشرف شهیدان و بیش از ۱۲۰ هزار شهید و رهبری مسعود و مریم رجوی و اشرفیان قهرمان که امید و سرمایه خلق محروممان هستند. در جبهه مقابل، وقتی ۳۰ سال بعد از آزادی از زندان، ایرج مصادقی را می‌بینم که افسار



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

پاره کرده و کف بر دهان آورده و با لمپنی و هرزه‌هایی آخوندی پاسداری، به فحاشی و یاوه‌گویی علیه مجاهدین و برادر مسعود می‌پردازد، باور کنید که همان صحنه‌های اوین و همان پاسداران و شکنجه‌گران را به یاد می‌آورم که در مقابل مجاهدین مستأصل می‌شدند و کفبر دهان آورده و بی‌دنده و ترمز به فحاشی‌های حیرت‌آور روی می‌آورند و چنگ و چنگال می‌کشیدند.

خصوصیت حیرت‌انگیز

در گزارش عفو بین‌الملل در مورد قتل عام که در آذر ۱۳۹۷ منتشر شد، گواهی یک شاهد (مجاهد خلق عباس ترابی) نقل شده بود که می‌گفت او را با چشم‌بند به اتفاقی بردنده که «چندین مقام قضایی و اطلاعاتی» از زندانیان بازجویی و سؤال و جواب می‌کردند.

«آنها گفتند که باید به یکی از بندهایی که زندانیان عادی (غیرسیاسی) در آن زندانی بودند رفته و در مقابل چشم همگان بر تصویر برادر مسعود ادرار کنی من گفتم که این عمل با کرامت انسانی مطابقت ندارد و من این کار را با هیچ تصویری انجام نمی‌دهم و این موضوع هیچ ربطی به زندانی بودن من ندارد. آنها شروع به توهین و فحاشی به من، سازمان مجاهدین خلق و برادر مسعود کردن من متوجه شدم که آنها وحشی شده‌اند...».

به نظر می‌رسد مصدقی به فرموده همان مقام‌های «قضایی و اطلاعاتی» هنوز دارد ادامه می‌دهد! با همان فرهنگ لمپنی شکنجه‌گران منتها برای اپوزیسیون نمایی چیزهایی هم در بازار سیاست مسگری علیه رژیم می‌گوید تا بین توبه اپوزیسیون و آخر آخوندی بالانس کند و نمره هر چه بیشتری از همان مقام‌های قضایی و اطلاعاتی بگیرد.

چنان‌که گفتم این خصوصیت و جنون حیرت‌انگیز، هر چه رژیم خطر بیشتری احساس می‌کند، بیشتر می‌شود. مخصوصاً بعد از قیام آبان و دی که حقانیت کانون‌های شورشی و پیشرفت استراتژی سازمان در سراسر ایران، در شهرها و در کف خیابان‌ها به اثبات رسید. آن قدر که خامنه‌ای خودش هم وحشی شد و به شلاق‌کش کردن آلبانی روی آورد. خامنه‌ای گفت در یک کشور «کوچک اما شیر واقعاً خبیث در اروپا، یک عنصر



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

آمریکایی با یک تعداد ایرانی مزدور، وطن‌فروش، جمع شدند دور هم، علیه جمهوری اسلامی بنا کردند برنامه‌ریزی کردند و نقشه درست کردند. نقشه هم همان چیزی بود که ما چند روز بعدش در قضایای بنزین دیدیم.»

در این اثنا هلاکت قاسم سلیمانی و پیام برادر مسعود با صدای امیدبخش خودش خواب‌های پنهانهای دشمن و مزدورانش را به‌کلی پریشان کرد. مزدورانی از قبیل مصدقی که از این پیشتر، زیادی رطب و یابس بهم بافته بودند، سر به سنگ کوپیدند. آنها سرنوشت‌شان را با رژیم پیوند زده‌اند و به‌خوبی می‌دانند که با سرنگونی رژیم، باید جوابگوی عملکردهای خائنانه خود باشند. علاوه بر این مصدقی به‌طور خاص از زمانی که بادکنک جانی دالری او در مورد دستگیری حمید نوری به‌وسیله کمیسیون امنیت و ضدتروریسم شورای ملی مقاومت با انتشار صدای مقیسه‌ای (ناصریان) و رازینی ترکانده شد و انتظارات «چندوجهی» برآورده نشد، به ماری زخم‌خورده تبدیل شد.

اخطر وزارتی برای تعیین تکلیف با رجوی

این مردک خودفروخته (صدقی) با دادن لقب «مزدور پلید رجوى» بارها و بارها به من و شماری دیگر از هم‌بندان سابقم از سوی رژیم اخطر و اولتیماتوم داده است که باید «تکلیف خودمان را با رجوى» مشخص کنیم. من هم آمده‌ام همین کار را بکنم. البته وقتی مزدور مصدقی مکرراً و مکرراً مرا آماج حملات خودش قرار می‌دهد، احساس افتخار می‌کنم که با قدم زدن در راه مجاهدین توانسته‌ام خشم رژیم را برانگیزم.

ماجرای دستگیری دزخیم حمید نوری را همه می‌دانیم و اطلاعیه کمیسیون امنیت و سخنرانی برادر مجاهد محسن رضایی در استکهلم همه‌چیز را روشن کرده است. زندانیان آزادشده هوادار مجاهدین، هم‌چنان که رزم‌آوران سرفراز ارتش آزادی‌بخش، طبق رهنمود سازمان از طریق سازمان‌های معتبر بین‌المللی مدافعان حقوق بشر آمادگی خود را برای شهادت علیه دزخیم اعلام کردند ولی تأکید کردند باید از ایادی رژیم در این پرونده خلع ید شود و این لازمه رسیدگی جدی قضایی و عاری از معامله و زدوبند است. نمی‌توان قاتل و شکنجه‌گر «مجاهدین سر موضع» را علیه خود آنها و سازمان آنها و رهبری آنها به کار گرفت و خرج سفیدسازی مزدوران و عوامل همین رژیم کرد.



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

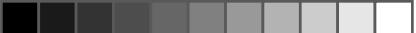
در این فاصله برای بستن گریزگاه‌های دژخیم، سازمان و هواداران هر کاری توانستند کردن و بازهم خواهند کرد. شماری شهادت دادند و شمار بیشتری آماده شهادت دادن هستند تا رژیم نتواند دژخیمش را فراری بدهد. بالاترین و مهم‌ترین راهبند به لحاظ سیاسی و حقوقی صدای ضبطشده و منتشرشده رؤسای دژخیم در تهران است و این که سابقه امر در سوئد برملا و به ثبت داده شده است. مخصوصاً آنجا که مقیسه‌ای موضوع خلبان ایرانی و زن مطلقه و اطلاع کامل دادگاه و اطلاعات و پلیس سوئد را از رفت و آمدهای قبلی حمید نوری به این کشور می‌گوید. همان چیزهایی که ایرج مصدقی مطلقاً نمی‌خواهد واردش بشود و به عکس می‌خواهد موضوع را یک‌چیز تروتازه‌ای جلوه بدهد که گویا مصدقی از موضع اپوزیسیون رژیم کاشف آن بوده و برای رژیم و هم‌چنین برای دادگاه و اطلاعات و پلیس سوئد نامکشوف بوده است!

حال آن که مقیسه‌ای به صدای خودش در صحبت با مهره‌های رژیم در تهران می‌گوید: «یک خلبان ایرانی آنجاست... آنجا [در سوئد] توی دادگاه گفته حمید نوری فلان و بهمن، خودش [حمید نوری] گفت که اون علیه من یک حرف‌هایی زده در دادگاه آنجا و در اطلاعات آن جا حرف‌هایی علیه من زده. این [حمید نوری] با آن خانمه که طلاق گرفته بود فامیل بودند و شوهره به پلیس داده.»

اهمیت فوق العاده انتشار حرف‌های رازینی هم در این است که دست رژیم و قدم بعدی آن را پیش‌پیش روکرده و راه فراری دادن رامی‌بندد. آنجا که رازینی می‌گوید: «دستگاه قضایی ما با خونسردی و خیلی آرام اعلام می‌کند که ایشون در گذشته و در سه دهه قبل از این، در فلان ارگان کارمند جزء بوده و بعد هم بازنیست شده و رفته، آنها نمی‌توانند روی این مانور بدهند...».

اما مصدقی که بادکنکش ترکیده در شوهای تلویزیونی اطلاعات آخرondی با یک مأمور پاپیون زده به نام سعید بهبهانی می‌خواهد این طور القا کند که تمدید بازداشت حمید نوری در سوئد به خاطر هنرهای «چندوجهی» و ارواح و اجنه پشتیبان اوست.

حال آن که در این پرونده به گفته مراجع حقوقی و قضایی و پلیس، این تمدید بازداشت یک پروسه قانونی و یک ریل اداری شناخته شده در سوئد است. وانگهی محتویات پرونده مخصوصاً با توجه به شهادتها و مدارک و اسامی زندانیان و شکنجه‌شدگان که



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

از سوی مجاهدین و هوادارانشان ارائه شده، بهاندازه کافی متقن و قوی است. آنقدر که کسی نمی‌تواند شکنجه‌ها و خون‌های مجاهدین سر موضع را به حساب ضد مجاهدین و توابان تشنه به خون واریز کند.

ازین رو مصدقی و اربابانش در تهران که می‌بینند با اطلاعیه کمیسیون امنیت و انتشار نوار صدای مقیسه‌ای و رازبینی و رویکرد اکثریت قریب به اتفاق زندانیان آزادشده، بانکشان زده شده و تیرشان به سنگ خورده است، به موازات تخلیه خشم و کین هیستریک در فاضلاب وزارتی بهبهانی علیه مجاهدین بهویژه برادر مسعود، ما زندانیان سابق را هم مشمول لجن پراکنی‌های زنجیره‌ای کرده است. عکس‌العمل‌های این مزدور به خوبی نشان می‌دهد که موضع گیری مقاومت درباره دژخیم حمید نوری تا چه اندازه مسئولانه و هوشیارانه بوده و رژیم از آن سوخته است.

اعترافات قطره‌ای

صدقی برای رفع ور جوع واقعیت شنیع همکاریش با بازجویان و شرکت در گشت‌های شکار دشمن، به ناگزیر برخی از وجود همکاری‌هایش با بازجویان و شکنجه‌گران را با ماست‌مالی و کوچک جلوه‌دادن در خاطراتش آورده است. او که نمی‌تواند شرکتش در گشتی‌ها را پنهان کند دلایل مسخره‌ای برای آن سره‌هم‌بندی می‌کند.

در یک اعتراف قطره‌ای در جلد اول خاطرات، برای همراهی با «گروه ضربت» بار دیگر «قرعه فال» به نام مصدقی می‌افتد. سپس «اکبر خوش‌کوش و تیم همراهش مسئولیت کار ما را به عهده» می‌گیرند. در قدم بعد بدون اینکه مصدقی کمترین اطلاعی از قبل داشته باشد، گروه ضربت یک چاپخانه مخفی زیرزمینی مجاهدین را کشف می‌کند و از مصدقی هم برای خارج کردن اجناس از این چاپخانه استفاده می‌کنند: «دو بار من و محرم را که به شدت شکنجه‌شده بود، مجبور کردند مقدار متنابهی کاغذ را که بسیار سنگین بود، جابجا کنیم».

بعد هم وقتی که در زیرزمین باز شد «من و محرم را از نردهان فلزی به پایین فرستادند تا از نزدیک شاهد پیروزی‌شان باشیم! یک دستگاه فتواستنسیل را به دست من و محرم داده و مجبور مان کردند تا غنائم به دست آمده را به بالا حمل کنیم. خودمان را



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

نمی‌توانستیم بکشیم، اما دستگاه‌های سنگین را نیز باید کول کرده و به بالا می‌بردیم» (صفحهٔ ۶۵). سهیم کردن و به میان‌کشیدن پای محروم که مصدقی خودش در صفحهٔ ۶۴ نوشته بود: «محرم بعد از آزادی بلافضله به مجاهدین پیوست و در عملیات آفتاب در سال ۱۳۷۶ به شهادت رسید» چیزی جز پیدا کردن شریک جرم برای کاستن از بار و قبح قضیه نیست. وصیت‌نامهٔ محرم غفاری به تاریخ ۱۶ خرداد ۱۳۶۵ از شهدای عملیات فروغ جاویدان که در صفحهٔ ۸۷۱ کتاب «یادنامه شهیدان فروغ جاویدان» در مرداد ۱۳۷۷ منتشرشده جایی برای قیاس او با مصدقی باقی نمی‌گذارد.

صدقی در صفحهٔ ۶۶ گشت بعدی را هم نوشته است: «هنگامی که به همراه ۴ پاسدار دیگر مرا راهی آدرس‌های فوق کردند [که می‌گوید] م - ک "داده بود" اکبر خوش‌کوش خودش نیامد. فقط آدرس‌ها را به دست یکی از آنان داد و با اشاره به من گفت: این از کم و کیف آنها خبر دارد. من روحمن نیز از آنها بی‌خبر بود ولی حرفی نزدم. فقط در رابطه با معازه اولدوز که به من ربط پیدا می‌کرد، دل توی دلم نبود...»

«عاقبت معازه را پیداکرده و صاحب آنها دستگیر کردند. نمی‌دانستم چگونه موضوع را به اطلاع او برسانم و بگویم که من نیز مانند تو قربانی هستم...»

اشتباه و حماقتم باعث شده بود زیاد از حد صحبت کنم و موضوعی را که نیاز به مطرح کردنش نبود با دیگری در میان بگذارم حال همین مسأله منجر به دستگیری آن برادر و خواهر شده بود. عذاب و جدان لحظه‌ای رهایم نمی‌کرد. گویی در آن برهوت دلم هیچ امید و آرزویی را نمی‌طلبید. هیچ چشم‌اندازی پیش رو نداشتم. همه‌چیز داشت به خوبی پیش می‌رفت که آن بدشานسی بزرگ گریبانم را گرفت و منجر به دستگیری آنها شد. به خودم لعن و نفرین می‌کردم چرا همراه آنها رفتم؟

آیا امکان نرفتن وجود نداشت؟

آیا امکان مقاومت وجود نداشت؟

شرم از تسلیم و عذاب و جدان مرا تا سرحد جنون می‌برد. فشارهای فوق العاده شکنجه فزاینده و واقعیت تسلیم، به طور فزاینده‌ای مرا درهم پیچیده بود». همهٔ زندانیان با تجربه به سادگی می‌فهمند که از سراسر این املا و انشای خرمدرندی می‌بارد و می‌خواهد آن را با سنس غلیظی از مظلوم‌بازی و لطفات طبع و حق به جانب بودن



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

به خورد خواننده بی اطلاع بدهد. وانگهی اگر کسی فی الواقع عذاب و جدان دارد چگونه امروز تشنه به خون همان مجاهدین سر موضع و رهبری آنهاست؟ اما خرمدرندی به خاطر این است که چند سطر بعد در مورد دو نفر دستگیرشده در گشت که خودش باعث وبانی آن بوده بگوید: «به خاطر آشوب روانی که بدان دچار بودم، حتا نامشان به یادم نماند!»

این همان آدمی است که در مورد اشعار نصیر نصیری بعد از درگذشت او مدعی است همه اشعار نصیری را که شاعر خودش فراموش می‌کرده در زندان کلمه به کلمه حفظ کرده و حتی یک واو را هم جا نینداخته و بعدها در بیرون زندان همه آنها را مکتوب کرده و تحويل نصیر نصیری داده است (سایت مصدقی-۴ شهریور ۱۳۹۴). کسی که یک واو را هم در حفظ کردن اشعار طولانی جا نمی‌اندازد همین که به اسامی که لو داده می‌رسد، به ناگهان دچار «آشوب روانی» می‌شود و حافظه‌اش را از دست می‌دهد!

فیلم‌نامه قرارومدار با دژ خیم توانا

در آخر کار در زمان آزادی (جلد ۴ صفحه ۱۸۷ به بعد) هم یک فیلم‌نامه مضمون از دیدار با دژ خیم توانا ارائه می‌دهد و تلاش می‌کند روی قرارومدارها با دژ خیم سرپوش بگذارد. مصدقی مدعی می‌شود که از موضع بالا توانا را در کورنر و مخصوصه قرار داده است! اما در لابه‌لای فیلم‌نامه خواه و ناخواه برخی از حقایق، مخصوصاً برای هر کسی که در زندان این رژیم بوده باشد، برملا می‌شود:

صدقی به توانا می‌گوید: «هر دوی ما بازنده هستیم این بازی‌ای بود که از همان آغاز برنداهای نداشت و قرار هم نبود که داشته باشد نه تو و نه من هیچ‌کدام نمی‌توانیم ادعای پیروزی کنیم... من و تو زندگی را باخته‌ایم... احساس می‌کنم در دنیایی زندگی می‌کنیم که در آن مبارزه مسلحانه جایی ندارد...».

صدقی می‌نویسد: توانا «به عنوان حسن ختم گفت خوب مسیری را در پیش گرفته‌ای ادامه بده! و سپس برایم آرزوی موفقیت کرد».

قابل توجه که این صحبت‌ها با محمد توانا در زمانی است که هیچ‌گونه کابل و شکنجه در کار نیست و نزدیک به آزادی او می‌باشد.



لجن پراکنی و خطوشنان کشیدن برای زندانیان

شمه‌ای از حرف‌های مصدقی را با ذکر تاریخ آن علیه خودم و سایر زندانیانی که حاضر به همکاری با وزارت اطلاعات و پژوهش‌های آن مخصوصاً کسانی که حاضر به اهانت به برادر مسعود مانند دوران قتل عام در زندان‌ها نشدند، یادآوری می‌کنم:

۲۱- آذر ۹۸ با نامبردن از شماری زندانیان آزادشده که در کشورهای اروپایی و امریکا زندگی می‌کنند و زندانیان آزادشده‌ای که در ارتش آزادی بخش هستند:

«تاریخ این‌ها را نخواهد بخشید مگر این که تا فرستی هست خودشان را از شر رجوی و از شر فرقهٔ پلید رجوی و از شر این ارجاع مغلوب رها کنند. یک‌به یک اسمشان را می‌برم. عزیز و پدران عزیز همسرانی سه دهه است داغ همسرانتان را به سینه‌دارید. فرزندانی که داغ پدران و را به دل دارید. شما بی‌پدر و بی‌مادر بزرگ شدید اسامی که می‌خوانم در جنایت علیه پدر و مادرتان و عزیزانتان شریک هستند امروز به دستور رجوی در کنار این جناحتکار ایستادند و از دادن شهادت علیه این جناحتکار خودداری می‌کنند. می‌بایستی که این‌ها هر چه زودتر تکلیف خودشان را با رجوی مشخص کند. این‌ها خائنین به مردم ایران هستند مگر این که عکس آن مشخص شود... این‌ها بخشی‌شان زندگی‌هایشان را از من دارند وقتی دست در دست رجوی دارند و کشیق‌ترین مطالب را امضا کردند و زندگی‌شان را مدیون من هستند. من تاکنون هیچ‌گاه اسم نبردم از وقارت و بی شرمی‌هایشان گذشم. بخشی‌شان را اینجا اگر زندگی می‌کنند در اروپا از صدقه‌سری من است و گرنه اینها عرضه ندارند... [اینها] دست در خون بچه‌ها دارند دست در خون قتل عام شدگان دارند. ... همراه با مقیسه و رازبینی و نیری به بچه‌ها لگد زندند بچه‌ها را توی کیسه کرند. بچه‌ها در گورهای بی‌نامونشان دفن کردند... اینها در اروپا هستند اینها می‌توانستند که در پرونده شرکت کنند اینها که در اسارت رجوی هستند در آلبانی هستند و می‌توانستند بارها خودشان را از آنجا نجات بدھند و از مهلکه نجات پیدا کنند نمی‌دانم صدای من را می‌شنوند. کسی که از آنجا (آلبانی) نمی‌رود و فریاد نمی‌زند که من باید علیه این جناحتکار شهادت بدهم او خائن است او دست در خون دارد این‌ها خائنین به مردم ایران و دست در خون شهدا...».

اینها دقیقاً همان کلمات و عباراتی است که در آن سال‌ها هزاران بار از شکنجه‌گران و



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

بازجویان و لاجوردی و حاج داود و بقیه دژخیمان شنیده‌ایم که: «تکلیف خودتان را با رجوى روشن کنيد. حساباتان را از رجوى جداکنيد تا رأفت اسلامى شامل حالتان بشود» و از «مهلهکه» اطلاعات و قضائیه آخوندی «تجات» پیدا کنيد.

صداقی خودش نوشته است که در جریان قتل عام زندانیان در روز پنجشنبه ۲۰ مرداد ۱۳۶۷: «بعد از شام متوجه شدم باید در هر وعده‌ای که غذا می‌دهند، خود را معرفی کرده و سپس مسلسل وار بگویم: آنها منافق، مرگ بر منافقین، مرگ بر رجوى و ...» (صفحة ۱۶۲ جلد ۳).

یک مورد مسئولیت انجام نداده

حالا به یکی از این «مسئولیت‌های انجام نداده» صداقی که در همان فاضلاب وزارتی در مورد من پژواک پیداکرده توجه کنید:

- ۱۱۴: «یک سری از کثیف‌ترین عناصری که رجوى به صحنه آورده بود وقیح‌ترین آنها نصارالله مرندي بود که زندگی‌اش را از من دارد که تا کجا وقیح و درمانده است. می‌گفت هر جا فشار بیشتر می‌شود این فرد (صداقی) آنجا بالنگیزه‌تر می‌شود».

- ۸ فروردین ۹۶: من «نصرالله مرندي را... شش ماه آزگار آوردم توی خونه خودم اتاق پسرم را که شش‌ساله بود نصف کردم با پسر این، حتی اسباب‌بازی هایشون، شش ماه تو خونه من زندگی کردد... این عنصر کثیف امروز می‌گوید ما کسی نیستیم که رو میز ایرج مصدقی بخواهیم بازی کنیم. مردک تو می‌رفتی می‌گفتی ایرج مصدقی مهدی رضایی ثانی است. حالا نه این که مهدی رضایی برای من افتخاری باشد».

- ۱۴ فروردین ۹۶: «یکی از همین مزدوران پلید نصارالله مرندي است که زندگی‌اش را از من دارد. هر جایی که می‌نشست می‌گفت ایرج مصدقی را می‌خواهد بشناسید تو سختی و زیر فشار ایرج مصدقی را می‌توانید بشناسید آن جایی که همه جار می‌زنند این را می‌توانید بشناسید».

ماشین جعل و دروغ

صدقی در یک دروغ بزرگ مدعی می‌شود که من او را با مجاهد شهید مهدی رضایی



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

مقایسه کرده‌ام دائماً سنگ پوشالی صداقت به سینه می‌زنند و می‌گوید به تاریخ باید راست گفت، به‌واقع یک ماشین جعل و دروغ است که سوییچ آن دست مافیای اطلاعات آخوندی است. یک روز کشته شدن مسعود دلیلی و سوزاندن صورت او را به مجاهدین نسبت می‌دهد، روز دیگر با یکسری ایمیل‌های جعلی علیه اعضای شورا توطئه‌چینی می‌کند و یک روز عکس جعل می‌کند.

دعاوی مصدقای در مورد من هم دست‌کمی از بقیه مطالب ندارد و دروغ محض است. مصدقای مدعی است که من از او خواسته ام مرا به اروپا بیاورد. این یک وارونه‌گویی رذیلانه است. واقعیت این است که آن‌طور که من بعداً فهمیدم مصدقای از زندانیانی که می‌شناخت سوءاستفاده سیاسی می‌کرد.

در سال ۲۰۰۰ من و خانواده‌ام به ترکیه آمدیم و با سختی فراوان بعد از ۴۸ ساعت و بعد از اینکه چندین بار قایق فرسوده‌ای که ما را حمل می‌کرد در حال غرق شدن بود به آتن رسیدیم. آن زمان مصدقای چندین بار با من تماس گرفت و گفت من می‌توانم کمک کنم تو بیایی به کشور ثالث در آن زمان انتقال از آتن به کشور ثالث راحت بود. من خودم کانالی پیدا کردم که مرا از آتن خارج کند، وقتی مصدقای مطلع شد با اصرار نزد ما به آتن آمد. من تمامی هزینه انتقال به سوئد را که مبلغ کمی هم نبود یک جا به مصدقای دادم یعنی همان هزینه‌ای را که باید به قاچاقچی می‌دادم.

همان اوایل که من به سوئد آمده بودم گفت ما الان چندین نفر زندانی هستیم و می‌توانیم خودمان یک انجمن زندانیان درست کنیم و دست به فعالیت بزنیم که با جواب منفی قاطع من رویه‌رو شد و به او گفتم من هوادار سازمان مجاهدین هستم و وارد این نوع محافل نمی‌شوم.

صدقای از اولی که من در سوئد مستقر شدم اصرار می‌کرد که چرا می‌خواهی خانه کرایه کنی در خانه ما بمان. در ۵-۶ ماهی که من در خانه او بودم تمامی هزینه‌ها و کرایه‌خانه را به او می‌پرداختم. او بابت استقرار ما در هال خانه‌اش، ماهی سه هزار کرون از ما می‌گرفت درحالی که اجاره خانه او را دولت می‌داد. من ۶ روز هفته فقط آخر شب به خانه می‌رفتم و صبح اول وقت هم به دفتر انجمن هواداران می‌رفتم. در آن زمان اجاره یک خانه تک اتاقه بیشتر از ۲۵۰۰ کرون نمی‌شد.



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

متوسل شدن به دروغ‌ها و مطالب سخیف، یک تاکتیک آموزش داده شده به مصداقی است. برادر عزیزم اکبر صمدی در مقاله «شارلاتانیسم ایرج مصدقی»، یک شاگرد دژخیم^۱ به بهترین صورت وضعیت مصدقی را در زندان تشریح کرد و نوشت: «من از جانب تشکیلات مسئولیت داشتم که به او [مصدقی] نزدیک شده و در ارتباط فعال با او تلاش کنم بیش از این جذب پاسداران و بازجویان نشود. این مسئولیت تا زمانی که با او در یک بند بودم همچنان بر عهده من بود». مصدقی که در مقابل حرف‌های مستند و جدی اکبر مات شده به ارجیف مبتدلی مانند آنچه در مورد من گفته است متوجه شده و می‌گوید: «این رانندگی اش را از من یاد گرفته... وقتی می‌خواستم به این رانندگی یاد بدhem ماشین مرا باشدت زد به دیوار... من حتی نگذاشتم که پیاده شود... یک همچین فردی امروز می‌آید مطرح می‌کند که مسئول من بوده... من وضع مالی ام خوب بود وضع مالی من خیلی خوب بود وقتی یک جایی می‌رفتیم می‌خواستیم یک غذایی بخوریم می‌دیدم که دست در جیبش می‌کند من می‌خندیدم بهش می‌گفتم آدم جلوی بزرگترش دست تو جیبش نمی‌کند... [حالا] می‌آید مطرح می‌کند مسئول من بوده در زندان!»^۲

ابتدا این خودفروخته حدومرز ندارد. همچنان که جنون و «آشوب روانی» اش علیه برادر مسعود و مجاهدین «سر موضع»...

نوشته‌ام را با یاد عزیزان سربداری به پایان می‌برم که با سلام رساندن به مسعود و درود فرستادن بر او سرفراز و پرافتخار پای اعدام می‌رفتند و وصیت‌نامه‌هایشان را با شعار درود بر رجوى تمام می‌کردند. آنها به درستی تشخیص داده بودند که مسعود راز و رمز پایداری و مقاومت در برابر خمینی و ارتقای خونخوار است، حقیقتی که ۳۲ سال بعد از قتل عام هر روز در خشان‌تر از قبل شده است.

نصرالله مرندی



استیصال یک مزدور نفوذی

نصرالله مرندی

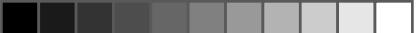
۱۳۹۹ مهر

■ من و دیگر زندانیان هودار بازمانده از قتل عام مجاهدین در سال ۱۳۶۷ یکی پس از دیگری در مراجع قانونی در باره جنایات دژخیم حمید نوری شهادت داده و می‌دهیم

■ مزدور نفوذی ایرج مصدقی مطلقاً در تمدید حکم بازداشت دژخیم حمید نوری نقشی ندارد و آن‌چه می‌گوید دروغ است

■ مزدور مصدقی مانند همه بازجویان و شکنجه‌گران وقتی تیرش به سنگ می‌خورد، درون‌مایه کثیف خود را با فحاشی و کثیف‌ترین کلمات لمپنی بیرون می‌ریزد، تا شاید از این طریق وظایف محوله از سوی اطلاعات را انجام دهد

عناصر خائن و مزدور برای خوش‌خدمتی و برای این‌که کارآیی خودشان را به اربابان و دژخیمان نشان دهند به هر خس و خاشاک و طناب پوسیده‌ای آویزان می‌شوند. مزدور اسقاطی ایرج مصدقی، در صحبت‌های ملال‌آور هفتگی‌اش در میهن‌تی‌وی (کیچن تی‌وی) تا بخواهید رطب و یابس بهم می‌بافد و از جمله هرماه وانمود می‌کند تمدید حکم بازداشت دژخیم حمید نوری در اثر تلاش‌های اوست. من که در این پرونده ازابتدا حضور داشته و دارم و از جزییات آن مطلعلم باید تأکید کنم که بر خلاف دروغ‌های مزدور نفوذی ایرج مصدقی، تمدید حکم بازداشت دژخیم حمید نوری هیچ ربطی به مصدقی ندارد. این تمدید طبق یک روال حقوقی و خارج از اطلاع او صورت می‌گیرد و رفتنش جلوی دادگاه یک نمایش می‌می‌مون وار در راستای مأموریت‌های محوله از



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

سوی اطلاعات آخوندی است. او در شوهای تلویزیونی اطلاعات آخوندی با یک مأمور پاپیون زده به نام سعید بهبهانی می‌خواهد این ریل اداری و قانونی در سوئد را حاصل هنرهای «چندوجهی» و ارواح و اجنه پشتیبان وانمود کند.

ادعای مضحکتر و احمقانه‌تر او اینست که در مزخرف‌گویی‌های چهارشنبه ۲۴ مهر، به عنوان یک خبر تروتازه اعلام کرد که او مجاهدین را وادار به عقب‌نشینی کرده تا در دادگاه حمید نوری شرکت کنند!!!! این دروغ تنها افلاس و بیچارگی این مزدور را نشان می‌دهد.

۵ماه قبل از این در اردیبهشت ماه سال ۹۹ من در مقاله «خشم و جنون یک خودفروخته مغلوب» نوشت: «زندانیان آزادشده هوادار مجاهدین، هم‌چنان که رزم‌آوران سرفراز ارتش آزادی‌بخش، طبق رهنمود سازمان مجاهدین از طریق سازمان‌های معتبر بین‌المللی مدافع حقوق بشر آمادگی خود را برای شهادت علیه دژخیم اعلام کردند ... تا رژیم نتواند دژخیمش را فراری بدهد».

در آن مقاله نوشته بودم: «... در این فاصله برای بستن گریزگاه‌های دژخیم، سازمان و هواداران هر کاری توانستند کردند و باز هم خواهند کرد. شماری شهادت دادند و شمار بیشتری آماده شهادت دادن هستند تا رژیم نتواند دژخیمش را فراری بدهد. بالاترین و مهم‌ترین راهبند به لحاظ سیاسی و حقوقی صدای ضبط شده و منتشر شده رؤسای دژخیم در تهران است و این که سابقاً امر در سوئد برملا و به ثبت داده شده است...». این مزدور در ضمن یادش رفته بود که خودش قبلاً در ۴ تیرماه ۹۹ یک بار دیگر نیز مدعی همین پیروزی پوشالی شده و گفت: «سازمان عقب‌نشینی کرد و مجبور شد که نفرات را بفرستند تا شکایت کنند» و در ۱۸ تیرماه ۹۹ هم گفت نصرالله مرندی و رضا شمیرانی به دوایر سوئد و دادستانی مراجعه کرده و نوار مقیسه‌ای و رازینی را به آنها داده‌اند.

در ارتباط مستقیم سیمای آزادی ۲۵ خرداد ۹۹ من و برادرانم رضا شمیرانی و بیژن ذوالفقاری گزارش مبسوطی از شهادت خودمان در مقابل مقامات قضایی سوئد البته در چارچوبی که به تحقیقات لطمہ نزنده، ارائه کردیم. تا جایی هم که من می‌دانم، بعد از آن نیز شمار بیشتری از زندانیان شهادت داده و شمار بیشتری در انتظار شهادت دادن



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

هستند.

آقای ابوالقاسم رضایی معاون دبیرخانه شورای ملی مقاومت هم ۸ماه پیش در سخنرانی خود در ۱۹ بهمن سال گذشته در استکهلم گفت: «تا آنجا که به سازمان مجاهدین و مقاومت ایران برمی‌گردد ما در این پرونده همچنان که در اطلاعیه کمیسیون امنیت و ضدتروریسم شورا آمده است از طریق سازمان‌های بین‌المللی آنچه را می‌توانستیم و می‌توانیم انجام داده باز هم می‌دهیم تا این دژخیم آزاد نشود و به خاطر جنایات ضدبشری اش محکمه شود».

وانگهی محتویات پرونده با توجه به شهادت‌های پی‌درپی زندانیان هوادار مجاهدین و مدارک و اطلاعات ارائه شده از سوی آنان، به اندازه کافی متقن و قوی است که کسی نمی‌تواند شکنجه‌ها و خون‌های مجاهدین سر موضع را به نفع اطلاعات آخوندی و به حساب مزدوران نفوذی و توابان تشهیه خون واریز کند.

این‌جاست که وقتی مصداقی و اریابانش در تهران می‌بینند با اطلاعیه کمیسیون امنیت و انتشار نوار صدای مقیسه‌ای و رازینی و رویکرد اکثریت قریب به اتفاق زندانیان آزاد شده، بانکشان زده شده و تیرشان به سنگ خورده است، به تخلیه خشم و کین هیستریک در فاضلاب وزارتی بهبهانی علیه مجاهدین و شخص برادر مسعود پرداخته و ما زندانیان سابق را هم مشمول لجن پراکنی‌های زنجیره‌ای خود قرار داده‌اند.

کسانی که زندان بوده‌اند، به خوبی می‌دانند که خصوصیات اخلاقی و رفتاری این مزدور نفوذی، بیش از هر چیز به بازجویان و شکنجه‌گران شباهت دارد. آنها وقتی زیر شکنجه نمی‌توانستند زندانی را به حرف در بیاورند، با عصبیت تمام، با کشیف‌ترین و رکیک‌ترین کلمات و فحش‌ها تلاش می‌کردند عقده متعفن خود را خالی کنند تا شاید قربانی را درهم بشکنند که البته در این تاکتیک به‌طور مضاعف شکست می‌خورند. در حقیقت این بازجو و شکنجه‌گر بود که در مقابل زندانی مقاوم درهم می‌شکست و مستأصل می‌شد و به فحاشی رو می‌آورد. مصداقی مزدور هم هر جا تیرش به سنگ می‌خورد و دستیش رو می‌شود مثل همان بازجوی درهم شکسته آخرین شانس خودش را امتحان می‌کند و درون فاسد خودش را با فحاشی و لجن پراکنی با عصبانیت و دیوانه‌وار بیرون می‌ریزد.



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

یک نمونه بعد از افشاگری آقای فریدون ژورک است که مزدور مصدقی کنترل خود را از دست داده و چون نمی‌تواند از این فضاحت بزرگ خلاص شود و آنرا تکذیب کند. بنابراین تا جایی که می‌تواند به آقای ژورک فحاشی می‌کند، کما این‌که بعد از درگذشت زنده‌یاد محمد رضا شجریان و بیان خاطرات استاد محمد شمس و دکتر طاهرزاده، بار دیگر در قالب یک بازجو و شکنجه‌گر با فرهنگ لمپنی و فحاشی انجام وظیفه می‌کند. ملاحظه می‌کنید که خیانت و مزدوری آدمی را تا چه اندازه خوار و خفیف می‌کند که برای این‌که ارباب استخوانی جلویش بیاندازد پاچه هر رهگذری را می‌گیرد!

بعد از افشاگری آقای ژورک یک تاکتیک دیگر مصدقی اینست که برای سفیدسازی، یک دروغ دیگر را مرتب تکرار می‌کند که بعد از قتل عام ۶۷ نماینده «منتخب» زندانیان بازمانده در اوین بوده است. این حرفش هم دروغ محض و دجالگری است که از اربابانش آموخته است

بعد از قتل عام ۶۷ کل افراد بازمانده از قتل عام از زندان‌های گوهردشت و اوین در یک سالن در اوین اسکان داده شدند که اکنون تعدادی از آنها برادران مجاهد در اشرف ۳ هستند و تعدادی هم در خارج کشور یا در داخل همگی شاهدند که این مزدور مطلقاً و هیچ‌گاه نماینده زندانیان نبوده است بعد از قتل عام مطلقاً انتخاباتی در بند صورت نمی‌گرفت تا نماینده‌ای انتخاب شود، قبل از قتل عام ۶۷ هم تمامی مسئولیت‌ها در بندها توسط هواداران مجاهدین و با هویت سیاسی مجاهدین و در چارچوب روابط تشکیلاتی تعیین می‌شد. اگر این مزدور شارلاتان روابط پنهانی و جاسوسی خودش با شکنجه‌گران و اطلاعاتی‌ها و پاسداران را به حساب نمایندگی افراد بند می‌گذارد موضوع دیگری است. مزدور اسقاطی برای مقابله با این آبروریزی‌ها معمولاً در بحر طویل‌هایش به من و رضا شمیرانی فحاشی می‌کند. این که ما مورد نفرت یک مزدور نفوذی هستیم، نشان می‌دهد که ما چقدر در عصبانی‌کردن دشمن موفق بودیم و این البته باعث افتخار ماست. بالاترین افتخار همهٔ ما اینست که به عنوان هوادار مجاهدین بتوانم در خط این سازمان و رهبری پاکباش علیه رژیم ولایت‌فقیه مبارزه کنیم. فحاشی‌های این مزدور برای ما ادامهٔ برخوردهای پاسداران و شکنجه‌گران در طول ۱۰ سال زندان است که به‌خاطر وفاداری به مجاهدین و مسعود رجوی مورد شدیدترین فحاشی‌ها و هتاکی‌ها و



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

ضرب و شتم‌ها قرار می‌گرفتیم.

این مزدور در یک دروغ تکراری دیگر باز هم مدعی شده است که مرا از یونان به اروپا آورده و در خانه‌اش جا داده است. همان‌طور که در ۲۰۱۴ می‌گفت نوشته بودم زمانی که در سال ۲۰۰۰ به آتن رسیدم کانالی پیدا کردم که مرا از آتن خارج کند، وقتی مصادقی مطلع شد با اصرار نزد ما به آتن آمد. من تمامی هزینه‌انتقال به سوئد را که مبلغ کمی هم نبود یک جا به مصادقی دادم یعنی همان هزینه‌ای را که باید به قاچاقچی می‌دادم. مصادقی از اولی که من در سوئد مستقر شدم اصرار می‌کرد که چرا می‌خواهی خانه کرایه کنی در خانه‌ما بمان. در ۵-۶ ماهی که من در خانه او بودم تمامی هزینه‌ها و کرایه خانه را به او می‌پرداختم. او بابت استقرار ما در هال خانه‌اش، ماهی سه هزار کرون از ما می‌گرفت در حالی که اجاره خانه او را دولت می‌داد. من ۶ روز هفته فقط آخر شب به خانه می‌رفتم و صبح اول وقت هم به دفتر انجمن هواداران می‌رفتم. در آن زمان اجاره یک خانه تک اطاقه بیشتر از ۲۵۰۰ کرون نمی‌شد.

در پایان یک نمونه از کارکردهای این مزدور نفوذی را خوبست اشاره کنم. او همیشه در جمع هواداران، به طرق مختلف در صدد مایوس کردن افراد، ایجاد نالمیدی و پاسیوکردن افراد و دو به هم زنی و خراب کردن مناسبات هواداران بود، بعداز ۱۷ ژوئن که بسیاری از هواداران به اور آمده و تحصن کرده بودند، این مزدور هم به محل آمده بود و مستمرأً به سمپاشی و بدگویی علیه اعضا و مسئولان سازمان به خصوص کسانی که در زندان فرانسه بودند مشغول بود. آن زمان خیلی‌ها این را به حساب خصوصیات فردی او می‌گذاشتند، اما حالا خوب می‌توان فهمید که چگونه انجام مأموریت می‌کرده است. دیر نیست با سقوط خلیفه ارتیاج و آزادی میهن اسیر مزدوران و نفوذی‌های خیانت‌پیشه روسیاه و سرافکنده در برابر عدالت قرار گیرند.

به امید پیروزی مردم ایران

نصر الله مرندی

مهرماه ۱۳۹۹-استکلهلم





مصدقی و اپیزود پایانی داستان دائی جان ناپلئون

حسین پویا-تیر ۹۹





حسین پویا

رمان «دایی جان ناپلئون»؛ نوشته ایرج پزشکزاد، بی‌شک یکی از شاهکارهای ادبیات و طنز معاصر ایران است.

دانی جان ناپلئون مسن‌ترین فرد خانواده و به‌اصطلاح «بزرگ خانواده»‌ای به‌اصطلاح اشرافی است که طبعاً مورداً احترام همه اعضای خانواده است. او نایب (ستوان) سوم بازنیسته یک فوج قزاق است. هرچند رفتارش شبیهٔ زنرال بودنش را به ذهن متبار می‌کند. او مدعی است که در بسیاری از جنگ‌های بین قوای قزاق و انگلیس در جنوب ایران با انگلیسی‌ها جنگیده است. او دچار نوعی اسکیزوفرنی و مریضی «انگلوفوییا»! است و شباهت‌های زیادی بین خود و ناپلئون بناپارت می‌بیند. گزاره معروف «کار، کار انگلیسی‌ها است»؛ تکیه‌کلام دایی جان ناپلئون در رمان طنازانه ایرج پزشکزاد است. گزاره‌ای که پس از بازی هنرمندانه غلامحسین نقشینه در این نقش، در سریالی با همین نام؛ ساختهٔ ناصر تقواوی، جای خود را بین مردم کوچه و بازار باز کرد. به شهادت دائی جان، «مش قاسم» نوکر یا مصدر (گماشته) او هم با او در جنگ‌های جنوب و



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

به خصوص جنگ کازرون همراه و شاهد قهرمانی‌های وی بوده است. هرگاه که دایی‌جان در باره خاطرات و قهرمانی‌های خود در جنگ با انگلیسی‌ها در جنوب می‌گوید، مش‌قاسم نیز ضمن تأیید گفته‌های دایی‌جان خود را نیز به عنوان یار و یاور دایی‌جان در این جنگ‌ها مطرح کرده و «پیاز داغ داستان را زیاد می‌کند». در ابتدای داستان دایی‌جان خود می‌داند که دروغ‌بافی می‌کند و سعی می‌کند با مطرح کردن مش‌قاسم، او را نیز به تأیید گفته‌های خود وادار کند. اما به مرور زمان و در پی حوادثی که برای افراد مختلف داستان پیش می‌آید، بیماری توهم دایی‌جان زیاد و زیادتر می‌شود. توهم او در اپیزود پایانی داستان به اوج رسیده و حالا دیگر به دروغ‌ها و داستان‌سرایی‌های دروغ خود کاملاً باور دارد؛ تا جایی که به دنبال اشغال جنوب ایران توسط قوای انگلیس در جنگ دوم جهانی و حرکت آنها به سمت تهران، دایی‌جان به این باور رسیده و مدعی است که اولین و مهم‌ترین مأموریت قوای امپراتوری انگلیس پس از اشغال تهران، دستگیری او به انتقام ضرباتی است که او در دوران جنگ‌های کازرون و ممسنی به قوای انگلیس وارد آورده است. دایی‌جان مدعی است که «بزرگ‌ترین دشمن! انگلیسی‌ها در ایران بوده و بیشترین ضربه را به قوای امپراتوری انگلیس زده است. در این «دیوانه شدن»، اعضای خانواده؛ به خصوص اسدالله میرزا و «آقاچان»؛ دماماد خانواده، نقش مهمی دارند. در اپیزود پایانی، دایی‌جان که کاملاً دیوانه شده است، درحالی که لباس رسمی افسران فراز را برتن و کلاهی شبیه کلاه ناپلئون برسر دارد؛ در یک جلسه رسمی، «به طور شرافتمدانه» و با حضور افراد مهم خانواده، خود را به نماینده رسمی امپراتوری انگلیس تسلیم می‌کند.

داستان مصدقی نیز که چند سالی در زندان بوده و به گفتة خودش در کنار مأمورین دادستانی برای شناسایی و دستگیری هواداران مجاهدین به گشت خیابانی می‌رفته و در سال ۶۷ برای درافتمن از اعدام، انجارنامه نوشته و کارهای دیگری نیز کرده است (مصاحبه با مهدی فلاحی صدای آمریکا)، حالا کاملاً شبیه داستان دایی‌جان ناپلئون شده است. اوائل، داستان‌سرایی می‌کرد و برای مهم جلوه دادن خودش خاطره می‌ساخت و دروغ سرهم می‌کرد. خاطراتش را هم از «مبازاتش!» با لاجوردی و جلالان و شکنجه‌گران اوین و قزل‌حصار (قوای انگلیس و جنگ‌های کازرون و ممسنی)



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

در چند جلد نوشته است. هرچند برخی از زندانیان مجاهد هم دوره با او معتقدند این خاطرات را از دیگران «دزدیده» و به نام خود جا زده است. اوائل خود را محور بسیاری از تحولات سپهر سیاسی ایران می‌دانست. حالا اما مرض توهمنش شدید شده و درواقع از بیخ روانی شده است. او حالا مدعی است که مهم‌ترین و «بزرگ‌ترین دشمن!» اصلی رژیم و مجاهدین به طور همزمان است. علت این ادعای بزرگ و عجیب هم ظاهراً به داستان یک دستیار قاضی دوران قتل عام سال ۶۷ که به ادعای او طی «یک عملیات چندوجهی پیچیده!» در خارج به دام او افتاده است مربوط می‌شود. او مدعی است که «دشمن اصلی!» رژیم (امپراتوری انگلیس)! و در عین حال دشمن شماره یک مجاهدین است و این هردو برای از میان برداشتن او دست یکی کرده‌اند و نقشه کشیده‌اند که آن دستیار قاضی را از چنگال عدالت در سوئد فراری بدنهن. برای او مهم نیست که مجاهدین و رژیم چهل سال است چنگ در چنگ می‌جنگند و یک دریا خون بین آنهاست. وقتی این دو دشمنی به «أهمية!» مصدقای دارند دست از جنگ برداشته و برای از میدان به درکردن او متعدد می‌شوند. در این میان مأموران وزارت اطلاعات و «هوادارانش!» از داخل ایران از یکسو و امثال «مش اسمال» (مش قاسم)! و آن وکیل متوهمن (دکتر ناصرالحكما)! از سوی دیگر به این توهمن و مریضی دامن می‌زنند. در همه مصاحبه‌هایش در «کیچن تی‌وی!»، از جایگاه یک قهرمان مبارزه با آخوندها (انگلیسی‌ها) به پای مجاهدین می‌پیچد. اغلب و به مناسبت، داستان‌های دروغ از دوران زندانش نیز می‌گوید (جنگ‌های ممسنی و کازرون با انگلیسیا). به رهبران مجاهدین توهین می‌کند و تهمتها و اتهامات بی‌شمارانه و بی‌اساس وزارت اطلاعات ساخته می‌زند. مجری «کیچن تی‌وی!» هم (تقریباً شبیه آفاجان؛ داماد خانواده دایی‌جان ناپلئون) گویی وظیفه بادکردن به پاچه او را بر عهده دارد. مجری به او می‌گوید که ویدئوهای او را بیش از سی هزار نفر می‌بینند. از شنیدن این گونه تعریف‌های مجری نامبرده، گل از گل مصدقای می‌شکند. البته هر کس با کمی سابقه مبارزه با رژیم آخوندی می‌تواند بفهمد که دیدن و «لایک‌زدن» و «کامنت» گذاشتن این گونه ویدئوها یکی از وظایف اصلی ارتش سایبری بیش از ده‌هزار نفره خامنه‌ای است. به نظر می‌رسد که حالا دیگر مریضی توهمن مصدقای به دیوانگی کامل تبدیل شده است. درست مانند اپیزود



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

پایانی داستان دایی جان ناپلئون. این را از ادعاهای نحوه حرفزدن و پرخاش کردن و مزخرف گفتن و فحش دادن‌های لمپنی‌اش در کیچن تی‌وی به خوبی می‌توان فهمید. همین‌طور از تهدیدهای توخالی و بی‌معنی‌اش نسبت به سازمان مجاهدین و اعضا شورای ملی مقاومت. گاهی چنان با هیجان فحش می‌دهد و توهین می‌کند که آدم نگران می‌شود که طرف تا پایان برنامه حتماً سکته خواهد کرد. مجری کیچن تی‌وی خوبست کمی آرامش کند و برایش یک لیوان آب خنک بفرستد.





فراخوان به دادخواهی یا جبهه‌گیری سیاسی

زینت میرهاشمی

سردبیر نبرد خلق و عضو کمیته مرکزی

سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران - تیر ۱۳۹۹







گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی



زینت میرهاشمی

صداقی که خود را همزمان ولی‌فقیه و شورای نگهبان همه زندانیان سیاسی می‌داند از موضع برتر این بیانیه را امضا نکرده تا در آن با اسم از او حمایت شود و بدین‌وسیله در مأموریت خود که بیش از ۷۰۰ زندانی درباره آن گواهی داده‌اند «سفید» شود

بعد از ردیف کردن جمله‌های زیبا در مورد حقوق‌بشر، دم خروس و شگرد مصدقی پیدا شد. ضدیت با سازمان مجاهدین خلق ایران.

این فراخوان، زیرکانه و ماهرانه، برای خاموش کردن «چراغ حقیقت» و «پنهان کردن حقیقت» و علیه هدف فراخوان است

در روز دو شنبه ۹ تیر ۱۳۹۹ بیانیه‌ای با امضای^۴ ۱۰ن از «روشن‌فکران، هنرمندان و فعالان مدنی به همدلی و جدان‌های بیدار، دادخواهی کشتار زندانیان سیاسی در تابستان شصت و هفت» منتشر شد. وقتی به تیتر نامه و تعداد امضاکنندگان آن نگاه کردم ابتدا به نظرم مثبت آمد و راستیش خوشحال هم شدم. چه خوب که این تعداد در خارج از کشور، با نحله‌های فکری و گذشته متفاوت یک حرکت مثبت انجام دهنند. تجربه نشان





گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

داده که در بین امضاکنندگان این بیانیه، امکان توافق و دورهم جمع شدن بر سر یک عمل مشترک، مثلاً تظاهرات در دفاع از زندانیان سیاسی، وجود نداشته است. از این تعجب کردم که واقعاً چه چیزی می‌تواند فصل مشترک امضاکنندگان این بیانیه باشد. اما بعد از ردیف کردن جمله‌های زیبا در مورد حقوق بشر، دم خروس و شگرد مصدقی پیدا شد. ضدیت با سازمان مجاهدین خلق ایران. من حدس می‌زنم که بروطیق سنت رایج در این‌گونه امضایگری‌ها، برخی به قسمت پایانی بیانیه توجه نکرده و بر اساس اعتماد و طرح «دادخواهی» امضا کرده‌اند. به خاطر آشنایی، دوستی و احترام متقابلی که با تعدادی از امضاکنندگان دارم، تصمیم گرفتم پس از خواندن دقیق بیانیه که به نظرم مصدقی در پایان نقش اصلی دارد، آن را با صراحةً چنین تعریف کنم: بیانیه «حمایت از مصدقی و ستیز با مجاهدین خلق در پوشش دادخواهی». اما چرا؟

در بیانیه آمده است:

«پیشبرد امر دادخواهی نیاز به تقابل جدی و همه‌جانبه‌تر با دروغ پرآکنی و افزونی تلاش‌ها برای روش ماندن چراغ حقیقت دارد.»

چراغ حقیقت در پایان بیانیه به شکلی بسیار ظریف این‌گونه روش می‌شود؛ «مخالفت‌های ایدئولوژیک و سیاسی» که با کوشندگان (منظور مصدقی به روایت این فراخوان) اختلاف دارند، «حاصلی جز خدمت به اهداف جمهوری اسلامی در پنهان کردن حقیقت و انکار جنایت ندارد و نخواهد داشت.».

این‌که فعالیت مستمر و پیگیر مجاهدین خلق برای دادخواهی نادیده گرفته می‌شود و برای مثال توجه نمی‌شود که حجم اصلی شهادت‌ها و گزارش‌ها در پرونده مأمور اطلاعات رژیم در زندان سوئد، توسط فعالان سازمان مجاهدین که زندانی بوده‌اند ثبت شده، جای ابهام بسیار دارد و به نظر می‌رسد اطلاعات مغرضانه و البته باهدف مصدقی در این بی‌اطلاعی مؤثر بوده است.

مصدقی که خود را همزمان ولی‌فقیه و شورای نگهبان همه زندانیان سیاسی می‌داند از موضع برتر این بیانیه را امضا نکرده تا در آن با اسم از او حمایت شود و بدین‌وسیله در مأموریت خود که بیش از ۷۰۰ زندانی درباره آن گواهی داده‌اند «سفید» شود.

از آنجایی که جنبش دادخواهی و دفاع از قربانیان رژیم دیکتاتوری جمهوری اسلامی،



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

رنگ، نژاد، مذهب، سیاست، دین نمی‌شناسد و واقعاً کسی که در این امر بسیار انساندوستانه فعالیت می‌کند، باید توانایی گام برداشتن فراتر از این مرزها داشته باشد، می‌توانم نتیجه بگیرم. این فراخوان، زیرکانه و ماهرانه، برای خاموش کردن «چراغ حقیقت» و «پنهان کردن حقیقت» و علیه هدف فراخوان است.

دور زدن مجاهدین خلق در جنبش دادخواهی که هدف مصداقی است، اخلاقی و انسانی نیست و غیرممکن است. این اقدام نه تنها هیچ کمکی به «همدلی و همیاری» «وجدان‌های بیدار» نخواهد کرد، بلکه انحراف و دامی است که نباید در آن افتاد.

۱۳۹۹ تیر





کلوخ انداز را، پاداش، سنگ است

عبدالعلی معصومی - تیر ۱۳۹۹







عبدالعلی معصومی

نگاهی به گذشته

در بمبارانهای نیروهای آمریکایی و همدستانشان در عراق در فروردین ۱۳۸۲، که تقریباً تمامی پایگاههای سازمان مجاهدین را به ویرانه‌بی تبدیل کرد، «وزارت اطلاعات» رژیم آخوندی به فکر نایود کردن کامل سازمان مجاهدین افتاد و آخوند یونسی، در روز ۲۵ اسفند ۱۳۸۳ در تلویزیون رژیم گفت:

«چند روز پیش بیش از صد تن از آنها به ما پناهنده شدند. تعداد خیلی زیادی هم به نوبه هستند... عناصری که گول خوردن، رفتند گرفتار اینها شدند، به شدت اینها مورد شکنجه واقع شدند. من امروز به معاونم دستور دادم که این جنایتها را، سریع، به عرض مجامع بین‌المللی برساند و ثبت شود که معلوم بشود که چه جنایتها بی در عراق اینها مرتکب شدند... هزاران صفحه اسناد مستند، از فیلم و... این اسناد را به موقع در اختیار محاکم ذیصلاح قرار خواهیم داد.»

در گام اول، برای اجرای اوامر آخوند یونسی، روز ۱۲ فروردین ۸۴، ۲۴ تن از ایادی مافیای آخوندی، به شهر اور سوراواز (مقر شورای ملی مقاومت) در حومهٔ شمالی پاریس رفتند



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

تا به لجن پراکنی علیه مقاومت ایران و رئیس جمهور برگزیده آن، خانم مریم رجوی، پردازند («مجاهد»، شماره ۷۳۱، ۲۲ فروردین ۱۳۸۴).

از آن پس نیز، کارزار افشاگری مزدوران وزارت اطلاعات آخوندی علیه مجاهدین ادامه یافت تا در ۵ آبان ۸۶ با برگزاری یک «میتینگ بزرگ»! به نقطه اوج خود رسید! در این روز مزدوران شناخته شده همیشگی وزارت اطلاعات رژیم سفاک آخوندی، در گوشه‌یی از میدان «تروکادر» (میدان حقوق بشر)، در نزدیکی سفارت رژیم در پاریس گردآمدند. اما این بار برای رد گم کردن با پرچم خورشیدنشان.

در ابتدای «میتینگ» قطعه موزیکی از یک دستگاه ضبط صوت کوچک پخش شد. سپس فیروزمند، از «مزدوران» حاضر در صحنه، در سخنانی کوتاه و چند دقیقه‌یی از این که هنرمندان و سخنرانانی که قرار بود در این مراسم، سخنرانی و هنرمنایی کنند، نتوانستند حضور پیدا کنند، عذرخواست و پایان مراسم را اعلام کرد. بدین ترتیب، تظاهرات، شروع نشده، پایان یافت.

«صدای آمریکا» - گزارش محمدرضا شاهید از پاریس:

«... در همین ساعات میتینگی در میدان «تروکادر» برقرار است که عنوان آن "میتینگ ضدجنگ" [جنگ آمریکا علیه ایران]! است. تعداد بسیار کمی، ظاهراً ۱۱ نفر، تا این لحظه، که در نیمة این تظاهرات است، فقط جمع شدند. قرار بود کنسرتی هم برگزار بشه که نشده و بیانیه و قطعنامه‌یی را این گرده‌هایی برای ما ایمیل کردد...».

انجمن حمایت از مهاجرین و ایرانیان مقیم فرانسه (آریا)، که به نام شادانلو، مزدور شناخته شده وزارت اطلاعات رژیم است، حدود دو ماه پس از این تظاهرات ۱۱ نفره، در تاریخ ۱۰ آذر ۸۶، در اطلاعیه‌یی تحت عنوان «شکست یا پیروزی» (دروغ پردازی‌های مجاهدین و افشای پشت پرده تجمع ضدجنگ پاریس)، اعلام کرد:

«عصر روز شنبه ۵ آبان ۱۳۸۶ برابر با ۲۷ اکتبر ۲۰۰۷ میلادی به دعوت "انجمن حمایت از مهاجرین و ایرانیان مقیم فرانسه" تجمعی در میدان تروکادری پاریس برگزار شد ... از یک ماه قبل در تدارک یک کنسرت هنری با شرکت هنرمندان ایرانی و فرانسوی بودیم که آغازگر این برنامه باشد. فعالیتهای گسترده‌یی را در جهت تبلیغات و هماهنگی با گروههای صلح طلب ایرانی و فرانسوی در پاریس انجام داده بودیم و با برخی از احزاب



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

و گروههای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی فرانسوی و ایرانی هماهنگی‌های لازم را انجام داده بودیم، در کمتر از ۱۲۰ روز بیش از ۱۵ هزار اطلاعیه و تراکت ضدجنگ در مهمترین مناطق و مراکز اجتماعی و فرهنگی پاریس پخش شده بود. بیش از ۱۵ سایت اینترنتی این حرکت ضدجنگ را تبلیغ کرده و ۴ گروه ضدجنگ از فرانسه و انگلستان و آمریکا در حمایت از این حرکت به ما پیوسته بودند. رادیو فرانسه نیز در ۲ نوبت اطلاعیه "انجمن" را پخش کرده بود. اما به دلیل مشکلات و سنگاندازی‌هایی که سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت از ابتدای اعلام این برنامه بر سر راهمنان قرار دادند، این برنامه به دلخواه ما برگزار نشد. «...درست رأس ساعت ۱۵، اس.ام.اس» هایی از طرف هنرمندان به موبایل ما ارسال می‌شود که... "متاسفانه به دلیل مشکلاتی که به وجود آمد، نمی‌رسیم در کنسرت و میتینگ شرکت کنیم... برنامه در زمانبندی تعیین شده برگزار نشد و با یک ساعت تأخیر برگزار شد...

بعد از تجمع ۳۵ نفره‌مان در میدان تروکادرو... گزارشی از طرف آقای شاهید، خبرنگار رادیو آمریکا در پاریس، از رادیو آمریکا پخش شد که تعداد شرکت‌کنندگان این برنامه را در بخش اول ۱۱ نفر! ذکر کرده بودند».

این «میتینگ بزرگ»! با آن همه دوندگی و هزینه گزاف، به روشنی رسوایی و آبرو باختگی مزدوران رژیم پابه گور ولایت رجالگان را در اوج رونق سیاست مماشات جویانه غرب و شرق، در میان ایرانیان خارج کشور نشان داد. این رسوایی و آبرو باختگی مزدوران ولایت پا به گور، شتابان‌تر از همیشه، همچنان ادامه دارد.

وب سایت «رهیافته»، «پایگاه جامع مبلغین و تازه‌مسلمانان»، از مجریان سیاست «سازمان اطلاعات سپاه» (ساس)، وابسته به دربار خلیفه ارجاع، خامنه‌ای، در روز ۹ خرداد ۱۳۹۹، می‌گوید:

مزدور پروری «وزارت اطلاعات» دولت روحانی، که «با کارهای شبانه‌روزی خود برخی توابین منافقین، مانند سلطانی، خدابنده، عزتی، حسینی، یغمایی، کریمدادی، مصدقی، پورحسین و... [را] استخدام کرده» و «با انرژی گذاری کلان و البته تأمین مالی، توابین را به رویارویی روانی با خود منافقین می‌کشاند، بسیار عالیست»، اما، کافی نیست و برای حفظ نظام لرzan، باید کاری بسیار فراتر از آن انجام داد.



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

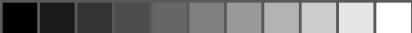
دلسوزان «حفظ نظام» پا به گور «ولایت»، پیش از این نیز، درباره این «دشمن اصلی نظام»، بسیار، سخن گفته‌اند، از جمله، دو نمونه زیر:
- سایت حکومتی «بهارتانه»، ۲۵ شهریور ۹۷:

«دشمن اصلی انقلاب و نظام باید به مردم شناسانده شود و آمادگی لازم جهت برخورد با «منافقان» ایجاد شود... اسراییل و آمریکا و ... دشمن هستند ولی آیا آمریکا می‌تواند جمهوری اسلامی را براندازد؟ اسراییل چطور؟ قطعاً این طور نمی‌باشد، پس واقع گرایی حکم می‌کند که در گام اول معین کنیم دشمن اصلی، نیروی خارجی نیست بلکه دشمن اصلی، داخلی است... «منافقین» هم آرزوی براندازی و هم توانایی بالفعل برای تحقق این آرزو را دارا هستند... در اینجاست که انگشت نشانه، همه، متفقاً به سوی «سازمان منافقین» خواهد رفت. لذا، ضروری است که بی‌هیچ ملاحظه‌یی آنها را به مردم معرفی کنیم و تمام افراد خودی را نسبت به این حریف واقعی و جدی، هوشیار و مهیا سازیم.».

- شبکه اطلاع‌رسانی «قابوسنامه» (استان گلستان)، ۲۹ شهریور ۹۷، «پندی برای خواص و عوام: مواضع باشید «منافقین» سفره انقلاب را پاره نکنند!». آخوند علیزاده، مسئول نمایندگی خامنه‌ای در «فرماندهی حفاظت سپاه» در سخنانی در شیراز گفت:

«در دهه چهارم انقلاب دچار غفلت شده‌ایم، خواب، به ویژه، خواص را فراگرفته است... بعد از سالیان، امروز شرایطی به وجود آمده که «منافقین» احیا شده‌اند و به صحنه آمده‌اند و نبض بسیاری از ناآرامیهای کشور در دست همین افراد است... دشمن از غفلت ما سوءاستفاده کرده و به سازماندهی جوانان می‌پردازد و به قول خودشان از آنان «کانون شورشی» درست می‌کنند. به گفته سران «منافقین»، این «کانونهای شورشی» در به وجود آوردن اختشاشات و ناآرامیها هم نقش هدایت دارند و هم نقش سازماندهی و هم نقش جرقه و هم نقش موتور متحرک.».

ایرج مصدقی در مصاحبه چهارو نیم ساعته‌اش با تلویزیون «مزدورنشان» «میهن. تی. وی» در روز ۱۰ اژوئن ۲۰۲۰، با لحنی پر خاش‌جویانه به شماری از اعضای «شورای ملی مقاومت ایران» یورش می‌برد و همراه با «در» افشاریها و دهندریدگی‌هایی که در خور او



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

و همزادان اوست، می‌گوید:

«اگر جرأت دارید ببایید و دربارهٔ نوشته "رهیافته" بنویسید تا ببینید چه برسرتان می‌آورم!»

یکی از نامبردهای مربوطه من بودم با این خطاب:

«آن میرزا بنویشن، علی معموصی، آن بی‌شرم تاریخ‌نگارش، جرأت نمی‌کند. من آرزومند بیاد [جرأت] بکند، رو سنگ قبرش می‌زنم.»

تهدید و ارعاب این «دن کیشوت» شمشیر چوبی به دست، آن چنان «هراس‌افکن»! بود که من باریک گردن، پس از دو سه هفته، توانستم اندکی «جرأت» پیداکنم و با صدای رسا بگوییم که «توشته رهیافته» را تأیید می‌کنم و از پیامدهای سنگ قبری آن هم، ذره‌بی، بیم و باک ندارم!

مصدقای در همین مصاحبه طولانی از شنوندگانش می‌پرسد:

«فکر می‌کنید یک سیستم امنیتی، درست زمانی که فرقه رجوی مثل نون شب نیاز داره به همچو افشاگری، مزدور خودش، یکی اسماعیل یغمایی و یکی مصدقای را افشا می‌کند؟ کدام سیستم امنیتی در دنیا چنین کاری می‌کند؟».

جواب روشن است: کشوری که دارای سیستم امنیتی و اطلاعاتی واحد است، نیازی به چنین افشاگری ندارد. اما خلیفه ارتجاع وقتی پای حفظ نظامش به میان می‌آید، ناچار است بین دو سیستم امنیتی موازی ظاهر و پنهانش: («وزارت اطلاعات» دولت روحانی و «سازمان اطلاعات سپاه»)، آن سیستم کارآتر را، که همان «سازی» دربار ولایت است، مقدم قراردهد و «نقشه مسیر» آینده نظام را، روشن و قاطع، مشخص کند تا به طور منسجم‌تر و بی‌شکاف‌تر، بر دشمن اصلی نظامش، مجاهدین خلق، یورش ببرد و آن را قاطعانه‌تر سرکوب کند، در غیر این صورت، پل نظامش آنور سیلاح خواهد ماند و جز فرورفتن در غرقاب سرنگونی راه گریزی نخواهد داشت.

«آن چه "خوبان"، همه، دارند، تو، تنها، داری!»

ایرج مصدقای در «کزارش ۹۲ - نامه سرگشاده به مسعود رجوی» در اردیبهشت ۱۳۹۲ سعی دارد در چهرهٔ یک «منتقد» مسعود رجوی و مجاهدین ظاهرشود. با نگاهی به چند عنوان نامه سرگشاده به این موضوع پی می‌توان برد:



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

«آقای رجوی به کجا می روید؟»، «تکذیب طلاق اجباری در مجاهدین»، «آزادی بیان و استقبال از انتقاد درمورد مجاهدین»، «من و مجاهدین و تبلیغات دشمنان مجاهدین»، «انقلاب مریم» و «بند»‌های رهایی‌بخش، «تأثیرات شگرف انقلاب ایدئولوژیک در مجاهدین»، «اشرف کانون استراتژیک نبرد و پاپرجایی آن»، «تشکیل یکانهای ارتش در داخل کشور»، «انتخابات در مجاهدین و ملاکهای دموکراتیک» و...

در سرتاسر ۲۳۰ صفحه این «نامه سرگشاده» حتی یکبار کلمه «فرقه» یا «فرقة رجوی» درمورد سازمان مجاهدین، که ورد زبان و قلم مزدوران شناخته شده و پیشانی سیاه وزارت اطلاعات آخوندی است، به کار نمی‌رود و مسعود رجوی نیز به شکل «آقای مسعود رجوی» یا «آقای رجوی» مورد خطاب قرار می‌گیرد. آن زمان، رژیم آخوندی تا این اندازه مفلوک و درمانده و مزدوران این چنین تمام سوخته و جنگ گرگهای اطلاعاتی این چنین شدید نبوده که «رهیافتگان» ولايت را کاملاً با «جنس» و «رنگ» خودش به بازار عرضه کند.

اما در این مصاحبه طولانی با تلویزیون «مزدورنشان» «میهن‌تی‌وی»، این دگردیسی «خامنه‌ای» پسند، در گفته‌های ایرج مصادقی، نقش غالب را به خود می‌گیرد و به رنگ و جنس «شهید قاسم سلیمانی» درمی‌آید.

این همنگی و هم‌جنسی با خونخوارترین «مزدوران تشنه به خون» مجاهدین (از «سر» تا «بدنه»؛ از صدر تا ذیلشان) را در «فرافکنی»‌ها و هرزه‌درایهای او در همین مصاحبه به روشنی می‌توان دید، آن هم بسا فراتر از سایر «مزدوران»؛ مصادقِ کامل «توب تشنه به خون».

نمونه‌ها:

- «من مجاهدین را دشمن خلق می‌بینم»
- «... من امروز فرقه رجوی را در میان جبهه خلق نمی‌بینم و آن را دشمن می‌بینم؛ فرقه رجوی را یک نیروی اهربیمنی می‌دانم؛ شخص رجوی را یک نیروی اهربیمنی می‌دانم که بهترین نسل ایران را به تفاله تبدیل کرد... آن چه از مجاهدین باقی مانده، چه در



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

آلبانی و چه در جای دیگر تفاله‌ی بیش نیستند؛ عناصری هستند که ذره‌ی شرافت در وجودشان نیست؛ انسانیت از اینها روی برتابیده، اینها هم جنس رجوی شده‌اند، به اندازه نزدیکی که به رجوی دارند، دارای وفاحت و شرارت و بی‌غیرتی و بی‌حیثیتی هستند؛ این را به صدای بلند می‌گوییم». ...

- «ذره‌ی شرف در همه آت و آشغالهایی که در «شورا» هستند، نیست؛ یک سر سوزن شرافت، برای این که اینا نوشنان را توی خون می‌زنند می‌خورن؛ توی رنج می‌زنند، می‌خورن».».

- «رژیم و فرقه رجوی از یک جنس‌اند، به هم پاس می‌دهند و اصلاً کارشان جعل و حقه‌بازی، مریم رجوی هم همینه، مسعود رجوی هم همینه»؛

- «یک شیاد حقه‌بازی نشسته تو اشرف این مزخرفات را می‌گه، جعل، خاطره جعل، تمام فرهنگ فرقه رجویه، فرقه کثیف رجوی؛ این فرقه پلید؛ تبلیغات ابلهانه و وقیحانه».

- «من دکان شیادی و کلاهبرداری رجوی را گل گرفتم برای این با من دشمن‌اند»؛
- «اینها، همه، رذل‌اند؛ کثیف‌اند؛ دست هر شیطونی را از پشت بسته‌اند، من آنها را افشا می‌کنم از این جهت با من دشمن‌اند»؛

- «توی قضیه اخیر [نوشته رهیافته]: پاسکاری فرقه و دستگاه امنیتی رژیم»؛ «دشمن اصلی هر دو من و اسماعیل وفا یغمایی هستیم».

- «کانون شورشی در ایران دروغه، فتوشاپه، حقه‌بازیه؟»

- «همه مردم ایران از «فرقه رجوی» نفرت دارند - «فرقه کثیف رجوی»؛ «فرقه رجوی، شیاد و کلاهبردارند»... «این فرقه رجوی»؛

- «مجاهدین در ایران طرفداری ندارند، شما خوبه توی فکو فامیلتون بردید یک آمار بگیرید و ببینید وقتی نام مریم رجوی را می‌آورید با چه نفرتی مواجه می‌شوید».

* * *

در پایان کلام، به این «اندیشه قرن» بیست و یکم باید گفت:
اگر «همه مردم ایران از «فرقه رجوی» نفرت دارند و مجاهدین در ایران طرفداری ندارند»، پس این جامه و عبا درینهای امثال تو و رجاله‌زادگان خامنه‌ای، خلیفه سفاک



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

و پا به گور نظام ورشکسته، و این همه گلوباره کردنها و هرزه دراییها و مشت به سندان کوفتهای صدر تا ذیل شمایان برای چیست؟ اگر مسعود رجوی و مریم رجوی و مجاهدین و کانونهای شورشی، هیچ در هیچ‌اند، چرا شما «باد کنکهای پر از همه چیز»، این چنین از هیچ می‌ترسید و شب و روزتان رعشهدار و وحشت آلود شده است؟ مصدقی به مصدقی ضربالمثل «دست پیش را می‌گیرد که پس نیفتد» در همین مصاحبه‌اش می‌گوید:

«من وقتی می‌خوابم با خیال راحت می‌خوابم. به قولی، مثل "دیو" می‌خوابم!»
اما، خواب «دیو» اصلی نظام را از زبان یکی از ولایت معاشران خلیفه ارتজاع، «محمد خواجهی، استاد حوزه و دانشگاه»: (۱۳۹۸ آذر ۲۹) بشنویم:
«آقا (=خامنه‌ای) توی جلسه خبرگان فرمودند: "آقایون من در این سن ۸۰ سالگی، پنج
صبح تا ده شب در دفترم هستم. ده شب دلم می‌خواهد بخوابم در این سن، اما، از شدت
گزارشاتی که از "تمهید دشمن برای نابودی انقلاب می‌رسد"، بسیاری از شبها تا صبح
قدم می‌زنم و نمی‌توانم بخوابم.»

* * *

– «باش تا نفرین دوزخ از تو چه سازد،
که سیاه پوش؛

– داغداران زیباترین فرزندان آفتاب و باد –
هنوز از سجاده‌ها،
سر برنگرفته‌اند!» (احمد شاملو)



وقتی که وجودان مرد، زندگی می‌شود

رحمان کریمی - مرداد ۱۳۹۹







رحمان کریمی

وقتی می‌خواستم از آن حصار لعنتی ابلیسان خونخوار بیرون بیایم، دو دلخوشی بیشتر نداشتم. یکی دور ماندن از نگاه‌های شماتت‌بار و پر از نفرت زندانیان سر موضع و دیگر این‌که برادر و خواهرم با بچه‌های شان بی‌تابانه منتظرند تا غرق بوسه‌ها در آغوشم بگیرند و بگویند: دایی جان را، عموجان را ببوسید. هیچ کس نبود. دو ریالی ام افتاد که می‌دانند چه آشغالی می‌خواهد بیرون بیاید که نه به دایی و عمو که به هیچ آدمیزاد با شرفی نمی‌برد. مرده‌شوی این آزادی و زندگی که من دارم. به خاطر آزادی رفتم در آن نفرین شده، ضد همان آزادی آدمد بیرون. هرچه در من می‌ارزید دادم تا این خلاصی با ننگ و عذاب برای خود بخرم. هیچ عاقلی به چنین معامله‌گران و پرضرر نمی‌رود که من رفتم. ای لعنت بر این ملایان، پاسداران و بازجویان و توابه‌های کاسه داغتر از آش که به چه روزگارم انداختند که نه شب دارم و نه روز. یک لحظه از سایه‌ها و ارواح کبود و خونین تن با چوبه‌های بر پشت خود خلاص نمی‌شوم. تا می‌آیم نگاهی به التماس و شرم‌نده‌گی کنم از فراز دارها با لبخندی تلخ و پر سرزنش تمام جوارح را به لرزه درمی‌آورند. آنها همه جا با من هستند. الان چند نفری به صف نشسته‌اند روبرویم و قاه قاه می‌خندند. یک لیوان آب راحت نمی‌توانم بخورم. پیکر عزیزانی که به مرگ





گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

دادمشان روی آب شناور می‌شوند. مادر و پدر و کس و کارشان از لیوان می‌پرند و تا حد خفگی گلویم را می‌فشارند. فریاد ضجه‌آورشان که ای قاتل نامرد دیوانه‌ام می‌کند. نمی‌دانستم چون از آن حصار بیرون آیم در چنگ کابوس‌ها گرفتار می‌شوم. حق است که این جسد گندیده که بوی آخوند و پاسدار و بازجوی و تواب‌های بدتر از بازجو را گرفته جلو سگ‌های هار بیاندازند. من دیگر بیشتر از این ارزشی ندارم. من با خیانت و آدم فروشی آزادی خود را از گرگ‌ها و گرازها خریدم. الان همه باید بدانند من ضعیفی بودم و خود نمی‌دانستم، نه موقعیت را می‌شناختم و نه دشمن را. فکر می‌کردم چون با نام مستعار در فضای مجازی دلیری می‌کنم یاران گمان می‌برند که ما هم بله. جلو بازجوی ریشو که نشستم خود را باختم. اما او هنوز نمی‌فهمید که من چه در سر دارم. شروع کردم به ناز و ادا و فلسفه‌بافی و گران‌فروشی. ضعیف و ترسو بودم اما پدر سوخته و قالّاق هم بودم. زبانباز و خر رنگ کن هم بودم. یک خائن بازیگر تمام عیار بودم. امتیاز بازجواین بود که قدرت داشت، تازیانه داشت و آنچه نداشت حس و قلب بود. فکر می‌کردم که به چند تن لودادن راضی می‌شود ولی او بیشتر و بیشتر می‌خواست. زانو زده بودم و تسليیم شده بودم. زندانیانی بودند بنا به ایمانی که داشتند تا حد خائن‌نشدن نقش تواب را انتخاب می‌کردند تا بیرون بیایند و به جنبش بپیوندند تا مبارزه را ادامه دهند. اما من شخصیتی پست و متقلبی داشتم. بدین حیله که سر موضع هستم از یارانم حرف‌ها کشیدم.

قهوه‌چی آمد بالای سرش که آقا حالتان خوش نیست؟ می‌خواهید یک لیوان آب بیاورم؟ از شنیدن لیوان آب چه فریادی کشیده بودم که بیرونم کرد. سرگردان بودم. بوی متعفن خودم عذابی می‌داد. بوی مرده‌شوی و گورکن را گرفته بودم. دلم می‌خواست به جایی بروم که جز مرگ، کسی بدان دسترسی نداشته باشد. در حیرتم از بی‌رگ‌ها و بی‌غیرت‌ها که از بازجو بدتر شده‌اند. در آزادی هم به مزدوری خود ادامه می‌دهند. دیدنی است آن بدیخت و پستی که در خارج کشور هم نان خیانت می‌خورد و خم به ابرو نمی‌آورد. مصدق یک خودفروش تمام عیار می‌شود و دلخوش که در خارج کشور محبوب مشکوکان است. دو هفته است که اطلاعات سپاه را به لطایف‌الحیل دست‌به‌سر کرده‌ام. بی‌شرف‌ها بیرون از زندان هم ولم نمی‌کنند که باید برایشان جاسوسی کنم. در



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

برنامه‌های دروغ تلویزیونی آنها شرکت کنم. دیگر از من برخاسته نیست. هوای درد و رنج و شکنج این مردم نه تنها نمی‌گذارد بلکه کارنامه خیانتم را هم به دستم داده است. متأسفانه راه فرار ندارم و نمی‌توانم به خیانت هم ادامه دهم. من یک خائن سرافکنده و پشیمانم که فقط در بی راه جبرانم. چه بی‌همه چیز هستند آنان که به خیانت خود ادامه می‌دهند. به اتفاقش برگشت. طناب را از پیش آماده کرده بود. صندلی گذاشت و طناب را انداخت به قلابی که در سقف بود. سر دیگر طناب را به گردن خود حلقه کرد. آمد که با لگد صندلی را به سویی پرتات کند که ناگهان جیغ و فریاد زنی را از خیابان شنید. دریچه مشرف به خیابان را باز کرد. چند تا پاسدار و لباس شخصی جوانی را هل می‌دادند در یک مینی‌بوس. زنی فریاد می‌زد که پسرم کاری نکرده. کتاب خواندن هم جرم است؟ سر بیرون کرد و با تمام وجود نعره زد: «جلادها ولش کنید. مملکت را که زندان کرده‌اید. مرگ بر آدمکشان دزد فاسد. مرگ بر اصل ولايت فقيه» دوتا از پاسدارها و یک لباس شخصی بدرو آمدند طرف در ورودی خانه‌اش. با فریاد گفت: «بیایید که دیگر خوشنامی و نجات من در زندان شما و زیر چوبه دار شمامست». صدای کفzدن مردم را شنید.





خشم و کین یک مزدور دهن دریده علیه دکتر هزار خانی

پرویز خزایی - آبان ۱۳۹۹





پرویز خزایی

دکتر هزارخانی نویسنده و روشنفکر و مترجم ارزنده تاریخ ادب ایران، کسی نیست که ایران زمین به راحتی او را فراموش کند، این مبارز قدیمی و فرهیخته ایران دهها سال است نه تنها یک الگو برای روشنفکران بلکه نمونه پایدار و استوار یک مبارز راه آزادی و دمکراسی و پولاریسم بوده و خواهد بود.

خشم و کین یک مزدور دهندریده علیه دکتر هزارخانی - همان طور که قبلًا نوشت‌هام نگارنده به صورت دست‌چین صحبت‌های شارلاتان شماره دو و تواب درمانده و حرف مقیم سوئد که حالا بعد از افشاگری ارزشمند آقای فریدون ژورک و بسیاری شواهد دیگر باید او را شارلاتان مزدور و نفوذی نامید، را دنبال می‌کنم.

در یکی از آخرین صحبت‌های این نفوذی شارلاتان عصبی و متشنج و نارسیسیست وووو که تصادفی گوش می‌دادم دیدم با لحنی لا جور دی وار و پاسدارنشان - به دکتر منوچهر هزارخانی، مسئول کمیسیون فرهنگ شورای ملی مقاومت توهین و ناسراگوبی می‌کند. این شارلاتان از مدتی پیش با یک گریم خنده لبخندی - که می‌مانه به همه‌چیز جز لبخند بر چهره سوار می‌کند تا فحش و ناسراهاش را در زرورق بپیچد و روتosh کند.



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

لبخندی که بقول کردها می‌مانه دیدن دندان‌های یک جمجمه خشک‌شده. می‌گویید نه خوب دقت کنید تو صورتش. البته اگر در دفعه آینده گریم را عوض نکند!

این مزدور علاوه بر توهین‌های بسیار رکیک به هزارخانی - به دیگران هم در شورای ملی مقاومت مثل یک ربات پروگرام شده - مرتب بدوبیراه عصبی و چاله‌میدانی پرتاب می‌کند. از همزمان عزیزم آقای مهدی سامع و خانم زینت میرهاشمی، از رهبری سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران گرفته تا مسئولین کمیسیون‌ها و اعضای شورا ناسزا می‌گوید.

در جریان مبارزات خلق‌های تحت ستم و من‌جمله در تاریخ جنگ دوم جهانی من زیاد خوانده بودم که هرچه سقوط دیکتاتور نزدیک‌تر می‌شود یا مثلاً هر چه فرانسه به آزادی از اشغال هیتلر نزدیک‌تر می‌شود، معاندین به حاشیه رفته و مزدوران و جیره‌خواران دشمن عصبی‌تر و آشفته‌حال‌تر می‌شوند. وضعیت این شارلاتان مزدور مصدق همین وضعیت است، هرچه عالم سقوط خلیفه دوم بیشتر می‌شود و هر چه مقاومت در عرصه داخلی و بین‌المللی با استقبال بیشتر مواجه می‌شود او هم عصبی‌تر و گستاخ‌تر می‌شود و عالم دیوانگی بیشتری از خودش بارز می‌کند. در ماه‌های آخر انقلاب ضدسلطنتی هم برخی از این دسته و از ساواکی‌ها و مأموران علنی و مخفی ساواک که نتوانستند از کشور بگریزند کارشان به دیوانگی و خودکشی و... کشید.

بگذریم، دکتر هزارخانی نویسنده و روشنفکر و مترجم ارزنده تاریخ ادب ایران، کسی نیست که ایران‌زمین به راحتی او را فراموش کند. علاوه بر دانش ادبی و تئوریک و روشن‌بینی روشنفکری و ترجمه کتاب‌های ارزنده از جمله آثار امه سزر و کتاب‌های بیشماران و شتاب زمان و فصل بحران و...، این مبارز قدیمی و فرهیخته ایران دهه‌ها سال است که نه تنها یک الگو برای روشنفکران بلکه نمونه پایدار و استوار یک مبارز راه آزادی و دمکراسی و پلولاریسم بوده و خواهد بود. من اولین بار در اواسط سال ۵۷ در جریان انقلاب ضدسلطنتی با او در شورای مخفی کارکنان وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های دولتی و ملی با او آشنا شدم.

این شورا به‌طور سری در زیرزمین سازمان برنامه در نزدیکی میدان بهارستان تشکیل می‌شد. در این شورا دکتر هزارخانی نماینده کانون نویسندگان بود و شهید حسین



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

نقی در نماینده سازمان انرژی اتمی و نگارنده نیز نماینده وزارت امور خارجه ایران. در جلسات این شورا پس از بحث و گفتگوهای طولانی در آن زیرزمین نمناک، برنامه اعتصابات کارکنان دولت و سازمان‌های کشوری تصمیم‌گیری و روز بعد اعلام می‌شد و متعاقباً هزاران کارمند دولت و اعضای سازمان‌های کشوری - با بنرهای نام وزارت‌خانه و سازمان خود، به‌سوی دانشگاه تهران روان می‌شدیم.

دکتر هزارخانی با آن ملایمت و متناسب در هنگام بحث بر سر برنامه جنبش و تحلیل شرایط همه را مجدوب می‌کرد. در پایان هر اجلاس هم معمولاً دکتر هزارخانی چه به دلیل اشراف سیاسی و چه به دلیل قلم بسیار زیبایش، اعلامیه اجلاس شورای مرکزی را برای ابلاغ به وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های عضو شورا می‌نوشت یا ویراستاری می‌کرد.

در سال ۱۳۶۲ که من پس از دوسال ارتباط محروم‌انه و کار فعال با سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت، درحالی‌که مسئول سفارت ایران در سوئد و نروژ بودم، در یک کنفرانس مطبوعاتی - که انکاس گسترده جهانی پیدا کرد، سفارت ایران اشغال شده توسط ایلغار خمینی را رسماً ترک کردم و به پاریس مقر اصلی شورا و بنیان‌گذار و مسئول آن مسعود رجوی رفتم، بالطبع! هم دکتر هزارخانی را دیدم و هم محمدحسین نقی را که آنها قبل از من در شورای ملی مقاومت بودند.

ارزش روشنفکری و روشنگری و روشن‌بینی این مرد ارزشنه در شورای ملی مقاومت که از همان اوایل تشکیل شورا در کنار مسعود رجوی بود بر هیچ‌کس پوشیده نیست و در تمام این دوران پرشیب و فراز، و سرشار از تخاصم و تلاطم، یار آزادی و اعتلای سرزمین پرگهر ما ایران بوده است و خواهد بود. درود فراوان بر او باد!

من آنچه در طول ماههای قبل از انقلاب در هزارخانی دیده بودم در چهاردهه همزمانی در شورا در او بسیار کامل‌تر و آموزنده‌تر دیدم.

او سال‌ها سردبیر ماهنامه شورا بود که یک مجموعه بسیار ارزشمند و غنی است. او در همه این سال‌ها در تدوین یا ادبیات اطلاعیه‌ها و مواضع شورای ملی مقاومت و بیانیه‌های سالانه شورا نقش بی‌بدیلی داشته و دارد.

او در عین دوستی عمیقش با سازمان مجاهدین و رابطه و دوستی بسیار نزدیکش



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

با مسئول شورا همواره با صراحة نظرات خودش را چه موافق و چه مخالف بیان می‌کند و از نقطه‌نظر اش دفاع می‌کند. در همراه کردن نظرات متفاوت و مختلف و پیدا کردن وجود مشترک نقش ایفا می‌کند. او همواره می‌گوید که با اینکه سازمان مجاهدین بزرگ‌ترین عضو تشکیل‌دهنده شورای ملی مقاومت است، فضای دمکراتیک درون شورا راه هیچ بحث و اختلاف‌نظری را نمی‌بندد. او که خود در تشکل‌های سیاسی در زمان شاه و سال‌های اول انقلاب بوده است، سعه‌صدر و ظرفیت مجاهدین برای کار با نظرات مختلف و مخالف را بی‌نظیر می‌داند.

البته لمپنی و دهندریدگی جزو ذات جوجه سواکی‌ها و پاسدارها و بسیجی‌ها و مداھان دربار خامنه‌ای است که با فحاشی و هرزگی می‌خواهند مخالفانشان را از میدان بدر کنند، اما این یارو کور خوانده است و هنوز مجاهدین و این مقاومت را نشناخته است که اگر می‌خواستند در مقابل فحاشی‌ها و دهندریدگی‌های این تواب ذلیل و نفوذی بی‌مقدار جا بزنند، از اول با خمینی وارد جنگ نمی‌شوند.

و اما چرا سرکار قندعلی نفوذی اینگونه درمانده و عصبی و پرخاشگر به پروپای یاران ارزنده در شورای ملی مقاومت، ائتلاف تاریخی و پایدار پیچیده است. مسئله برای من- مثل چشم‌های پاک سرکوه هومیان لرستان - زلال و روشن است:

به تاریخ جنگ جهانی دوم که نگاه کنید هر کلبو (همکار نازیها) دو شخصیت داشت. یکی مأموریتی که افسر گشتاپو به او می‌داد و ملزم به اجرای آن بود، یکی هم خصوصیات فردی آن مزدور نفوذی. این دومی متناسب با پیشرفت‌های ارتش هیتلر یا شکست‌های ارتش هیتلر بالا و پایین می‌شد. کلبو عصبانی می‌شود، کف بر دهان می‌آورد، مأیوس می‌شود، دلسربد می‌شود و حتی خیلی وقت‌ها خودکشی می‌کند. می‌توان هزاران سند و اعلامیه و مصاحبه‌های نظیر این شارلاتان در تاریخ مقاومت‌های اصلی پیدا کرد که اتفاقاً می‌گفتند ما هم مثلاً علیه هیتلر و موسیلینی و فرانکو هستیم اما این مقاومت اصلی سازمان یافته چنین است چنان است آنارشیسم و توتالیت است (بخوانید فرقه است). شرح این داستان را به طور خلاصه گونار سونسه بو رهبر مقاومت مردم نروژ و صاحب بزرگ‌ترین مدار تاریخ کشور، به خانم مریم رجوی در دیدارش با او به صراحة اعلام کرد. عکس‌ها و تصاویر این ملاقات تاریخی در اسلو، که در یک صفحه بزرگ روزنامه



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

شمارهٔ یک سراسری نروژ، چاپ شد در قاب بزرگی زینت دفتر کار من در نمایندگی شورا است.

حالا این مزدور قندعلی هم که کارش را با همکاری بالاجور دی، آدولف آیشمن خمینی، و لودادن مجاهدین در جیپ پاسداران شروع کرده و لکه‌های خون هرگز پاک نشدنی بعضی از شهیدا را بر دست دارد (رجوع شود به خاطرات خودش و توبنامه‌هایش به سردۀ خیم اوین و زندان‌های آن روز ایران)، در عین انجام مأموریت، چشم‌انداز تیرهای که با نزدیک‌تر شدن چشم‌انداز سرنگونی رژیم در انتظار اوست آزارش می‌دهد. ترس و یأس را در چهره‌اش همان زمان که کف بر دهان آورده است می‌توان دید. عکس‌العمل‌های دیوانه‌وار، چندش‌آور و نفرت برانگیزش در این چارچوب قابل تفسیر است.

او برای اجرای مأموریتش باید برای خودش اعتباری دست‌وپا کند به همین خاطر خودش را مستمرًا به این و آن عرضه می‌کند که شاید جایی پیدا کند، خودش را به بچه شاه عرضه می‌کند که احتیاج به مشاور دارد و قندعلی بهترین مشاور است یا برای مطرح شدن در همه رسانه‌ها در فانتزی و امید و آرزو وقت می‌گذراند.

و البته کباده‌کش دادخواهی هم هست و خودش را خونخواه شهیدان معرفی می‌کند، همان شهیدانی که خودش باعث اعدام خیلی از آنها شده است! البته امروز کسی نیست که به رژیم آبروی‌باخته و ورشکسته بد و دشنام نگوید. آنچه مهم است این که به دشمن اصلی این رژیم یعنی همین مجاهدین و شورا حمله و هجوم بکنی. مأموران اطلاعات در مشهد به آن معلم شرافتمند و آزاده گفته بودند خط قرمز ما حتی فحش‌دادن به خامنه‌ای نیست، خط قرمز نزدیکی به مجاهدین است! و به او پیشنهاد کرده بودند که بیا و با بچه شاه همکاری کن و گفته بودند بیا با او تلفنی صحبت کن.

وقتی چنین در جهت زدن به دشمن اصلی و مؤثر و فعال شمارهٔ یک و دو و صد رژیم خمینیستی فعالیت می‌کنی، همان‌طور که در مقاومت‌های بزرگ دنیا دیدیم. به قول مادر من، به زبان لکی کردی‌اش، شکره می‌خوری (شکرمی‌خوری) که خود را فعال ضد رژیم جا می‌زنی. مگر در همین غرب و شرق دنیا ندیدیم که در مقابل مقاومت اصلی و سازمان یافته گروه‌های دیگری را گشتاپوی هیتلر و سازمان امنیت موسیلینی و فرانکو و پول پوت، تحت پوشش مخالف علیه تنها مقاومت مهم سازمان یافته تشویق و تقویت

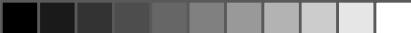


گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

می‌کردند. ای یارو سرکار قندعلی! برو توی آرشیو و تاریخ مقاومت‌های جهان را از همه اعصار و اکناف جهان ببین.

قندعلی مأموریت دارد که هر چه را که رنگ و بوی مقاومت و شورا و مجاهدین دارد تخطیه کند. همین روزها رویکرد رذیلانه‌اش با عفو بین‌الملل را می‌بینیم. گناه نابخشودنی عفو اینست که چرا از شهیدان قتل عام ۱۳۶۷ هویت‌زدایی نکرده و بر هویت مجاهدی آنها تأکید کرده است.

ای ایران زمین زیبای ما و ای سرزمین اجدادی ما و ای شهیدان راه آزادی از یک صد و چند سال از انقلاب مشروطیت و جنبش ملی شدن نفت و انقلاب بهمن و سی خرداد و قتل‌ها و هالوکوست ۱۳۶۷ و قیام‌های این چند سال اخیر و ای مصطفی نوید نور چشممان دیدید که چه ویروس‌هایی، بدتر از کرونا، از نوع چکمه‌پوش و نعلین‌پوش و فوکل کراواتی به جان مردم و مقاومت انداخته‌اند تا در راه آزادی وطن نازین‌مان به دست مقاومت سازمان یافته و کانون‌ها و شورش مردم کارشکنی کنند!!!



شرحی کوتاه بر یک پیوند ۴۵ ساله
و جیغ بنفس لشکر زاغ و زغن
حمیدرضا طاهرزاده – آبان ۱۳۹۹





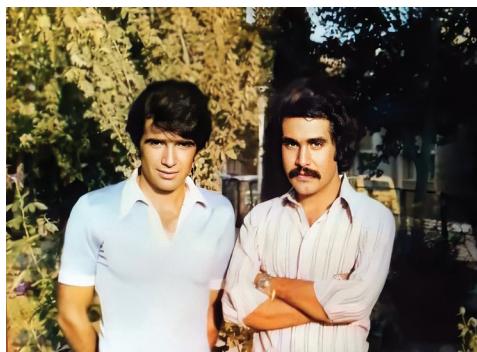
حمیدرضا طاهرزاده

ما یک گزارش ساده داده بودیم. ”ملاقات‌ها و دیدارهای استاد شجریان با خانم مریم رجوی در پاریس“.

میزان عکس‌العمل‌های لومپنی و یاوه‌ها و تهمت‌ها، به‌وضوح نشان داد تیر ما به کانون و قلب هدف اصابت کرده است.
ای مرغ سحر چون این شب تار
بگذاشت ز سر سیاهکاری
وز نفخه روح‌بخش اسحاق
رفت از سر خفتگان خماری
یاد آر زشمع مرده یادآر
«علی‌اکبر دهخدا»



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی



استاد محمد رضا شجریان
و حمیدرضا طاهرزاده

یاد یاران رفته همیشه در دنک است. سوزدل است و داغی لاعلاج. شخصاً ترجیح می‌دهم که از این قبیل یادها بگذرم؛ اما وقتی این یادها با مسئولیتی روشنگر برای بیان حقایقی مکتوم به‌هم می‌آمیزد آدمی می‌ماند که چه بکند و چه بگوید؟

یاد استاد بزرگ موسیقی آوازی ایران زنده‌یاد شجریان از این قبیل است. واقعیت این است که من از دیرباز و بیش از چهار دهه با ایشان دوستی و مودت داشتم؛ اما در مواردی یادهای خاطره‌انگیزش دیگر به فرد من تعلق ندارد. متعلق به یک فرهنگ و یک میهن و انقلاب است.

دو واقعیت دیگر براین مسئولیت می‌افزاید. اول تجلیل عظیم مردمی از هنرمندی که عمری را در خدمت آنها بود و خود را با فروتنی و البته طنزی نیشدار «صدای خس و خاشاک» می‌دانست. مردم عزیز ما با فریادها و اشک‌هایشان برای از دستدادن شجریان نشان دادند که تا چه حد هوشیار و تا چه اندازه حق‌شناس هستند؛ و به راستی کیست که انبوه جمعیت سوگوار در برابر بیمارستان شجریان را ببیند و فریادهای پرسوز و خشماگین آنان را بشنود و برخود نلرزد؛ و مگر غیر از این است که این‌همه عواطف انسانی و مردمی، مسئولیتی عظیم بر مسئولیت‌های ما می‌افزاید. پس باید با این مردم شریف و آگاه، هرچه بیشتر شفاف بود و صادق. نشان صداقت هم گفتن همه حقیقت است. از گذشته‌های دور به ما آموخته‌اند که بدترین نوع دروغ، گفتن نیمی از حقیقت است.



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

اما دلیل دومی که مرا برای بازگفتن یادهایی از استاد شجربیان ملزم می‌کند، لشکرکشی قوم یاجوج و مأجوج بسیج شده از سوی اطلاعات آخوندی است. بارها از خود پرسیده‌ام چه شده است؟ چه اتفاقی افتاده که کر هماهنگ و گوش خراس وزارتی مرکب از زاغ و زغن‌های لندنی و استکهلمی به فغان و ناله به میدان آمده‌اند و در فضای مجازی یا یک تلویزیون به قول زنده‌یاد زری اصفهانی، «بی‌وطن» با مجری بدنام و کم خرد و بی‌سوادش که همیشه با کوله‌باری از بلاهت نقش سفره‌اندازی و پاندازی مزخرفات صدمت یک غاز یک نفوذی تمام‌سوخته را بازی می‌کند، این‌چنین به فغان آمده‌اند و زوزه می‌کشند؟ واقعاً «رفت از سر خفتگان خماری؟».

به راستی که سکوت در برابر یاوه‌های این لشکر جرار دست‌چین شده و آموزش دیده نوعی پوشاندن حقیقت است؛ همان‌طور که برشت گفته است، «آن‌کس که حقیقت را لاپوشانی می‌کند تبهکار است».

واقیت این است که به تجربه دریافت‌هایم این لشکر در هم‌شکسته، با سازوبرگ عربده و توهین، تهمت و فحاشی، بی‌هدف و خودبه‌خود به میدان نیامده‌اند. به فرموده مأموریتی را دنبال می‌کنند و با ناجوانمردی تمام بر پیکر بی‌جان استادی شلاق می‌زنند که دستش از دار دنیا کوتاه شده است؛ اما گلبانگ بلند آزادی‌خواهانه و خروش مرگ‌بر دیکتاتور او هم‌چنان در همه جای می‌هن به گوش می‌خورد.

آخوندها بنا به طینت هنرکش و ضدفرهنگی خود از موج عظیم تجلیل مردم از شجربیان به شدت ترسیدند. وحشت تبدیل شدن این موج عظیم حمایت به یک حرکت اجتماعی باعث شد که عوامل رژیم با محاصره پیکر بی‌جان شجربیان توسط پاسداران و یکسری مقامات ریزو درشت پیکر استاد را با شتاب به مشهد بردن. درحالی که به قول اعضای خانواده‌اش پیکر او باید روی دوش میلیونی مردم تهران مشایعت می‌شد.

اجازه دهید اینجا واقعیتی را بیان کنم، شدت تألمات من از درگذشت استاد شجربیان بسیار زیاد بود. تصنیف «یاد باد» او را، با آن صدای فاخر و نجیبیش، در بیداد همایون که با همکاری زنده‌یاد مشکاتیان ارائه شده زمزمه می‌کردم که:

روز وصل دوستداران یاد باد
یاد باد آن روزگاران یاد باد



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

و براین مصیبت فرهنگی به‌واقع ماتم گرفته بودم. در اینجا استاد محمد شمس به یاری آمد، بسیاری خاطرات مشترک گذشته را یادآوری ام کرد و تصمیم گرفتیم که شمهای از حقایق ناگفته سالیان را برای همان خلق محبوبی که اکنون به میدان آمده و در ستایش استاد اشک می‌ریزد بیان کنیم.

در آن گفتگوهای مخاطبان اصلی من و استاد شمس مردممان بودند. همان انسان‌های شریف و قدرشناسی که برای از کفدادن آن بانگ آزادیخواهانه‌شان اشک می‌ریختند و ناله سرمی دادند.

ما دقیقاً بنابر وظيفة اخلاقی، انسانی، فرهنگی، ملی و مبارزاتی خویش عمل کردیم تا بر یک حقیقت مسلم که سالیان سال به‌دلایل مشخص امنیتی ناگفته مانده بود؛ گواهی دهیم. این کار هم ادای دین به خود استاد بود و هم پاسخی به خلق محبوبمان که در حمایت از هنرمند عزیزانشان به خیابان‌ها آمدند و مثل خود استاد شعار مرگ بر دیکتاتور سر می‌دادند. این بود که با امانت کافی از مناسبات دوستانه استاد با مجاهدین و اعضای مقاومت سخن گفتیم و من دوست از کارهای مشترکی که با استاد داشتم را پخش کردم و هنوز چند اثر پخش نشده دیگر هم موجود است.

پیش‌پیش می‌دانستیم که برای رعایت حداکثر امانت و صداقت باید با زبان دل سخن بگوییم؛ و ازین‌رو هر چه را که در قلب و جان و دلمان بود با همان زبان دل و جان بی‌پیرایه بر زبان راندیم. هم‌چنین از همان آغاز برایمان روشن بود که تیری شلیک خواهد شد و قلب پر از حقد، زهر و کین مزدوران را مجروح و به درد خواهد آورد. لذا انتظار عکس‌العمل و باران یاوه‌ها و لجن خوری‌هایشان را داشتیم.

میزان این عکس‌العمل‌های لومپنی و یاوه‌ها و تهمت‌هایی که حقیقتاً شایسته خود گندگاوش‌الدهان‌ها، از نوع داخلی و خارج کشوری آن بود، به‌وضوح نشان داد تیر ما درست به کانون و قلب هدف اصابت کرده است. مگر ما، یعنی من و آقای محمد شمس، چه گفته بودیم که عده‌ای معلوم‌الحال پاچه‌ورمالیه این‌چنین به فغان آمده و با عروتیزکردن و با همان بیان سخیف و ادبیات فاسد لومپنی به این عربده‌کشی‌های مضحك روی آورده‌اند؟

ما صرفاً یک گزارش ساده بودیم، آن‌هم ملاقات‌ها و دیدارهای استاد شجریان با



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

خانم مریم رجوی، بانو مرضیه و نیز برخی از مسئولان مجاهدین و شورا در پاریس بود و بس! همین و لاغیر.

اما رسم دوران ما این است که وقتی آب به لانه عقرب و رطیل‌های نظام جاری شود شیادانی که جز دهان دریدگی و تهمت، هنر دیگری ندارند به میدان فرستاده می‌شوند تا آن حقیقت را لوٹ کنند.

ما از ملاقات استاد شجربیان با خانم مریم رجوی سخن گفته بودیم. امثال آن و کیل خودفروخته بی‌چاک و دهان نه تنها به این ملاقات برده نشدند بلکه حتی خبرش را هم از او پنهان داشتیم؛ در این ملاقات به خاطر اینکه استاد به ایران رفت‌وآمد داشت دامنه حاضران بسیار محدود بود؛ اما کسانی از معتمدین هم در جریان بودند که به همان دلایل ترجیح می‌دهم به آنها اشاره‌ای نکنم.



استاد محمد شمس
استاد محمد رضا شجربیان
و دکتر حمیدرضا طاهرزاده

البته برای همه روشن است که اگر دهه‌ها نفر دیگر هم بیایند و گواهی دهند و بر صحت گفتار ما مهر تأیید بزنند باز هم دهان هرزه‌گوی این فرومایگان خودفروخته بسته نخواهد شد. مزدور منفور نفوذی با شتاب در یکی دیگر از چهارشنبه‌بازارهای تلویزیونی به پشت دوربین آن ابله بی‌سود خواهد آمد و به یاوه‌سرابی و چاقوکشی، تهمت‌پراکنی و هتاكی‌های بی‌شرمانه و فرافکنانه خواهد پرداخت!



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

بدون کمترین تردید تمام این پروژه رذیلانه پرده‌داری‌ها و رفتار بی‌شermanه در «اتفاق مبارزه با نفاق وزارت اطلاعات» طراحی و برنامه‌ریزی می‌شود.

به عنوان نمونه سایت جام نیوز (رزیم) مصاحبۀ ما را «ادعای وقیحانه» نامید و نوشت: «گروهک تروریستی منافقین، پس از عدم موفقیت در سوّاستفاده از درگذشت محمدرضا شجریان برای ایجاد اختشاش و نالمنی در کشور، حالا با توسل به تکنیک دروغ بزرگ سعی در مصادره استاد آواز ایرانی و دست‌وپا کردن اعتبار برای خود دارد!»

یک سایت دیگر وابسته به رژیم به نام بولتن نیوز نوشت: «سازمان تروریستی منافقین که اعتبار خود را از گذشته نیز بیشتر از دست داده است بعد از نوید افکاری این بار به سراغ محمدرضا شجریان رفتند تا با استفاده از نام او برای خود کسب مشروعيت کنند. سازمان تروریستی منافقین در چندین بخش خبری خود، مدعی شدند که استاد شجریان سال‌ها قبل به پاریس سفر کرده بود و با همسهری خود، مسعود رجوی، ارتباط نزدیکی داشت و شجریان را حامی شورای ملی مقاومت معرفی کردند».

سایت مشرق (رزیم) هم در مقاله‌ای تحت عنوان «تکنیک "دروغ بزرگ" برای مصادره شجریان» نوشت: «پس از فوت محمدرضا شجریان استاد آواز ایران خاطره‌گویی‌ها برای مصادره‌وی از طرف افراد معلوم‌الحال شروع شده است و منافقین هم که هیچ آبرویی نزد مردم ندارند، با این روش به دنبال وجهه‌سازی برای خود هستند!»

جالب‌تر آن که من در مصاحبه‌ام تصريح کرده بودم که زنده‌یاد شجریان «به هیچ سازمان سیاسی و جریان سیاسی وابسته نبود یعنی رابطه تشکیلاتی با هیچ‌کس» نداشته و علاقه‌اش به مجاهدین ناشی از روح آزاده او بود و خودش هم به کرات گفته بود که اهل کار سیاسی نیست.

سایت آفتاب (رزیم) از یک مزدور علنی وزارت اطلاعات به نام مسعود خدابنده نقل می‌کند که در مصاحبه با «پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی» گفته است: «یادم هست سازمان مجاهدین خلق مدتی به دنبال شجریان بود تا او را جذب کند که بالاخره به زبان آمد و علنی عليه‌شان حرف زد که بگذارند و بروند». جالب است که همین مزدور که بی‌هیچ پرده‌پوشی و شرم و حیایی از وابستگی‌اش به وزارت اطلاعات حرف می‌زند، در یاوه‌های خود دست به جعل تازه‌ای زد و مدعی شد که نه یک‌بار بلکه سه بار! برابر



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

مجاهد مهدی ابریشمچی را به هتل محل استقرار شجیریان برده است و استاد تقاضای دیدار با او را رد کرده است؟!

این حرف مهمل و ادعای پوچ را هم بگذارید در کنار جعل قبلی اش که مدعی شده بود خودش به عربستان رفته و سه کامیون طلا از عربستان سعودی برای مجاهدین به بغداد ارمغان برده است.

در حالی که بر کسی پوشیده نیست و استناد آن هم موجود است که مجاهدین مطلقاً نه به عراق و نه هیچ کشور ثالثی به جز خلق قهرمان هیچ‌گونه وابستگی مالی و غیره نداشته و استناد فعالیت‌های انتفاعی آنها نیز در بازارهای عراق گواه این حقیقت درخشنان است. ضمناً باید روی این نکته تأکید کنیم که رژیم برای لجن‌مال کردن شجیریان نقل قول‌ها و حتی مصاحبه‌هایی از قول شجیریان منتشر کرد که او بارها آنها را قویاً تکذیب کرد. دیگر مزدوران رنگارانگ رژیم هم با خشم و دهان دریدگی هیستیریک، افسار پاره کرده و به فحاشی و قیحانه‌ای می‌ادرست ورزیدند. در این میان دیگر نیازی به پرداختن به مزدوران خردپا و آبرو باخته‌ای از قبیل حامد صرافپور، زهرا معینی، عفت اقبال، بخشعلی و... نیست. شاید همین اندازه اشاره به این موجودات هزل هم زائد باشد.

البته وزارت اطلاعات و برنامه‌ریزان کارکشته آن به خوبی به بی‌اعتباری این قبیل مزدوران و مهره‌های سوخته واقف‌اند و می‌دانند که هیچ‌کس برای مهملات و اراجیف سخیف آنها که از دور هم خارج شده‌اند پشیزی ارزش قائل نیست.

وزارت اطلاعات در یک اقدام هماهنگ دیگر، فرمان به میدان آمدن رسته دیگری از مزدوران با رنگ و لعاب و نقاب‌های متفاوتی را صادر کرد. از میان آنها باید به مسعود بهنود، روزنامه‌نگار ساواکی - وزارتی لندن‌نشین؛ خودفروخته بدنامی که نشان غلامی از هر دو رژیم بر پیشانی سیاهش نقش بسته اشاره کردا!

مسعود بهنود با فرومایگی تمام در پیام تؤییری خود چنین نوشت: «خبر دیدار محمدرضا شجیریان با مریم در پاریس و در زمانی که مرضیه هم زنده بود و حالا نیست که تکذیب کند، جعل کشیفی است که با شناخت هیچ‌یک از یاران و نزدیکان او نمی‌خواند. این خبرسازی‌ها فقط نشان از ورشکستگی و بی‌اعتباری مجاهدین دارد. شجیریان با مردم بود نه با دشمنان مردم».»



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی



استاد محمد رضا شجریان
و حمیدرضا طاهرزاده

با یک مقایسه ساده بین ادبیات استفاده شده و محتوای ددمنشانه‌ای که سردمداران رژیم در مطبوعات خود در این باره ابراز کرده و آنچه این حقیر ساواکی - اطلاعاتی، بر قلم ننگینش آورده و تغوط کرده به خوبی به دستور العمل و سناریوی مشترک و آموزشی وزارت اطلاعات پی خواهیم برد. البته هرآن کس که با متدهای ساواک و وزارت اطلاعات اندک آشنایی داشته باشد به خوبی می‌داند که وقتی موجودی دنی همانند بهنود حرف از مردم و دشمنان مردم می‌زند مقصودش چه کسانی است! اطلاعات آخوندی به موازات بهنود یک باند منحظر اطلاعاتی را به سردمداری یک مهره نفوذی رسواشده به میدان فرستاد، مصادقی نفوذی چاقوکش و سینه‌چاک وزارت، بعد از توجیه از سوی اربابانش در وزارت بدنه، حاضریراق و شتابان برای انجام مأموریت محوله، به میدان امدادرسانی به وزارت خبیثه شتافت.

این لمپن مزدور نفوذی با دهان متعفن و کثیف و با همان ادبیات هزل و پستی که از ذهن علیلش نشأت می‌گیرد، به سیاق همیشگی، به‌طور افسارگسیخته و دیوانه‌وار به فحاشی و هتک حرمت به اعضای مقاومت مباردت کرد و با همان سناریوی تکراری وزارتی به تکذیب سخنان ما پرداخت. بعد هم چاک دهان عفن و آلوده خود را مثل همیشه گشود و گذشته از من و استاد شمس، دیگر اعضای شورا را از هرآن چه که لایق



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

خود و تبار گرگ صفت، فاسد، هرزه و تبهکارش است؛ بی‌نصیب نگذاشت ... او پیش‌تر هم‌چون حیوان درنده و خونخواری که از قفس گریخته باشد، در لباس دادستان، آن هم از جنس مدعی‌العموم‌های آدم‌خوار رژیمی، از جلادانی چون قاضی صلواتی‌های رژیم تقاضای ۹ بار اعدام برای مسئول شورا را کرد و گفت: «از ۶۴ تا الان ۳۵ سال می‌گذرد مسئول این که نرفتیم ایران، پشت خط موندیم خط جلو نرفته دیگه کیه؟ نبایستی پس به‌حاطر این ۳۵ سال ۹ دفعه مسعود رجوی رو اعدامش کنیم؟ ...» (میهن‌تی‌وی ۵ شهریور ۹۹)

تقاضای ۹ بار اعدام برای مسعود رجوی، رهبر پاکباز مقاومت ایران از سوی این مزدور نفوذی مفلوک، دقیقاً حاکی از عمق کینه سبعانه او به مجاهدین و رهبری آنها دارد. این موجود حقیر و مالیخولیایی نارسیست، در این کینه‌توزی بی‌حدودمرز به مقاومت گوی سبقت را از اربابان جلادش هم‌چون لاچوردی هم ربوده است.

آیا جای تعجب دارد که چنین فرد سفله، سفاک و درنده‌ای، انسان‌های ارزشمند و شریفی مانند دکتر منوچهر هزارخانی را مورد رذیلانه‌ترین حملات و قیحانه خویش قرار دهد و ناجوانمردانه این روش‌نگار بزرگوار میهنمان را که تنها گناهش ایستادگی شرافتمندانه بر موضع خویش در مقاومت و حمایت از مجاهدین در جنگ تمام‌عیار با رژیم بوده «مزدور» بنامد؟ و بی‌شرمانه بگوید: «هزارخانی امروز که روش‌نگار و نویسنده و فلان که نیستش یک مزدور تمام‌عیاره، یک جیره‌خوار مبارزاتی درخشان و افتخارآمیزش که در قبال پول و جدان خودش رو می‌فروشه» بعد هم اضافه می‌کند: «همه آنهایی که در این محدوده امروز هستند در محدوده فرقه رجوی یک‌مشت تفالله‌اند»، ناگفته پیدا است کسی که دکتر هزارخانی را با همه سوابق مبارزاتی درخشان و افتخارآمیزش که حتی مخالفانش هم بر آن مقر و بدان اذعان می‌کنند، با فرافکنی مزدور بخواند، بدون تردید خود یک مزدور پلید و هرزه و فاسد به‌تمام‌معنا است.

قابل ذکر این که تاکنون حتی پاسداران رژیم هم به خود اجازه نداده‌اند که این قبیل اتهامات را به دکتر هزارخانی عزیzman وارد کنند! حال همین خود دلیل روشنی مبنی بر عمق انحطاط فکری، روحی و روانی و میزان توصیف‌ناپذیر کینه حیوانی این نفوذی هار می‌باشد.



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

در اینجا مایلم چنین نتیجه بگیرم که با این حساب وضعیت و موقعیت من و استاد شمس از پیش مشخص و روشن است. لازم به تأکید است که همزمان و همکار دیرینه عزیزم استاد محمد شمس و من هم که مورد هتاکی رذیلانه این نفوذی آبرو باخته و تمام سوز شده قرار گرفته‌ایم، به خوبی به وجوده مختلف ارزش و اهمیت این اقدام خویش واقف و بدان عمیقاً مفتخریم. استاد شمس و من اگر دست به انتشار یک سری حقایق مسلم تاریخی در مورد استاد شجریان بزرگوار زدیم فقط و فقط به وظیفه اخلاقی و انسانی و مبارزانی و میهنه خود در مقابل ظلم و جور بیشمرمانه‌ای که رژیم در حیات و ممات استاد بر او روا داشته بود عمل کردیم، طبعاً این وظیفة وجودانی ما بود.

جالب اینجاست که در میانه جنگ ما با وزارت اطلاعات علیام‌خدره‌ای که خودش را برای منافع مالی و ارث و میراث خانواده به وزارت بدنام آلوده کرده به جناب شمس خرد می‌گیرد و ابله‌انه تلاش می‌کند تا ملاقات خانم مرضیه با استاد شجریان را تکذیب کند! آخر باید به او گفت که سرکار علیه آن موقع که اصلاً اروپا نبودی و در ایران تشریف داشتی! ضمن اینکه خانم مرضیه با آن قدرت درایت و فرزانگی مختص خودش، هرگز بسیاری مطالب مهم من جمله همین دیدار را به آدمهای نامطمئن، هر کس که می‌خواهد باشد و هر نسبتی که با خودش داشته باشد، در میان نمی‌گذاشت. لطفاً اجازه دهید تا در این مورد به همین بسنده کنم و گرنه مثنوی هفتاد من خواهد شد. ضمناً برخلاف تصور نفوذی تمام سوخته، خواهر مجاهد گرانقدرمان خانم بدری پور طباخ در جریان اقامت چندروزه آقای شجریان در فرانسه از موضع دبیرخانه شورا برای رتق و فرق امور و تنظیم دیدارها شرکت داشته و حضورش در ملاقات خانم مرضیه با آقای شجریان ربطی به مسئولیت ایشان در رابطه با خانم مرضیه نداشت. خانم پور طباخ، مسئولیت خطیر و سنگین کلیه امور مربوط به خانم مرضیه را سال‌ها بعد و به دنبال جنگ آمریکا با عراق و پس از بازگشت خانم مرضیه از عراق به پاریس عهددار شد و تا واپسین دم حیات بانو مرضیه با تمام وجود به آن اقدام کرد.

برگردیم به ادامه ماجرا: اما رسایی به همین جا خانمه نیافت. سعید بهبهانی، سفره‌انداز بی‌سواد و ابله «بی‌وطن تی‌وی» برای داغ کردن بیشتر تنور مربوطه، یک عنصر بربده از شورای ملی مقاومت را به آشپزخانه خویش آورد. محمدرضا روحانی که از قدیم‌الایام



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

به پوشال‌بافی، مبالغه‌گویی، چاپلوسی و حرف مفت و بی‌اساس زدن معروف بود، در برنامه از پیش تعیین شده‌اش با حالتی عصبی و هراسناک، «غیرنرمال» و لجام‌گسیخته به صحنه کیچن تی وی آمد و بی‌اختیار بند را آب داد و اعتراف کرد که استاد شجریان به پاریس آمده بود! اما... برای ملاقات با کریم قصیم!؟ چه دروغی مضحك و آشکاری؟ به‌هر حال، چنین به نظر می‌رسد که مزدور نفوذی از فرط سراسیمگی فرستی پیدا نکرده بود تا از قبل و کیل خودفروخته را برای یاوه‌سرایی در آن برنامه رسوا توجیه مکفی کند؛ بنابراین اظهارات روحانی در قالب توجیهات و حرف‌های بلاهت بارش، تمام تلاش‌های مذبوحانه رژیم و مزدورانش را برای تکذیب سفر استاد شجریان به پاریس برای دیدار افراد مقاومت کاملاً خنثی و نقش‌برآب کرد. البته سزاوار است که به خاطر این دسته‌گل به‌آب دادن و اعتراف ناخواسته از ایشان قدردانی شایانی به عمل آید که با بیانات فاخر! خود و از سر تعجیل و از فرط استیصال بر صحت گفتار ما مهر تأیید زده است.

مضحک‌تر این که ۷ سال بعداز این که شورا از لوث وجودش پاکیزه شده، او در این مصاحبه با بلاهتی مضحك، مدعی من هم گشته که چرا اسرار درون شورا (بخوانید سفر زنده‌یاد شجریان به پاریس و ملاقات‌های ایشان) را افشا کرده‌ام!؟ قابل ذکر این که ما همان زمان هم که ایشان در شورا بودند از بابت دهان‌لقی‌ها و بی‌مرزی‌هایش، بسیاری خبرها را به ایشان نمی‌گفتیم. روحانی با صراحةً به مسافرت استاد به پاریس اذعان کرده و می‌گوید که شجریان را برای ملاقات با قصیم از آلمان به پاریس آورده بودیم!! تازه قصیمی که خودش مقیم آلمان است باید به پاریس بیاید تا شجریان را که از آلمان برای دیدنش به پاریس رفته ملاقات کند؟! واقعاً زهی بلاهت و بی‌شرمی!!

به‌هرحال رژیم برای مقابله با ما سه عنصر خودفروخته خود را به صورتی دستپاچه فعال کرد و به صحنه آورد. عنصر اول مزدور ایرج مصداقی بود که در سناریوی وزارتی قرار براین بود با مزدوران دیگر نقش چاقوکش دهان‌دریده سر بازارچه وزارت اطلاعات را بازی کند. دیگر بر کسی پوشیده نیست که نامبرده یک درخیم نفوذی وحشی و پاشتشی است که بعد از بیانیه ۱۴۰۴ زندانی سیاسی و افشاگری آقای فریدون ژورک، به‌متابه کسی که از همان سال ۱۳۶۰ و با دستیاری و کتاب و گزارش‌نویسی برای لاجوردی



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

جلاد تا قتل عام اشرف در سال ۱۳۹۲ در خون مجاهدین به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم دست داشته است. بدون شک این مزدور نفوذی باید در کنار همکار خویش، سردار خیم حمید نوری و برای جنایات بی‌شمارش محاکمه و مجازات شود.

مهره دوم، مزدور بدنام و فرمایه مسعود خدابنده است که در تقسیم‌کار از سوی وزارت بدنام، مسئولیت تولید دروغ‌های گوبنی (آخوندی) به این فرد معلوم‌الحال محول شده بود. او همان کسی است که شخصاً به همدستی با مالکی جنایتکار و قاتل در کشتار مجاهدین اقرار می‌کند. سومین مهره همان مسعود بهنود است که در بالا بدان پرداختیم. این‌ها به‌اضافه تعدادی از رسانه‌های وزارت اطلاعات از بولتن‌نیوز و مشرق‌نیوز و... به میدان تاختند تا به‌زعم خویش به نفی کامل روابط مقاومت با استاد شجریان اقدام کنند. آنها بر آن شدند تا به‌این ترتیب غافلگیری خویش را از اعلام رابطه مقاومت با شجریان به این شکل مفتضحانه جبران کنند. یک علیام‌خرده هم به‌عنوان سس غذای این آشپرخانه مربوطه وارد شد تا به‌طرز احتمانه‌ای دیدار شجریان و مرضیه، این دو اسطوره‌آواز را از بیخ و بن و به سبک وزارت بدنام تکذیب کند!

هم‌میهنان عزیز به یاد دارند که به دنبال درگذشت هنرمند مبارز و ارزنده مقاومت، خانم مرجان، وزارت اطلاعات با انتشار یک شماره نشریه مجاهد جعلی در صدد برآمد تا با کمک برخی از هنرمندانهای خودفروخته، هنرمندان میهن را در تقابل با مقاومت قرار دهد، که البته با شکست بسیار فضاحتباری روبرو شد.

ولی این بار با استفاده از تجربه شکست‌خورده قبلی دست به آن حرکت ابلهانه نزد اما حماقت بسا بزرگتر دیگری را مرتکب شد. حرکتی بس ابلهانه و از سر استیصال که نشان داد که این رژیم پابه‌گور تا چه حد در غرقاب و منجلاب درماندگی دست‌وپا می‌زند. برای هر کس که دستی در آتش مبارزه با این رژیم داشته باشد کاملاً روشن و قابل فهم است که این قبیل عکس‌العمل‌های هیستریک رژیم از روی بن‌بست و درماندگی و ذلت است.

راستی باید این نکته را نیز روشن ساخت که چرا بازگفتن یک خاطره ارزشمند مشخص از یک واقعیت محض تاریخی و آن‌هم مربوط به بیست‌وپنج سال پیش، این چنین رژیم را از کوره به درآورده و لشکریان مفلوک زاغ و زغش را بسیج کرده و به آوردگاه گسیل



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

کرده است؟!

باید این نکته بدیهی را هم اضافه کنم که خانم مریم رجوی به دلیل جایگاهی که در این مقاومت داشته و دارند همواره ملاقات‌هایی داشته و دارند که به دلایل مشخص و روشن هیچ لزومی برای انتشار آنها وجود ندارد. از جمله باید به مجموعه ملاقات‌های تاریخی ایشان با یهودی منوهین از بزرگ‌ترین مشاهیر عالم موسیقی کلاسیک و خصوصاً بیولون اشاره کنم. اولین دیدار خانم رجوی در محل اقامت لرد منوهین در پاریس بود که اتفاقاً با اسکورت رسمی پلیس‌های فرانسه همراه بود که بنده و خانم مرضیه هم افتخار حضور داشتیم. دیدار بعدی خانم مریم رجوی با یهودی منوهین بزرگ در محل اقامت ایشان در شهر اورسواواز برگزار شد. یهودی منوهین به همراه هیأتی از بنیاد خودشان به آنجا تشریف آوردند و مورد استقبال گرم مجاهدین مستقر و خود خانم رجوی قرار گرفتند. طبعاً از این ملاقات‌علنی فیلم‌برداری هم به عمل آمد.

با این‌که یهودی منوهین هیچ مشکلی برای پخش خبر و فیلم‌های این ملاقات‌نداشت، اما مقاومت برای این‌که مباداً لرد منوهین از سوی رژیم و مزدورانش تحت‌فسار قرار بگیرد از پخش آن صرف‌نظر کرد.

لرد منوهین هم‌چنین در جریان سفر خانم رجوی به انگلستان، ایشان را به جلسه بزرگ‌داشت و کنسرتی که در حضور دولتمردان آمریکایی و اروپایی به‌افتخار جشن هشتادسالگی لرد منوهین در دانشگاه کمبریج برگزارشده بود، دعوت کرد. این اسطوره فراموشی‌ناپذیر هنر و انسانیت که علاوه بر هنر بی‌نظیرش، به عنوان یکی از بزرگ‌ترین مفاخر بر جستهٔ عالم انسانیت در قرن بیستم شناخته می‌شود، در سخنرانی خویش در مورد آیندهٔ بشریت و نقش زنان در پروسهٔ تکامل جوامع بشری ضمن معرفی جامعی از خانم رجوی به میهمانان تأکید نمود که آیندهٔ ایران را این بانوی بزرگوار رقم خواهد زد. ولی مقاومت ایران خبر و گزارش و فیلمی را از این جلسه منتشر نکرد، تنها پس از درگذشت این استاد بی‌همتا بود که گزارشی از این دیدارها در سیمای آزادی به اطلاع هم‌میهنانمان رسید. دیدارها و ملاقات‌های بسیار ارزشمندی که من این شанс و افتخار را داشتم در جریان بسیاری از آنها باشم.

در مورد ملاقات خانم رجوی با استاد شجریان باید در نظر داشت که با توجه به



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

رفت‌وآمدهای استاد به ایران و تهدیدات مسلم و آشکار امنیتی که از سوی حاکمیت هنرکش آخوندها متوجه زنده‌یاد شجریان بود، ما به دلیل ارزش‌الایی که برای ایشان به عنوان یک گنجینهٔ ملی قائل بودیم حاضر به پذیرش هیچ‌گونه ریسکی در این مورد نبودیم. پس این بسیار طبیعی و بدیهی است که هیچ عکس و فیلمی از این ملاقات وجود نداشته باشد. حتی من سال‌های بعد هم که به دیدار استاد می‌رفتم شخصاً برای جلوگیری از هر نوع امکان ضربه‌خوردن امنیتی ایشان از هرگونه عکس‌گرفتن با استاد پرهیز می‌کردم. این‌همه دقت و توجه مقاومت در این امر برای شجریان عزیز هم قابل درک و هم ستودنی بود. ضمن این‌که حوادث سال‌های بعد و حمله ۱۷ زوئن به اور در سال ۲۰۰۳ و به غارت‌بردن همهٔ مدارک و اسناد مقاومت و نقش فعل رژیم در این پروندهٔ کاملاً نشان داد که این ملاحظه تا چه اندازه درست و منطقی بوده است.

در اینجا حیف است که به دو نکته دیگر اشاره نکنم. اول این‌که در آن ایام چندروزه اقامت در پاریس، استاد شجریان به ملاقات با مادر عزیز رضابی، که عزیزترین ماست، رفت. استاد با خصوص و فروتنی همیشگی خود آن‌چنان تحت تأثیر شخصیت والای عزیز قرارگرفته بود که به اصرار می‌خواست دستش را ببوسد. بهر روی، در پی درگذشت استاد و بعد از مصاحبه با سیمای آزادی، توفیق زیارت عزیز را پیدا کردم. عزیز از تواضع استاد و رفتار محبت آمیزش یادکرد و من و استاد شمس را مورد محبت خود قرارداد و به من فرمودند چقدر خوب شد که شما این اسرار را که در نهان خانه دل و صندوقچه امانت‌های سازمان حفظ کرده بودید گفتید و چه آتشی به جان رژیم و مزدورانش انداختید!

نکتهٔ دوم در مورد زنده‌یاد مجاهد صدیق محمد سیدی کاشانی معروف به «بابا» است. مجاهد والامقامی که عمری را با مدیریت دلسوزانه‌اش در راه بسط فرهنگ و موسیقی در مجاهدین سپری کرد و خدمات ارزنده‌اش برای ارتقای درک و بینش و کیفیت موسیقی فاخر در مقاومت فراموش ناشدنی است. بابا در نهاد ترانه و سرود سازمان آرشیو مخصوصی داشت و برای نهادهای مختلف سازمان ترانه‌ها و آوازهای اصیل موسیقی ایرانی را ضبط و تکثیر می‌کرد و می‌فرستاد. در این میان آثار استاد شجریان جای ویژه‌ای داشت. هنوز چندین نوار کاست قدیمی که بابا با ذوق سلیم خویش به شکل



گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

گلچینی از بهترین ترانه‌های خوانندگان به نام از جمله بنان، مرضیه، قوامی، شجربیان، خوانساری و بسیاری دیگر تهیه کرده بود را در آرشیو شخصی ام به یاد ایشان حفظ کرده‌ام. یادش گرامی

با این شعر از حافظت که شجربیان عزیز در اولین دیدارمان بعد از سال‌ها در سال ۱۳۶۶ و با صدای بی‌مانندش خواند به پایان می‌برم:

روندگان طریقت ره بلا سپرنده رفیق عشق چه غم دارد از نشیب و فراز





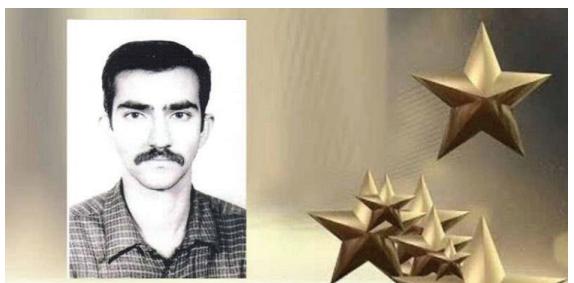
کسب اعتبار ناداشته از خون شهیدان مجاهد توسط مزدور نفوذی ایرج مصدقی

مسعود کلانی - آذر ۱۳۹۹





گواهی‌ها و استناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی



مسعود کلانی

مجاهد شهید مهرداد کلانی

- توصیت مسعود کلانی: «برادر شهیدم مهرداد نامه‌هایش از زندان را برای من می‌فرستاد و من در اختیار سازمان مجاهدین قرار می‌دادم تا در کمیسیون حقوق بشر برای نجات جان او و سایر زندانیان زیراعدام مطرح شود... من و سازمان این نامه‌ها را با یادداشتی برای خیلی از مجتمع حقوق بشری و مشخصاً گزارشگر ویژه کاپیتورن و کمیسیون حقوق بشر و دبیر کل می‌فرستادیم.»
- مزدور نفوذی ایرج مصدقی به نحو مجرمانه در پی بهره‌برداری از خون مجاهد سرموضوعی است که به این نفوذی تمام سوز و مطرود تف می‌کند



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

مسعود کلانی
@masoudkalani

مزدور نفوذی ایرج مصدقی، به نحو مجرمانه‌ای در پی بهره‌برداری از خون #مجاہد سر
موضوعی است که به این نفوذی تمام سوز و مطرود نف می‌کند.
#ایران
#ایران_افتخار
#انحصار_سیاه_پاسداران

17 46 52 ⌂

Show this thread

من و سازمان این نامه‌ها را با یادداشتی برای خوبی از مجامع حقوق بشری و مشخصاً
گزارشگر ویژه کابینتوون و کمیسیون حقوق بشر و دبیرکل می‌فرستادیم.
#ایران
#ایران_افتخار
#انحصار_سیاه_پاسداران

2 17 47 54 ⌂

Show this thread

برادر شفیدم مهرداد، نامه‌هایش از زندان را برای من می‌فرستاد و من در اختیار سازمان
#مجاہدین قرار می‌دادم تا در کمیسیون حقوق بشر برای نجات جان او و سایر
زنده‌های زیر #اعدام مطرح شوند.
#ایران
#ایران_افتخار
#انحصار_سیاه_پاسداران

7 17 113 135 ⌂

Show this thread



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

نامه شهید مهرداد کلانی که در اسفند سال ۷۴ در سلوان افراطی نوشته و مخفیانه به سازمان مجاهدین رسانده است:



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

مکالمہ درود

بعد از قوت نیما ریسم و اجرای احکام اعدام مادرت خواهد شد
که نایابی کسان خواهد بود که همان اعدام را انجام خواهد داد

متن نامه شهید مهرداد کلانی که قبلاً در نشریه مجاهد شماره ۴۷۷ در بهمن ماه ۱۳۷۷ منتشر شده است:

کسانی که مانند زنگیک ۶۲۸ و یا حتی پیشتر که
فرجه‌ها را در خود نداشتند، هر چند خود را ندانی از آن افرادی
نمی‌گردند و همکس هم سپس از آنها باید پرسید.
نمی‌گذرد کسانی که هم عالم اسلامی را در خود داشتند
و زیاد از زیاد را دریابیدند از آنها از افرادی که بعد از
دریابیدن عالم اسلامی مسلم شدند، مسلم شدند.
اما اینها جل جلال خود را توسعه نمودند و مسلم شدند.
و مسلم و علت هم از افرادی از اسلام مجاہدین و دیدار
و مصطفیٰ که از اینها از زبان و در همین لغایه از
آنها می‌گذرند و همچنان قلب ایزیر از طرف کنی و کسر در
نهضه اسلامی مسلم شدند. اما از اینها مسلم شدند.
و مسلم شدند. اما از اینها مسلم شدند. اما از اینها مسلم شدند.
و مسلم شدند. اما از اینها مسلم شدند. اما از اینها مسلم شدند.

اصحاف و مقالات پیرامون فوتبال در اسلام‌آباد
لیک و انتخاب های سپاه با حریم ایمان گشتواند
امنیت شناسی به تهران رسید و بعدها از آن راه مسوان
زیسته بود. در آغاز دید موقول کرد و این است... در سویی که
زمین مساعی خود را در جهان افراطی کرد حال این اتفاق را
نمی‌داند. هر چند می‌گذرد که در این آستانه اتفاق نمی‌تواند
زمین کشیده باشد. هر چند می‌گذرد که مکن اعلام ماردن و
کنگره
آنکه ایمان را در این اتفاق می‌داند. هر چند می‌گذرد که
موضع امنیتی از مجهادین و دادن رسی گذشت
ترک مسکونی را در این تحریکات می‌داند. هر چند می‌گذرد
در راه راه ۷۴ و اربیل با زیارتی از اذاده به قصد وصل
است. هر چند می‌گذرد که این اتفاق را در سویی که
موضع امنیتی از مجهادین که در حرب در می‌بینیم و
زمین مساعی خود را در جهان افراطی کرد حال این اتفاق را
نمی‌داند. هر چند می‌گذرد که در این آستانه اتفاق نمی‌تواند
زمین کشیده باشد. هر چند می‌گذرد که مکن اعلام ماردن و
کنگره
آنکه ایمان را در این اتفاق می‌داند. هر چند می‌گذرد که
موضع امنیتی از مجهادین و دادن رسی گذشت
ترک مسکونی را در این تحریکات می‌داند. هر چند می‌گذرد
در راه راه ۷۴ و اربیل با زیارتی از اذاده به قصد وصل
است. هر چند می‌گذرد که این اتفاق را در سویی که
موضع امنیتی از مجهادین که در حرب در می‌بینیم و

Index



متن نامه منتشر شده مهرداد کلانی از داخل زندان و در آستانه اعدام در نشریه مجاهد

فریادی از آن‌سوی میله‌ها

نامه افشاگرانه مجاهد شهید مهرداد کلانی از سلول انفرادی اوین در آستانه اعدام مجاهد شهید مهرداد کلانی، پس از پایان تحصیلات دبیرستانیش به صفووف هواداران مجاهدین پیوست. هنگامی که در سال ۶۴ برای پیوستن به پایگاههای نظامی مجاهدین در منطقه مرزی قصد خروج از کشور را داشت، دستگیر شد. او را به زندان سنندج برداشت و از آنجا به اوین منتقل کردند. بیش از یک سال در زندان اوین بهسر برده و سرانجام در اثر تلاش‌های خانواده‌اش، رژیم او را به قید ضمانت آزاد کرد.

پس از آزادی از زندان، مهرداد بار دیگر با سازمان ارتباط برقرار کرد و در زمینه‌های مختلف اجتماعی و شبکه‌های خبری مجاهدین در داخل کشور به فعالیت پرداخت.

وی بارها خواستار اعزام به منطقه مرزی و پیوستن به صفووف مجاهدین شده بود. از جمله او طی نامه‌یی در اسفندماه سال ۶۳ نوشته بود که «باز هم از شما می‌خواهم که اگر می‌توانید کاری کنید یا راهی پیش‌پاییم بگذارید و راهنمایی کنید تا بتوانیم پیش شما بباییم، تا من هم بتوانم کاری برای خلق و خدا و کشورم انجام دهم و در مبارزه شما و سایر مجاهدان و مبارزان علیه این دجالان و سفاکان شرکت کنم و در نابودی ایادی این رژیم و آزادی خلق در زنجیرمان شریک و سهیم باشم. من وقتی می‌بینم که جوانان مجاهد و مبارز با تحمل سختترین شکنجه‌ها و سختی‌ها و رنج‌ها در راه سرنگونی این دژخیمان، همه کاری انجام داده و می‌دهند و جانشان رانیز با همه‌اخلاص و پاکی نشار می‌کنند و وقتی خودم را می‌بینم که هیچ کاری نکرده‌ام، از خودم خجالت می‌کشم و از روی همه مبارزان و مجاهدان شرم دارم. البته من هم بیکار ننشسته‌ام و با رهنمودهایی که از رادیو به دست می‌آورم دست به کارهایی زده‌ام. اما دلم می‌خواهد کارهای بیشتر و بهتری انجام دهم».

مجاهد شهید مهرداد کلانی که مردادماه سال ۷۵ در زندان اوین اعدام شد، یکی از هواداران مجاهدین بود که در جریان قتل عام زندانیان سیاسی تلاش‌های گسترده‌یی برای



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

افشای جنایت‌های رژیم آخوندی انجام داد. وی به طور خستگی ناپذیری برای جمع‌آوری اسامی و مشخصات تعداد هرچه بیشتری از شهیدان قتل عام و سایر جنایت‌های رژیم کوشید. وی در روز دوم بهمن ماه سال ۶۸ پس از ملاقات با گالیندوپل دستگیر شد و ۲ سال در زندان بهسر برداشته شد. او بار دیگر در خرداد سال ۷۲ به اسارت درخیمان رژیم درآمد و به اعدام محکوم شد. در تیرماه ۷۴ مهرداد موفق شد از زندان رژیم فرار کند ولی مدت کوتاهی بعد در مردادماه دستگیر شد و از آن پس تا پایان زندگی پرافتخارش در تیرماه سال ۷۵ در سلول‌های انفرادی اوین بهسر برداشته شد. گرامی و راهش پر رهو باد.

بخش‌هایی از نامه افشاگرانه مهرداد را که در آخرین ماه‌های حیاتش در سلول انفرادی اوین خطاب به پروفسور دنبی کاپیتورن، گزارشگر ویژه ملل متحد در مورد وضعیت نقض حقوق بشر در ایران، نوشته شده است را در زیر می‌خوانید:

نامه افشاگرانه مجاهد شهید مهرداد کلانی از سلول انفرادی اوین در آستانه اعدام

بهنام خدا

با سلام و خسته نباشد خدمت شما و امید موفقیت در کاری که به‌عهده گرفته‌اید. این نامه را از سلول انفرادی زندان اوین در آستانه اجرای حکم اعدام برایتان می‌نویسم. این جانب مهرداد کلانی فرزند علی‌اکبر هستم که در تاریخ دو شنبه ۲ بهمن ماه سال ۱۳۶۸ وقوعی که آقای گالیندوپل و هیأت همراهشان برای اولین بار به تهران سفر کرده بودند دیدار و گفتگوی مختصری با ایشان و هیأت همراهشان در دفتر سازمان ملل داشتم که بعد از دیدار با ایشان جلو دفتر توسط عوامل رژیم دستگیر شدم و به‌علت هوازی از سازمان مجاهدین و دیدار و گفتگویی که با آقای گالیندوپل داشتم مدت ۲۴ ماه در زندان بودم و در فروردین سال ۷۱ آزاد شدم. مجدداً در تاریخ ۳۰ خرداد سال ۷۲ به‌حاطر ارتباط با سازمان مجاهدین دستگیر شدم که بعد از طی مراحل بازجویی و بازپرسی در دیماه همان سال در شعبه ۲ دادگاه انقلاب به ریاست آخوند راوندی محاکمه شدم. کیفرخواست تنظیمی علیه من عبارت بود از:



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

۱- ارتباط تلفنی با سرپل سازمان مجاهدین در خارج از کشور،

۲- گوش کردن به برنامه رادیویی آنها و داشتن کد رادیویی و هواداری از مجاهدین و دادن خبر چگونگی شرکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری خردادماه ۷۲ و ارتباط با زندانیان آزادشده به قصد وصل ارتباط آنها با سازمان و قصد خروج از کشور برای پیوستن به مجاهدین که فقط در حد صحبت بین من و سرپل سازمان بوده و داشتن سابقه قبل و دیدار و گفتگو با آقای گالیندوپل و هیأت همراه ایشان.

این موارد اتهامی بوده که براساس آنها به من حکم اعدام دادند. مدت کل محاکمه و دادگاه ۲۰ دقیقه بود و آقایی نیز به عنوان وکیل که فقط در همان ساعت دادگاه ایشان را دیدم در دادگاه به عنوان دفاع از من ۵ دقیقه صحبت کرد. بودن وکیل در دادگاه انقلاب حالت نمایشی داشته زیرا با وضعیتی که در دادگاه‌های انقلاب حاکم است وکیل نمی‌تواند از متهم به خصوص هواداران مجاهدین دفاع کند. ما را به عنوان منافق از قبل محکوم کرده‌اند. خود متهم نیز نمی‌تواند از خودش دفاع کند. خود من در دادگاه هر چه می‌گفتم آقای راوندی می‌گفت دروغ می‌گویی. حتی نمونه‌یی بوده از دوستان ما که آقای راوندی کفشش را در آورده و به سوی دوست ما پرت کرده، چنین وضعیتی در دادگاه‌های انقلاب حکم‌فرماست. چند روز بعد در دفتر دادگاه حکم اعدام را به من ابلاغ کردند و گفتند که اعتراض‌یهایم را بنویسم که با پرونده به دیوان عالی کشور فرستاده شود. به علت زیاد بودن پرونده‌ها در دیوان حدود یک سال طول کشید تا جواب اعتراض من از دیوان برگشت که دیوان نیز حکم اعدام دادگاه را تأیید کرده بود. تقریباً همهٔ پرونده‌هایی که به دیوان عالی کشور فرستاده می‌شوند احکامش تأیید می‌شود. آنها نیز آخوند هستند و احکامی که توسط امثال خودشان صادر شده را رد نمی‌کنند. حکم تأییدشده من به اجرای احکام شعبه ۶ دادسرای انقلاب فرستاده شده بود. در این شرایط بود که به خاطر داشتن حکم اعدام در تیرماه (سال ۷۴) اقدام به فرار از زندان کردم. اما متأسفانه بعد از مدتی که فراری و مخفی بودم لو رفتم و در مردادماه مجدداً دستگیر شدم. از زمان دستگیری که تقریباً ۸ ماه می‌شود در انفرادی هستم. در انفرادی از همه‌چیز از جمله تلویزیون، روزنامه، مجله، کتاب و هر چیز دیگری محروم هستیم. هفته‌یی یکبار به حمام می‌برند که آن‌هم خیلی موقع آب سرد یا فشار ندارد. بعد از



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

۱۰۰ روز که در انفرادی باشی هفته‌یی یکبار آن هم به مدت ۱۰ تا ۱۵ دقیقه به هواخوری می‌برند. هستند کسانی که مدت نزدیک ۲ سال یا حتی بیشتر در انفرادی‌ها هستند. هرچقدر بخواهند زندانی را در انفرادی نگه می‌دارند و کسی هم نیست به فریاد زندانی برسد. هستند کسانی که به علت فشارهای جسمی و روحی زیاد و مدت زیادی که در انفرادی بوده‌اند، تعادل روانی خود را از دست داده‌اند و دیوانه شده‌اند. باز هم با این وضعیتی که دارند آنها را در زندان و در همین انفرادی‌ها نگه می‌دارند و وضعیت غذا نیز از نظر کیفی و کمی در سطح پایینی قرار دارد و زندانی معمولاً حتی سیر هم نمی‌شود. در تاریخ ۷ آذرماه (۷۴) از اجرای احکام شعبه یا دادسرا به سراغ من آمدند و گفتند که برای ملاقات آخر و قبل از اجرای حکم اعدام به خانواده‌ام تلفن بزنم. تا آن زمان ملاقات نداشتم و ممنوع‌الملاقات بودم که تقریباً ۴ ماه می‌شد. یک نفر دیگر نیز مثل وضعیت من بود که اجرای حکم اعدام را به او نیز ابلاغ کردند.

اجرای حکم اعدام ما به علت این که آن روزها مصادف بود با بررسی وضعیت حقوق‌بشر در سازمان ملل و انتخاب هیأت شما به جای آقای گالیندوپل و آمدن شما به تهران به عقب افتاد و طبق گفته مسئولان رژیم به بعد از عید موکول شده است... در صورتی که رژیم مدعی است که در حال حاضر اقدام به اجرای حکم اعدام نمی‌کند و کسی در آستانه اعدام‌شدن توسط رژیم نیست. کسانی هم هستند که حکم اعدام دارند و وضعیتشان هنوز دقیقاً مشخص نیست که می‌توانم از جمله از صادق‌علی سیستانی، حسین حیدری، احمد باختری که در بند عمومی هستند نام ببرم.

از سال ۷۲ تا الان که من در زندان هستم تعدادی از دوستان ما را اعدام کرده‌اند که عبارتند از ۱- علی حاج‌قاسمی ۲- رحمان شیخی ۳- محمد سلامی ۴- تقی سلیمانی ۵- علیرضا شاه‌آبادی ۶- محمد رکنی ۷- حمیدرضا کمیجانی ۸- طاهر گرمی‌زاده ۹- محمد دخت‌گلشن ۱۰- محمد غروی ۱۱- محسن قارداش که در مهرماه امسال (۷۴) اعدام شده و کسانی دیگری که متأسفانه اسامی آنها یادم نیست. اینها کسانی هستند که از پیش خود ما برای اعدام برده‌اند. مسلماً افراد زیادی نیز بوده‌اند که مخفیانه و در شهرهای مختلف اعدام شده‌اند.

رژیم مدعی است که فقط آنهایی که تروریست باشند و آدم کشند یا بمب گذاشته



گواهی‌ها و استناد در باره یک مزدور نفوذی

باشند را اعدام می‌کند در صورتی که تمامی این افراد که نام بردم و خود من نه کسی را کشته‌ایم نه بمبگذاری داشتیم و نه عملیات مسلحانه‌یی داشته‌ایم. من توسط این نامه از سلول انفرادی فریاد یاری و کمک‌خواهی از طرف خود و همه کسانی که حکم اعدام دارند و در آستانه اعدام‌شدن هستند را به گوش شما و سازمان ملل و همه مجامع حقوق بشری دنیا که گزارش شما در آنها خوانده، منتشر و به اطلاع‌شان می‌رسد می‌رسانم و دست خود را برای کمک و یاری به سوی شما و همه آنها و مردم آزاده دنیا بلند می‌کنم.

همان‌طور که آمدن شما باعث شده که اجرای احکام اعدام به عقب بیفتند از شما می‌خواهیم هر کار که می‌توانید برای لغو احکام اعدام بنمایید. توضیح خواستن از رژیم در مورد اعدام‌ها و همچنین مطرح‌شدن اسمی و وضعیت ما در گزارشی که منتشر می‌کنید و در سازمان ملل و مجامع حقوقی دنیا می‌تواند کمکی در جهت لغو احکام اعدام زندانیان در ایران باشد. لازم به تذکر است که تنها محکوم‌شدن رژیم در سازمان ملل و غیره مفید واقع نخواهد شد. من وقتی که بعد از دیدار با آقای گالیندوپل دستگیر شدم طی مراحل بازجویی و بازپرسی بازجوها ضمن این که به آقای گالیندوپل و هیأت همراهشان فحش و کلمات زشتی می‌دادند و خطاب به من می‌گفتند که این‌همه طی این سال‌ها ما را محکوم کردند چه شد؟ چکار توانستند برعلیه ما بکند ما هر کاری که بخواهیم انجام می‌دهیم و حالا تو را نیز شکنجه می‌کنیم. کجا هستند آنها و گالیندوپل که تو را نجات دهنند. در حال حاضر همان بازپرسی که امثال این حرفها را به من می‌زد دادیار ناظر بر زندان اوین معروف به سید مجید می‌باشد.

باید ضمن پیگیری‌های مستمر که از جمله آمدن هیأت شما برای دفعات مختلف و مکرر در زمانهای نزدیک به هم به تهران است، تضمین بگیرید هر جا که می‌خواهید برای بازدید بتوانید بروید و با هر کس که می‌خواهید بتوانید دیدار کنید و کسانی که با شما دیدار و گفتگو می‌کنند مورد تعریض رژیم واقع نشوند. کشورهای مختلف دنیا از طرف سازمان ملل باید موظف شوند به این که روابط سیاسی، تجاری، اقتصادی‌شان را با این رژیم موكول به رعایت حقوق بشر و قوانین بین‌المللی توسط رژیم کنند. باید فشار زیادی از طرف سازمان ملل و مجامع حقوقی دنیا و کشورهای مترقی بر روی رژیم وارد



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

شود تا رژیم را مجبور به رعایت حقوق همه‌جانبه بین‌المللی کند از جمله این فشارها می‌تواند تهدید و اجرای تحریم‌های همه‌جانبه بین‌المللی باشد. این خواسته‌ها تنها از طرف من نیست بلکه از طرف همه آنهایی که اعدام می‌شدن و همه زندانیان و کسانی که در داخل ایران و خارج با این رژیم ضدبشری مبارزه می‌کنند و خواسته مردم ایران است.

تعدادی از زندانیان سیاسی نیز به عنوان تبعید در زندان گوهردشت کرج می‌باشند که می‌توانم از جمله به مهرداد ابریشم کار، پرویز باهو، وحید چیتگر، داود سلیمانی، علیرضا شریعت‌پناهی، علی زارعی اشاره کنم که دیدار با آنها به خصوص علیرضا شریعت‌پناهی می‌تواند حقایق زیادی را برای شما روشن کند. از زندانیان زندان اوین نیز از جمله محمود دلنواز که از سال ۶۰ در زندان می‌باشد و فرید فرهادیان، علی زارعی، علی قناتیان، علی صارمی، رحیم یوسفوند، سیامک علی‌محمدزاده، اصغر خیزی، اصغر مزحی، محمود موسوی، حمید میرسعیدی، مجیدرضا صاحب‌جم، حسین سلیمی، ایرج یاوری می‌توانم اشاره کنم. باید مواطبه باشید که رژیم برای فریبدادن شما کسانی دیگری را جای زندانیانی که شما خواستار دیدار با آنها هستید، جا نزند.

بعد از رفتن شما رژیم به اجرای احکام اعدام مبادرت خواهد نمود که ما اولین کسانی خواهیم بود که حکم اعداممان اجرا خواهد شد. با تشکر از شما، آرزوی موفقیت شما را دارم.

مهرداد کلانی اواخر اسفند ۷۴

سلول انفرادی زندان اوین موسوم به آسایشگاه



ای جلاد نگت باد

عوامل دستگاه سرکوب و شکنجه آخوندها
در خارج کشور چه می کنند؟

مجموعه شماره ۱

درباره مزدوران وزارت اطلاعات:

کریم حقی
ناصر خواجه‌نوری
علی راستیان
سعید شاهسوندی
علیرضا نوری‌زاده







